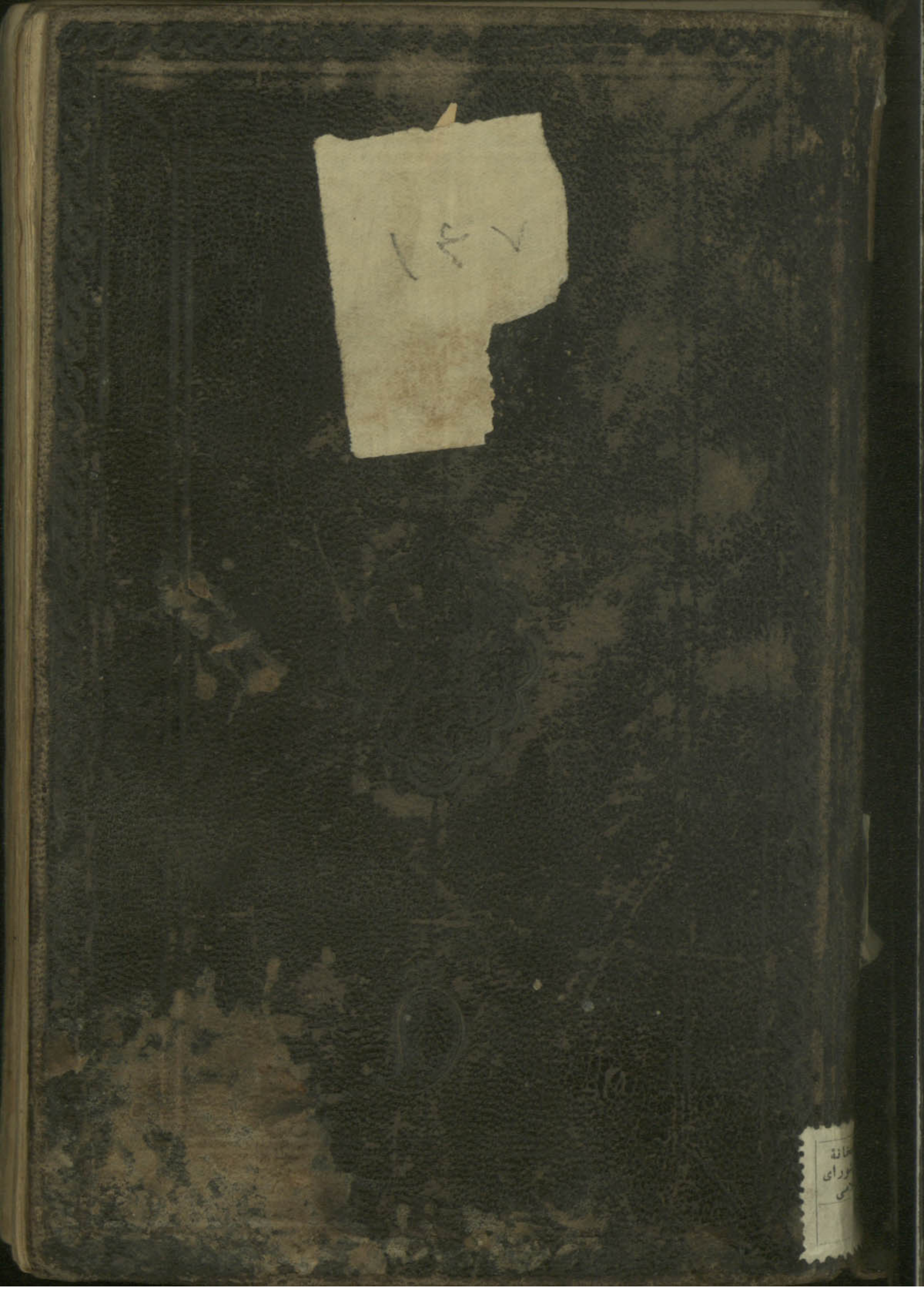
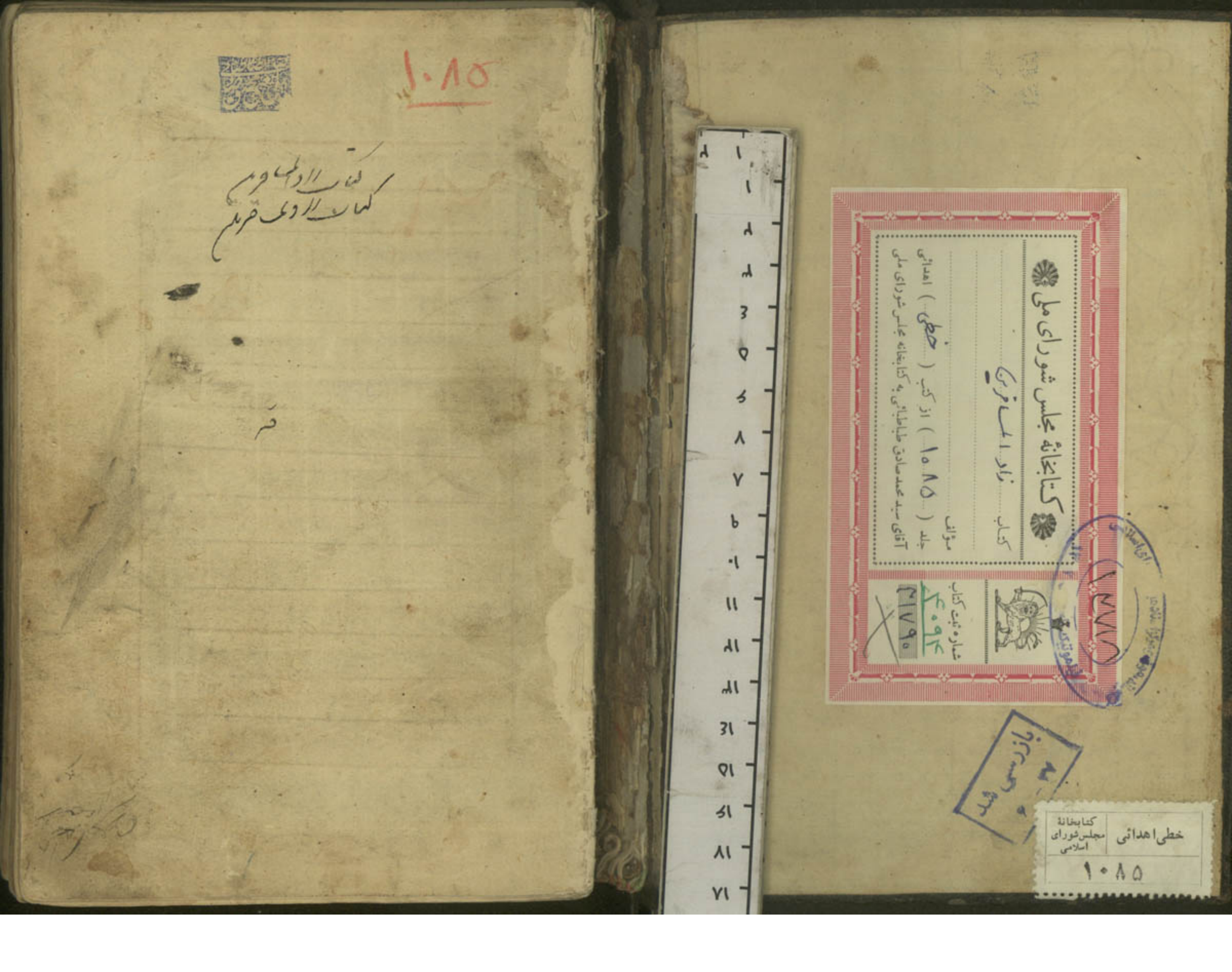




۱۰۸۵
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۸۵


1085
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۸۵



کتاب زاد المسافرین

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس افزون از خواهش بیماران شفا و ستایش بی‌منتها و درازی
درد مندان بقا نثار بارگاه طبیبی است مهربان که زبان حال خسته
دلان را بمقال وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ گویا و درود دل مستمندان
رنجور را دوا بخشید وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ مداوا فرموده است و درود نامحدود و صلوات نامعدود بر نسخه
نفیس عطار رحمانه وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا
وَنَذِيرًا روشنان بیمارستان وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ
مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا سید انبیا و [illegible]
محمد مصطفی و سید اولیا و امام اتقیا [illegible] اولیا و تریاق

فاروق

فاروق عداوت اشقیا [illegible] حضرت ولی [illegible] علیه [illegible]
و ذریه اطهار و اهل بیت اطهار [illegible] که هر یک
در معالجه [illegible] ضلالت [illegible] صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید کم گشته دیار [illegible]
[illegible] ابن
[illegible] عفی الله عنهما که چون [illegible]
[illegible] شریف [illegible] کمالات
[illegible] حفظه الله العزیز
[illegible]
و اکثر اوقات [illegible]
[illegible] رساله ترتیب دهد متعلق با آنچه مسافر در حفظ صحت
در سفر و احتراز در حضر ضرورت است و [illegible] امراض
که اکثر اوقات مزاج [illegible] انحراف [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] و [illegible] اسباب و علامات
[illegible] آنها اهتمام نماید که بدون [illegible] طبیب [illegible]

تدبیری نموده لهذا با عدم استطاعت و قلت بضاعت درین هنگام
و پریشانی حال و توزیع بال و ابتلای بهر جوان زنش و زنان که هر کس
زبانی و بیانی ندارد و تحمل آن نتوان و منه المشتکی الا الآن
باستمال ایشان تحفه نتوید ورقی چند نموده بروز خود نسبت
بیت اگر عذر نم ندیری بیش بر درد : که مهجوری المأمور معذور
با مولوی زرنا ظرین آنکه بعین صلاح مد حفظ فرموده مخطی که لازم طبع
انسان مخصوص متخیل این نادانست مطلع شوند در اصلاح آن
کوشیده بعین الانصاف پوشیده اکثر انها را نسبت ارباب ارکای
روزگار رونما هم خورده کاری داده اند و این رساله
مشتمل است بر دو مطلب **مطلب اول** در تدابیر سفر و قوانین حفظ
صحت و تدبیر اموری که مسافران را بحسب الاتفاق پیش آمد
مطلب دویم در معالجه چندی از بعضی امراض که بدون مراجعه طبیب
معالجه توان نمود **مطلب اول** در تدابیر مسافرین و قوانین حفظ
صحت و تدبیر اموری که مسافران را بحسب الاتفاق پیش آید
بدانکه مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدن غلبه خون باشد فصد کند

و اگر اخلاط دیگر غالب باشد تنقیه نماید و بدن را از اخلاط پاک کند
بلکه آنکه کافی باشد که حرکت سفر تحریک اخلاط فاسده نماید و در حین
مرض شود که محتاج رجوع به طبیب باشد و بدست نیاید لهذا قبل از حرکت باید
بتجویز طبیب بدن را از اخلاط فاسده تنقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت
خود را عادت دهد با غذیه که در سفر از برای آن میسر شود و هم چنین قبل از حرکت
خود را عادت دهد و بتدریج از زحمات سفر و بیخوابی و قلت حرکت
و اگر در سفر تابستان باشد یا در زمستان بسر برد خود را عادت
دهد تا آنکه استحکامی از آنها در قوه او وارد نشود **اما تدبیر غذا در سفر**
باید مسافر در غذای خود حتی المقدور از اغذیه متعادله که در سفر باشد
چیزی چند که غذائیتش بیشتر باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ چرا که
تحلیل سفر قوتها را ضعیف می کند لهذا باید که بدن با تحمل حسب الواقع
رسیده باشد **تدبیر اختلاف آب** باید که آب در هر منزل همراه داشته
باشد و با آب منزل دیگر ممزوج نموده بنوشند که دفع ضرر اختلاف آبها
این نحو میشود و هم چنین ممزوج نمودن آب با قدری از سرکه رافع ضرر آن
و هم مسافر که قدری از خاک خالص حضر همراه ببرد با خود داشته باشد

که هر منزل آب آن منزل بر هم زده بخورد تا آنکه ته‌نشین نباشد از دفع مضار
آن آب شود و هم‌چنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو هر یک که باشد
رفع مضار آبهای ناگوار شود و در دفع ضرر آب شور نمک لطیف با سرکه و تغیر طعم
و دفع ضررش بخورد و سکنجبین در دفع ضرر و دفع طعم آب تلخ به لطه قدری
شکر و اگر آب غلیظ باشد بو باشد دفع ضرر آن بجوشیدن و مخلوط
با گل باید که چنانکه مذکور شود **تدبیر کم آبی در رفع تشنگی** بدانکه هرگاه
در طریق خوف کم آبی باشد باید غذائیکه احداث تشنگی کند نخورند
از قبیل چیزهای شور و تند و شیرین بلکه هر غذائیکه بخورد کمتر از اشتها
بخورند و دیگر آنکه آب کم مخلوط با سرکه بدل از آب خالص استعمال نمایند
پس هرگاه آب کم باشد قلیل از آن با سرکه مخلوط نموده بنوشند که کفایت
مینماید و باید در راهیکه خوف بی‌آبی باشد از هر چه باعث عطش شود
احتراز کند از قبیل حرکت و سکون و سرعت و سخن بسیار گفتن
خصوصاً با آواز بلند و غذای خالی از چربی **آنچه رفع تشنگی کند** دوغ ترش
و شیره خرفه که در دوغ خیار زده باشد و شیره تخم خرفه
با بند کاسرکه و در دهان آلوی بخارا یا تمرهندی یا قرقروط

یا باد زدن

یا باد دادن در رفع تشنگی است و هم‌چنین در دهان داشتن بلور یا صدف
یا نقره خالص و بهار را بسم کنند و هوای خارج را داخل دهان نشود بدانکه
بدانکه هرگاه تشنگی مفرط چنین که مسافر به آب برسد دفعه بقدر سیراب شدن
ننوشد بلکه اول مضمضه کند و دست و پا را در آب کنند و صورت را بشوید
و بعد از آن کم کم بنوشد بعد از آنکه عطش به تدریج بر طرف شود و اگر دفعه بخورد
عطش مفرط آب بسیار بنوشد خوف هلاکت **تدبیر گرما در سفر** البته باید فر
تمام بدن را خصوصاً در گرما سر را از آفتاب بپوشاند و در بری محده
حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کم سردی بخورد و البته ناشتا نباشد
خصوصاً اگر مسافر بدنش لاغر باشد یا مزاجش حار باشد و در آب سرد
سر و بدن را بشوید و در میوه‌ها و ترشیها آنچه میسر شود بخورد و اگر باشد نفخ
سر و سینه را روغن بنفشه یا بادام یا روغن تخم کدو چرب کند و قبل از حرکت
غذای آرد جو یا دوغ یا قدری حماضت باشد یا آب سرد دهان نماید
مناسبت باید قطونا با آب سرد یا شیره جو هر یک که باشد
بعد از نزول منزل از میوه‌های بارده و غذای ترش یا دوغ آنچه باشد
بخورد میل نماید و در منزلها باید که هر جا مرتفع باشد و روی خیمه باشکین

بطرفی باشد که باد تند سموم وزیده باشد و خیمه را هم دوار باشد و دواب
و مراکب حسب المقدور در آن حوالی نباشد و اگر در رباط فرود آمده باشند
در زیر زمین رفته باشند که باد شمال می وزیده باشد تدبیر حذر کردن از سموم
در مجمع احتمال وزیدن سموم باشد دهان و بینی را از سموم بدستمالی
که در شیر سرد که آلوده باشند بسته نگاه دارند و حسب المقدور استنشاق
هوا نکنند و هر ساعت مضمضه با آب سرد کنند و اگر آب سرد باشد یکبار تمام
سینه را بروغن گل چرب کنند و بنفشه با روغن چرب کنند و سیر و سرکه قدری ببویند
و قدری پاشیده و اگر روغن گل کدو و قدری پاشند البته دفع حرارت سموم بشود
طریق کرفس روغن گل کدو و بنفشه با آب در صداع مذکور بشود و اگر
قدری دوغ ترش باشد نافع است و اگر قدری بپاشد و دوغ بخیسانند
و قبل از حرکت بپاشند البته رفع حرارت سموم بشود و اگر در طی مسافت
هوای سموم قبل از وزیدن احتمال استنباط باشد و علامتش تیرگی و شدت
حرارت و بدبوئی هواست و بسیار بار علاماتیکه مسافرین در هوای
سموم بتجربه معلوم نموده اند باید که اگر در بر باشند راه را رکود [illegible] باشند
و دهان و بینی را به بندند و سیر را کوبیده بسرکه [illegible] آلوده نمایند

در بینی

در پیش بینی بدارند و اگر آب نزدیک باشد خود را در آب بیندازند
و یا آنکه بر روی زمین برو بخوابند تا آنکه هوا بگذرد و اگر هوای
مذکور بدماغ برسد و حالت تغیر بشود و کرب و اضطراب قلب
و غشی حادث شود اگر تریاق فاروق حاضر باشد بقدر نیم مثقال یا قدری
جدوار یا فادزهر معدنی فرو برند و قدری سیر و سرکه با کافور بخورند
و کافور و صندل سفید ببویند و بر سینه و بینی بمالند و دوغ سرد بیاشامند
و با آب سرد [illegible] و روغن گل کدو در بینی بچکانند و پاها و دستها را
با آب سرد بگذارند و در مکان خنک مقام کنند و غذاهای خنک
و میوه های رطب و غذاهای ترش بخورند تا بحال آیند تدبیر سردی
هوا و برف باید قبل از حرکت از منزل غذاهای حار بقدر اشتها
بخورند و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شود حرکت کنند
و بینی و دهان را بسته دارند و اگر در طی مسافت سرما شدت کند
قدری فیموان فرو برند و اگر قبل از حرکت غذا [illegible] بخورند
و سیر داشته باشند یا شیر و روغن داشته باشند بخورند دفع
سرما بشود و بعد از آنکه قبل از حرکت قدری عسل با شربت کرده

باید که مقعد بنشاید البته دفع ضرر سرما بشود بعد از فرود آمدن از بغل
دفعه نزدیک آتش نرود بلکه اول هوای بورتی یا خیمه که فرود آید
گرم کند و بعد از سکون شدت سرما نزدیک آتش رود و قدری مالش دهند
و دست و پا را در آب گرم بکنند و در زیر جامه لحاف گرم کند
با کمال باید و در هوای سرد باید که در اول درنگ نهای دریا
و فانوس و اگر در خیمه باشد از مجوب شرق و خیمها نزدیک هم و سراپرده
و چهارپایان نزدیک خیمها باشد **اما تدبیر حفظ چشم** از ضرر سرما
و برف است که پارچه سیاهی با خود داشته باشد و در طی مسافت
در برف بر روی بکشد که چشم را هیچ ضرر نمی رسد و سرمه سیاه
کشیدن نافع ضرر است **اما تدبیر وجع و سوزش** که از سرما
در چشم بهم رسید باید که کاه گندم را جوش دهند و سر و چشم
بخار آن بدارند که باصلاح می آید و سر و چشم را خوب بشویند
و حسب المقدور دیگر در سرما حرکت نکند تا چشم بحال آید
و اگر درد چشم بهم رسد معالجه بنحوی که مذکور خواهد شد بکند **اما تدبیر**
[illegible] و پاها از سرما باید که پارچه از نمد [illegible]

در بغل بروغن حاری مثل روغن زیتون یا روغن مغز گردو یا روغن بادام
تلخ یا روغن کدو چرب کنند و بعد انگشتان را تمام با پارچه پشمی
نرمی بپیچد و جوراب پشمی در پا کند و در موزه کند و دیگر روغنهای مذکور باید
بقطران آلوده کند و دیگر حسب المقدور نگذارند که موزه و پا نمو اگر نمناک شد
آنکه در موزه و جوراب که تر شده تبدیل کند و هر گاه در طی مسافت
شدت سرما اثر کند قدری مسافت را پیاده طی کند و پاها را از جوراب
بیرون کشیده قدری بمالند و باز بر راه روانه شوند **تدبیر [illegible]**
همینکه اثر برودت سرما ظاهر شد علامتش است که حس عضو کم
شود و رنگش تغییر و ورم کند برودتی که پوشش عضو را تبدیل کند و در آن
آب گرم کنند و بمالند و گاه گندم را جوشانیده عضو را
در میان آن گذارند یا آنکه شلغم یا قمریت یا بابونه یا تخم شنبلیله
یا برگ درخت گرم جوشانیده و دیگر در پیش آتش بدارند
یا آنکه قطران بمالند و اگر عضو مثل سبزی سیاهی باید باید بمو ضماد
تیغ بزنند و در میان آب گرم گذارند تا خون مرده رفع شود بس
گل ارمنی را با سرکه حل کرده طلا نمایند و اگر عضو سیاه شده و درد

و گشادن انگشتان شود باید که برگ تخم و برگ اسفناج را در روغن گاو
پخته ضماد نمایند تا آنکه گوشتهای فاسد شده بیفتد یا آنکه برگ حنظل
و خیارزه با شیر گاو پخته ضماد نمایند تا گوشتهای فاسد
بیفتد و اگر بعد از رهایی دارت گوشتهای فاسد شده نگذارد خشک
بیفتد جراح حاذق و قوف باید که گوشتهای فاسد شده را
قطع کند که مبادا سرایت بگوشتهای صحیح کند و بعد از رفع
گوشتهای فاسد شده مرهم سیاه که صفت آن اینست
استعمال نماید مرداسنگ چهار و پنج مثقال زفت رومی
پاره مثقال روغن زیتون دو مثقال موم پنج مثقال اجزا را
باهم بگدازند و مرداسنگ را نرم صلایه کرده باهم مخلوط نمایند
مرهم دیگر اینست صفت همه اجزا را که مذکور در مرهم سیاه استعمال
کند مرداسنگ ده مثقال نرم صلایه کرده با موم ده مثقال
روغن زیتون بیست مثقال سرکه سی مثقال مرهم سازند
هر قدر از استعمال این مرهم مرهم سفیدآب که صفت آن
در سوختگی آتش مذکور است صفت همه را که قدری مرداسنگ

افزوده

افزوده استعمال نمایند و بالجمله هر یک از مرهمها که مذکور شد
نافع و مصلح جراحات نهایت اگر با این ترتیب که مذکور شد
و مکرر را روا است مرهم دیگر که در این جراحت و هم جراحات
نافع است و گوشت بر میآرد و قرحه را زود به اصلاح
آورد و ناسور و معروف است با شنانه سفیدآب قلعی و مرهم
هر یک سه مثقال دم الاخوین انزروت که عبارت
از کنجده باشد صبر و مر کندر از هر یک سه مثقال روغن
گل سرخ و اگر نباشد روغن بادام یا روغن کنجد ده مثقال
مرهم نموده استعمال نمایند و بداند که هرگاه کسی بر درد یکبار
[illegible] کنند در وقت ورم و وجع عود نماید تا زخم نشود
و دیگر عود نمی کند در تدبیر سفر دریا باید که مسافر دریا
قبل از سوار شدن بکشتی چند روز غذا کم میل نماید و در روز اول
سوار کشتی شدن با آب نخورد و [illegible] رعایت
نموده داشته باشد که بعد از مدت خوردن آنها نماید و اشتهای
ترش مثل ترشی لیمو و انار دانه میل کرده باشد و اگر احتمال

تا دو روز بحال خود گذارند که معده را از اخلاط ردیه پاک نمود بعد از آن
این رب یا شربتهای مذکوره میل نمایند و طریق این رب
در امراض مذکوره شفا است انشاء الله تعالی **اما تدبیر رفع جوشش** همه که در بر
همه جا ظاهر باشد اگر کتان ها شده منع تولیدش می کند و اگر چهره را با آب دهن
و حنا شستشو نمایند و در زمستان بپا باشند و در گرما از دیدن پیش ازین می کشد
و دیگر تولد نمی کند **اما رفع کشتن چهره** است که چهره را از خار در ظرف گشند
و آب دهن بر او اندازند تعاشق چندان باشند که از چهره اثری نمانده باشد
و اگر جابجا را بدو درکنده نشو با ترس که عبارت از باقلای مصری باشد
بدارند و بپوشند با دیگر برگ خرزهره را بکوبند با یک روغن گل
روغن بادام مخلوط نمایند و در بدن مالند نافع و تولیدش
نمی شود و ما لیدن آب نمک در حمام نافع تولیدش است و دیگر
تدبیر کسی که بیضه از آب زیاده شود است و در وقت حرکت
کند و نشستن درد می کند و جای بر دو طرف انصرد بطرف بالا
مجموع یابد از آنها را با سفیده تخم مرغ بصورت ضماد بندند و بعد از آن
بمنزل نشوند **تدبیر رفع آن** هر گاه عادت شده باشد است که بیضه را

با مرهم بگذارند و با آرد نخود بصورت ضماد بندند و با آب گرم بشویند **تدبیر**
خارش که به دست و بعضی همه برسد که در آب نیم گرم با کل کوبیده با یکدیگر آمیخته
با خارش برکات همه بر زانو ران تا وقتی که آب سرد بیند و بمالند با گلنار
نرم کرده بر آن بپاشند **تدبیر رفع برگیدن دستها و پاها** که بسبب
اختلاف هوا و باد و گرد و غبار از برای سفر و لغاق می افتد باید از چرک
اول خوب پاک کند و تا یکی در آب گرم بگذارد بعد از آن کتیرا را مثل غبار
سائیده بر رو بپاشد و از گرد و چرک شدن محافظت نمایند
و اگر از این تدبیر به نشود بیه بز را بگذارند و بعد از آن مثل غبار سائیده
و مخلوط نمایند گرم کرده بر کفیده ها را از آن پر کنند و گاه
مرتب شده باشد سدر و سر نرم سائیده با روغن بزرگ
بجوشانند تا بیک غلیظ شود و گرم در آن بگذارند تا بچسبانند **تدبیر**
رفع آن درد که در وقت اتفاق افتد به عضوی رسیدن مثل لگد
جاروب یا صدمه سنگ یا چوب و امثال آنها بدانکه اگر از آفات
بعضی می رسد مثل تازیانه و سر و بیضه و یا آنکه بعضوی که رسیده
لیکن باشد صدمه بازگو که مواد بدن میل بدان عضو ها وف کند

و بعد عطسه نوزد پس اول موضع را بدین ادویه ضماد نمایند ماش مقشر
گل ارمنی اقاقیا صبر سقوطری با آب برگ مورد و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد
گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی شیاف ابیض صندل سرخ نوفل با سرکه و آب
ضماد نمایند و دیگر این ادویه نافع بود به هر حال برگ موم با زرده تخم
مرغ ضماد نمایند یا بیخ سوسن با زرده تخم مرغ یا زیره سبز و صبر سقوطری
سرکه با زرده تخم مرغ یا کتان زین دوانا با زرده تخم مرغ و اگر اسهال شده باشد
زرده تخم ماش مقشر و اگر کتان زین و [illegible] نافع [illegible] خوب است
و دیگر [illegible] محمد [illegible] در بند و عضو [illegible] برکشاید
و غذا [illegible] آتش [illegible] نمایند و اگر
[illegible] زیاده [illegible] و به هر حال از [illegible]
و در آب سرد [illegible] کند و عضو [illegible] سرد [illegible] باید
و خاکستر گرم [illegible] عضو [illegible] بندند حسب المقدور
حرکت کند تا تمام صلاح آید و اگر [illegible] رفته باشد
رفت [illegible] گرم کنند و [illegible] بکشند و [illegible] بچسبانند که تمام
صلاح آید ان شاء الله تعالی [illegible]

نقل

[illegible] از [illegible] و [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] را [illegible] می‌کند و حاجت [illegible] دوای دیگر ندارد [illegible]
زرده تخم مرغ [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
با روغن و زرده تخم مرغ [illegible] استعمال نمایند و دوای دیگر [illegible]
[illegible] است و [illegible] برگ [illegible]
ضماد نمایند [illegible] را [illegible] می‌کند و [illegible]
و [illegible] تجربه رسیده و اگر برگ تازه
[illegible] خشک شده [illegible] است **تدبیر سوختگی آتش** با آب گرم یا روغن
گرم است که [illegible] عضو [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] نمایند و [illegible]
با [illegible] سرد کند و [illegible] یا [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] ضماد نمایند و [illegible] گل ارمنی و [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] گل ارمنی [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] و اگر [illegible] و [illegible]
زیاده باشد و اگر [illegible] فصد کند و در خوردن [illegible]
اجتناب نماید **مرهم [illegible]** که [illegible] است [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] گل [illegible] و اگر [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

موم را در روغن بگدازند و سفیداب را نرم کوبیده اضافه نمایند و بسیار [illegible]

مرهم دیگر که معروف است به مرهم نوره که سوختگی آتش مجرب است

و بهترین مرهمهاست درین باب آهک را دوازده بار آب بقدری

که بر روی آن بایستد بگذارند و خوب بر هم زنند و چون ته‌نشین شود

و دو ساعت بگذرد و آن آب را بریزند و تجدید آب کنند

و باز بر هم زنند و بگذارند دو ساعت باز تجدید کنند تا هفت نوبه پس

آن آهک را خشک کنند و با روغن گل سرخ و دیگر بیامیزند

یا روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم کافوری

درین مرهم نیز اضافه نمایند شاید و اگر مرداسنگ را نرم صلایه

کرده با پنبه بر سر زخم التیام نیافته نهند نافع و مجرب است و استعمال مرداسنگ

در هر صورت جایز نیست زیرا که اثر سیاهی در آن جلد میماند و نشانها

که زایل نشود درمان شقاق که بهم رسد در سفر هر گاه مسافر در سفر از حرکت

بسیار شقاق‌ها پیدا کرده خسته شود و دیگر قادر بر حرکت نباشد

یا خفای پا در هر وضعی که باشد چرب کردن رفع آن می‌کند

در هوای گرم پاها را تا زانو در آب سرد که [illegible] نشستن [illegible]

کهنه سرخ که آتش بار زده را خوب بسوزانند در [illegible] گاو کیسه انداخته و در محل تمغه در عضو سوخته گذارند که خشک کند و خشک می‌کند

سر دو در آب گرم بنهند است و رفع خستگی است که [illegible] همراهان

بر قدری که خواسته باشد حرکت بتواند کرد و تدبیر ماندگی از کوب

هر چند خارج از موضوع این رساله است نهایت چون مسافر را بسیار

در روز پیاده روی گردش لازم است و بسا هر گاه از حرکت باز مانده

باشد دیگر قدرت بر رفتار نداشته باشد قدری قهوه که آتش

بگذارند و اگر [illegible] نه مثقال [illegible] باشد باید بکفش کند که توانایی رفتار

داشته باشد و مسافت بسیاری طی می‌کند و این از اسرار مکنونه است

و دانستن مسافرین بسیار ضرور است مطلب دویم در معالجه بعضی چند

از بعضی امراض که بدون مراجعت به طبیب معالجه توان نمود

صداع هر گاه از اسباب [illegible] خارجه بر بدن باشد

مثل نشستن یا راه رفتن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار ماندن یا گرم کردن

یا دوا یا غذای گرم خوردن و یا در حمام بسیار ماندن و امثاله

آنچه از خارج سبب حرارت را بر بدن شود یا استعمال [illegible]

و در دماغ و اعضای سر سبب صداع گردد علامت

وجع که از اسباب مذکوره باشد عدم [illegible] در آنها حرارت پیشانی سر

رخنه اندرون دماغ و تشنج و صداع گون کوشش و تجویف تا بن
صداع از استعمال برودت بالفعل و بالقوه و علامتش گرانی در سر و تهیج
درد سر بر حالت بدن **علاج آن** پوشیدن صندل و گلاب
و گل بنفشه گل نیلوفر و کافور استنشاق با گلاب و بوئیدن سرکه
و گلاب و مالیدن روغن گل سرخ با سرکه بر سر و روغن کدو
و روغن بنفشه بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و مالیدن
تخم کاهو کوبیده با گلاب و لخلخه از گلاب و سرکه و صندلین
و آب کشنیز و آب خیار و کافور و ترشه کدو و خیار را مالیدن
هسته هلیله زرد با آب گلاب و مالیدن قرص مثلث
با آب کشنیز و مالیدن پاها و پاشویه کردن با آب گرم و از آشامیدن
آب انار ترش و ریباس و آب غوره و آب آلوچه و سکنجبین قطور تا
با عرق بید و کاسنی با عرق نیلوفر با آلوی بخارائی و زرد آلوی
خشک که جوشانیده و صاف نموده تا شیرخشت یا با شیرخشت
یا دوغ سرد کفه هر یک ازین ادویه و اشربه مذکوره که یافت
شود و غذا انار و کدو با ماهی مسند و مرغ و آلوچه و کشمش

و آلوی زرد و در بقول کاهو و اسفناج و خرفه و در حبوب ماش و عدس فیها در
قلیه زرشک و تمر هندی و آلو و سماق و لیمو و ترنج و مانند ریحان
و در قوطه و دوغ و قلیه کدو با چلاو و بهتر باشد با چلاو و در هر یک از آن
هر یک را اغذیه مذکوره که یافت شود **طریق ساختن روغن گل سرخ**
آنست که روغن کنجد را بر ورق گل تازه بسیار ریخته تا چهل روز در
آفتاب گذارند **طریق گرفتن روغن تخم کدو** و خشخاش و بادام و امثال آن
آنست که هر یک از آنها را نرم کوبیده در اندک آب گرم بر آن بپاشند
و بفشارند تا روغن بیاید **روغن بنفشه بادام** آنست که مغز بادام مقشر
با گل بنفشه تازه در میان کیسه کهنه بگذارند و بعد از آن بطریق مذکور
روغن بگیرند **صفت قرص مثلث** زعفران افیون هر یک بدرمی تخم بنج
پوست بیخ لفاح از هر یک مساوی کوفته با آب کاسنی سرشته قرصها
سفت بزنند که قرصها دیر شکسته نشود و تاثیر آن اسهال آن
اگر سبب صداع برودت باشد که از خارج رسیده باشد مثل هوای سرد
یا انتقال در آب سرد یا خوردن دوا و غذای سردی و علامت
آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و اندرت حواس و میل جمع

به پیش سر و گوش درد و در استعمال مسخنات لب باشد که این نوع صداع
در زمستان باشد علاج آنست که سبوس گندم با سیاه تخمه یا نمک گل سرخ
با خاکستر را گرم کنند در کیسه کرده بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش
و اکلیل الملک گل سرخ [illegible] بجوشانند یا مجموع را جوشانیده سر را
به بخار آن بدارند و بوئیدن مشک و عنبر نافع است و غذا اکثر میل کنند
و قلیه شوربا و دارچینی و زیره میل نمایند و در زمستان هوای سرد و آب سرد
و ریاضت و ترشیها احتراز نمایند اگر سبب صداع غلبه خون باشد
علامت آن سرخی چشمها و سرخی رو باشد و گرانی سر و جستن رگهای
جبهه سر و میل [illegible] و سرخی و غلظت بول
و آمدن خون از بنهای دندان یا بواسیر و خاریدن جایهای [illegible]
و حاجت [illegible] طعم دهان و جمله [illegible] چیزهای سرخ بسیار دیدن
علاج آن فصد قیفال است یا حجامت بین الکتفین و [illegible] و غذاهایی که
در نوع اول صداع مذکور شد خصوصا آنچه ترشی باشد میل نمایند
بعد از فصد این طبیخ را میل نمایند عناب سپستان از هر یک ده دانه
آلوی سیاه ۲ دانه تمر هندی ۱ مثقال شیرخشت ترنجبین از هر یک

د مثقال پوست هلیله زرد ۳ مثقال و اگر محتاج مکرر طبیخ باشد [illegible] باز
همین طبیخ را میل نمایند اگر سبب صداع غلبه صفرا باشد علامتش مجموع آن علامات
که در نوع اول مذکور شد سوای [illegible] بر حالت بدن یا زردی چشمها
و صورت و تلخی زبان و التهاب و خشونت زبان و [illegible] و بیخوابی
و زردی و رقت بول و تخیل چیزهای زرد و تشنگی و زردی خواب و بدن زرد بیند
و تشنگی آتش علاج مجموع آنچه در نوع اول صداع مذکور شد و این طبیخ را
خوردن عناب سپستان از هر یک ده دانه تخم کاسنی و تخم خرفه ۵ تخم کاهو
از هر یک ۳ مثقال کشنیز ۱ مثقال شیرخشت ترنجبین و شربت بنفشه نیلوفر
از هر یک ۳ مثقال در خل [illegible] طریق ساختن شربت نیلوفر و بنفشه است
که گل هر یک [illegible] را بکوبانند و صاف نموده با سه وزن آن شکر
صاف نموده بقوام آورند و در روز بعد این مسهل را میل نمایند گل بنفشه گل نیلوفر
از هر ۵ تخم کاسنی خبازی عنب الثعلب از هر یک ۳ مثقال عناب سپستان
از هر یک ده دانه آلوی سیاه ۲ دانه پوست هلیله زرد ۳ مثقال [illegible] را
جوشانیده و صاف نموده با شیرخشت ترنجبین و [illegible] از هر یک
۵ مثقال روغن بادام شیرین ۱ مثقال میل نمایند و اگر از یک مسهل رفع نشود

همان حب اول را روز بعد بخورد و بعد از آن بار مسهل را نافع باشد و
و با هر یک از انواع مذکوره صداع که تب باشد احتیاط ... ترک حیوانی
لازم دانند اگر سبب صداع غلبهٔ بلغم باشد علامتش سنگینی سر است
و میل وجع به پیش سر و خفت وجع و سفیدی رنگ و رخسار و پر آب بودن
و عدم تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و بسیاری خواب
و تخیل چیزهای سفید در آینه و نهرها و باران و یخ و برف و سنگین شدن اعضا
خصوصاً زبان در خواب علاجش خوردن گلقند آفتابی است بعد از آن مسهل
باعث نقال سکنجبین [illegible] و در روز چهارم [illegible] مثقال
صبر [illegible] مثقال ایارج فیقرا [illegible] مثقال حب شبیار
فرو برند و در عقب آن اندکی آب گرم بنوشند و اگر یک بار
رفع نشود باز دو روز دیگر ایارج و حب شبیار را [illegible] نمایند
تا رفع علت شده صحت حاصل شود و غذا [illegible] نخود آب و [illegible]
[illegible] و مرباهای کنجد قلیه شوربا با هل و دارچینی و زیره [illegible] نمایند
حب شبیار [illegible] صبر سقوطری [illegible] مثقال ترید [illegible] مثقال پوست هلیله زرد
[illegible] مثقال [illegible] مثقال و نیم مصطکی ورق گل از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال

اجزا را

اجزا را نرم کوفته حب سازند و این را حب الذهب گویند و در انواع
صداع نافع است و در کر تنقیه ببخور و در تبهای بلغمی مذکور خواهد شد [illegible]
و با صداع بلغمی منحصر است که در نوع دویم صداع مذکور شد اگر سبب صداع
غلبهٔ سودا باشد علامتش تیرگی زبان و رخسار است و بسیاری فکر و وحشت
و خوف بی سبب ظاهر و خشکی دهان و بی خوابی و تخیل چیزهای تیره و سیاه
و لعیب تیره و ترسیدن در خواب علاجش منحصر است که در صداع
بلغمی مذکور شد و اگر با این صداع رفع نشود علاجش تنقیهٔ بدن و دماغ است
[illegible] و بعد از آن اصلاح مزاج دماغ و طریقهٔ آن با آن
[illegible] که در ضعف قلب مفصلاً مذکور خواهد شد باید دستور که
در تب ربع مذکور است معالجه باید [illegible] مبتلا به صداع مزمن
بودند و اکثر آنها [illegible] بود و اطبا انواع [illegible] نموده بودند
نافع نشده بود فقیر [illegible] حب [illegible] که در ربع مذکور شود
علاج کردم چنانکه [illegible] رفع علت شد والحمدلله که
[illegible] و در صداع بلغمی منحصر مذکور شد
دیگر [illegible] شراب اسطوخودوس [illegible] که در [illegible] اول

اول ده مثقال دوم نیم مثقال و سیم نیم مثقال و هر روزی یک مثقال
او را با شیره تخم کاهو و بادیان از هر یک یک مثقال بخورند یا اینکه عرق
بید مشک و گلاب با لماهقه یا عرق بادیان بخورند و اگر درد
اگر بیش از دو روز سه روز میل باشد بدهند طریق شربت اسطوخودوس
این است اسطوخودوس ده مثقال عود صلیب بادیان بابونج [illegible]
گاوزبان اصل السوس از هر یک پنج مثقال پوست بیخ کرفس تخم کرفس
تخم خطمی گل بنفشه گل سرخ از هر یک سه مثقال مویز منقی سپستان
از هر یک سی دانه این اجزا را بجوشانند و کوبیده و صاف سازند
و با دو ولیت مثقال شکر صاف یا قند سفید بقوام آورند و اگر
[illegible] در خوردن اسطوخودوس این طریق قید احتیاج بسیار
[illegible] که در تنهائی مذکور شود [illegible] همان دستور
مذکور میل نمایند اگر سبب صداع بخارات معده باشد علامت آن است
که شدت و خفت صداع تابع حال معده است و دیگر قوت حال معده
بحال خودست صداع خفیف شود و دیگر خفت از هضم تابع قوت حال
معده است شدت نماید و بالجمله گاه ماده در معده است

صداع بهم رسد یا شدت نماید و هر گاه حال معده مجری ضعیف است
یا کم شود علاج آن خوردن اطریفل صغیر است بقدر سه مثقال یا چهار مثقال
و در وقت خوردن آن آنکه پرورده با گلشکر با مصطکی بحب
مزاج و اگر با حمله بسیار ضعیف باشد بقدر یک مثقال نوشدارو
هندی [illegible] میل نماید و مراعات حال معده نماید و اگر خلط
غالبی در معده باشد بقدر یک مثقال و نیم ایارج فیقرا با دو مثقال اطریفل
صغیر میل نماید و اگر محتاج مسهل باشد [illegible] به همین دستور
میل نمایند طریق ساختن اطریفل صغیر این است پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه این اجزا را برابر
کوبیده و بیخته با روغن بادام شیرین چرب کرده با دو برابر مجموع
عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته نگاهدارند طریق ساختن
نوشدارو که بیش از این مذکور است بمعجون مفرح این است ورق گل سرخ
شش مثقال [illegible] قرنفل مصطکی [illegible] سنبل الطیب
دارچینی از هر یک سه مثقال [illegible]
زعفران از هر یک [illegible] مقشر [illegible] مثقال قند [illegible] از هر یک

هشت دانگ مثقال ابهل زرد و شیر گاو بجوشانند و در آب کوفته باشند تا پخته شود
پس زعفران بیرون کشند و قند و عسل به القوام آورند و ادویه را کوفته
و بیخته تا آنکه مخلوط کنند تا بهم سرشته شود **طریق ساختن ایارج** معروف که
سلیخه و دارچینی سنبل الطیب عود هندی حب بلسان اسارون
زعفران از هر یک یک مثقال صبر سقوطری نه مثقال همه را کوفته و با هم مخلوط
نمایند شربت آنچه در معالجه بعضی از انواع صداع بیان میتوان نمود و دیگر
انواع را رجوع به طبیبات **زکام و نزله** که عبارتست از آمدن
فضول رطبه دماغ از راه بینی و حلق و ریختن آن فضول بر اعضای مجاور مثل
سینه و گوش و چشم و غیر آن که سبب یکی از اسباب مسخنه
خارجه باشد از عالم نشستن در آفتاب و روی گرم آتش یا غیر آنها از آنچه
در نوع اول از صداع مذکور شد علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است
و خارش و سوزش اندرون بینی و حدت و رقت آنچه سیلان مینماید
و سرخی چشمها و سایر علامات است که در نوع اول صداع مذکور شد
علاج اگر علامات غلبه خون باشد چنانکه در صداع دموی مذکور شد
فصد قیفال بکند یا حجامت بالای ناف نه و اگر علامتش غلبه صفرا باشد

چنانکه

چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد و روز اول این طبیخ را میل نمایند
عناب سپستان از هر یک ده دانه بهدانه سه مثقال شیره تخم
کاهو سه مثقال شیره تخم کشنیز یک مثقال خشخاش سه مثقال شراب بنفشه
سه مثقال و اگر این طبیخ را در روی میل کرده باشند نافع است و اما سه روز
در جو با شیر بنفشه و آب سرد و ترشی احتراز نمایند و اگر تب باشد
از خوردن گوشت هم احتراز نمایند و غذا آش جو و بهی
آش و حلوا و دو زرده تخم مرغ میل نمایند و اگر ماده غلیظ را نفثه
و پیله فرو بنفشه و خبازی و بیخ کاسنی و شاهتره از هر یک
سه مثقال عناب و سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین و شیر خشت
از هر یک پنج مثقال ملوکی و نه مثقال روغن بادام یک مثقال میل نمایند
و بعد از چهارم شربت خشخاش جهت آنکه باعث انتفاع یا افیون
میل نمایند **طریق ساختن شربت خشخاش** است که صد دانه خشخاش با تخم
و پوست را آب بجوشانند و بعد از دو روز کوفته باشند و صاف نمایند
و بیست درم قند سفید به القوام آورند **صفت حب زرنی** که نشاسته و صمغ
عربی رب السوس تخم خشخاش افیون از هر یک نیم مثقال کثیرا و بهدانه

از هر یک ۲ مثقال زعفران نیم مثقال با لعاب بذر قطونا حب سازند

نسخه دیگر مجرب نشاسته رب السوس صمغ عربی بیخ لفاح تخم کاهو و بنفشه

افیون زعفران بذر البنج اجزا مساوی کوبیده حب سازند **حب**

نزله دیگر نشاسته و صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش افیون از

هر یک ۲ مثقال کثیرا ده دانه از هر یک ۳ مثقال زعفران نیم مثقال حب سازند

نسخه معجون شفا در ربیع مذکور شده و در نزله حار بعد از چهارم شربتی

خوردن جایز است و رفتن حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر نافع است

و چرب کردن موی سر و اندرون بینی به روغن تخم کدو و روغن تخم کاهو

و روغن تخم خشخاش و روغن بنفشه و بادام هر یک که باشد مناسبت

اگر علامت غلبه خون و صفرا باشد تدبیر همانست که مذکور شد سوای فصد قیفال

اگر سبب نزله برودت باشد مثل رسیدن هوای سرد

یا استعمال آب سرد و علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است

و کدورت حواس و انقطاع از سخونت با نقص و عدم حدت

ماده و عدم سوزش اندرون بینی **علاج** میشود در نوع اول

مذکور گشت مثل باشند و در تدبیر از قبیل نوع اول اکثار ورزند

وسر را

وسر را بیشتر بپوشند و اکثر نمک سبوس گرم را در کیسه کرده بر سر بندند

مناسبت و درین نوع اگر آنچه دفع شود بسیار غلیظ باشد و دفع نمی شده

باشد بوئیدن اسپیاه دانه و تخمه و سرکه جوشانیده مناسبت

و اکثر بطول کشد این نوع نزله خوردن ایارج فیقرا یا اطریفل

مناسبت خصوصا هر گاه غلبه رطوبت بر مزاج دماغ یا ماده

یا تمام بدن باشد و خوردن اطریفل صغیر در انواع نزله نافع است

درد چشم که آن را ابو الرمد گویند و آن عبارت از ورم طبقه

ملتحمه طبقه محوطه از طبقات چشم است بعض آن گوشت سفیدی که

در چشم برآمده بود و هر گاه ورم کند آن را رمد گویند و علامات

بیماری چشم سرخی و حرارت ورم می کند **اگر سبب آن خون باشد**

علامتش شدت سرخی چشمها و بزرگی ورم و پری و جهیدن رگهای بسیار

چرک آمدن و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع

دموی مذکور شد **علاج** فصد قیفال اگر چشم ...

چنانکه در شرح اسباب بقراط گفته و حجامت ساقین و در نقره امراض

زیرین ... و فصد شریانی که در نقره باشد

تجویز در علاج شده و چاشت مثل نه و خوردن مزورات مثل
شیره تخم کاهو دو مثقال شیره تخم کشنیز یک مثقال شیره عناب
ده دانه لعاب به دانه بذر قطونا یک مثقال کشنیز سه مثقال
بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر در هر یک سه مثقال و اگر وجع و ورم
شدت داشته باشد این علاج را مسهل باید عنب الثعلب
سبز کاسنی گل بنفشه گل نیلوفر در هر یک دو مثقال عناب سپستان
در هر یک ده دانه آلوی کیارا [illegible] دو دانه پوست هلیله زرد
سه مثقال شیرخشت ترنجبین در هر یک ده مثقال و اگر محتاج تکرار
علاج باشد همین را مکرر مسهل باید و هر یک شب یک [illegible] قرص
خوب سه مثقال [illegible] صغیر [illegible] و بعد از آن [illegible] و [illegible] عدس
و بهتر باشد [illegible] و یا زرده تخم مرغ با [illegible] وجع و ورم
تمام ساکن پیدا کند و در ابتدا اغلب مرغ [illegible] هندی
حضض یک [illegible] با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و کوکنار
و آب خیار هر یک که باشد بدور چشمها [illegible] درد چشم
[illegible] باید [illegible] قرص [illegible] نام نهاده اند

بار کشنیز تر

بار کشنیز تر در چشم چکیدن ثابت و مجرب و تغییر بیماری
از آن نشد که چندان منفعت [illegible] جالینوس این قرص به درد چشم
[illegible] معالجه دیگر علاج کرده صفت آن [illegible] زرد اقاقیا
حضض یک شیاف مامیثا عدس مقشر از هر یک ده مثقال گل ارمنی
افیون صندل سرخ هلیله زرد از هر یک سه مثقال ریوند چینی
و فلفل هر یک کافور ورق گل سرخ از هر یک [illegible] مثقال زعفران
یک مثقال اجزا را کوبیده با آب کشنیز سبز قرص باید و [illegible]
[illegible] هر یک زعفران اضافه [illegible] و زرده تخم مرغ
شبها بر پشت چشم ضماد [illegible] و چیزی اندرون چشم
در حل [illegible] سفیده تخم مرغ و لعاب بهدانه و بذر قطونا [illegible]
بزنند و صاف [illegible] در چشم بچکانند و اگر شیر دختر
بهم رسد [illegible] با سفیده تخم مرغ و [illegible] در چشم بچکانند
و بعد از چهارم بهدانه و [illegible] چشم که [illegible]
چشم کوبند [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] و با سفیده تخم مرغ [illegible] کرده بر هم زنند و نیم گرم

در چشم چکانند که در تسکین وجع مجرب است و اگر وجع شدید باشد
شیاف ابیض افیون را با سفیده تخم مرغ یا شیر دختر اگر باشد
سائیده در چشم چکانند **طریق ساختن شیاف ابیض** سفیداب قلعی
به مثقال صمغ عربی دو مثقال افیون و کتیرا از هر یک یک مثقال هر را نرم
کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله نموده بهر اندازه که خواسته
باشند با هم راست کنند و بعد از سکون وجع و کم شدن سرخی این دو دوا را
استعمال نمایند اندرون چشم بقشر نانشسته [illegible]
رجوع از سرخی و [illegible] بدل بقطور تا در زمستان نبات
می کنند **صفت ذرور ابیض** و چهار روز [illegible] روی سفید عمل نمایند
طریق استعمال آن حالت که قدری در زور [illegible]
[illegible] ببندند و بر پلکها پاشند و چشم را برهم گذارند
و بعد از آنکه آب آمدن آن تمام شد چشمها را ببندند
اگر سبب صفرا باشد علامتش آنست که ورم سرخی و اندک [illegible]
و رکس آب کمتر باشد و درد و سوزش والتهاب بیشتر است

و سایر علامات

و سایر علامات غلبه صفراوی مذکور شد موجبات **علاج**
همان چیزی است که در درد موی مذکور شد غیر آنکه در درد موی
فصد را در جانب مخالف می کنند و در صفراوی از طرف
وجع زیرا که درد موی غالبا محتاج بفصد دیگر میشود و درین فصد
دوم را در جانب وجع باید کرد و در صفراوی مسهل است و اهم چیزی
احتیاج در مسهل است و اگر قرص بنفشه مسهل یافت شود در
صفراوی بقدر ۲ مثقال با شیر خشت ده مثقال در آب گرم
[illegible] مسهل در درد موی مذکور شد نافع است **صفت قرص بنفشه**
[illegible] بنفشه ده مثقال ورق گل سرخ ۵ مثقال ربالسوس کتیرا
از هر یک ۳ مثقال ترنجبین را در روغن بادام چرب کرده و پوست
[illegible] شیده ۵ مثقال سقمونیا را بر آن آورده باشند [illegible]
سوی کوبیده ۳ مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و سایر تدابیر که
که در درد موی مذکور است **اگر سبب ورم بلغم باشد** علامتش ثقالت
با کمی سرخی و بسیاری چرک و بسیاری رکس آب و چسبیدن
پلکها در وقت خواب و سکون سایر علامات غلبه بلغم که در صداع

که در صداع بلغمی مذکور شد و نبودن علامات دموی و صفراوی
علاجش خوردن اطریفل صغیر است با ایارج فیقرا و دستوری که
در صداع بلغمی مذکور شد یا حب شبیار و اگر چنین بهمان
دستور ولا باشد و محتاج به یک فصد باشد
فصد قیفال کنند و حلبه را نفف زرد و در آب جوش دهند
و خوب بجوشند و با ده برابر آن از آب صاف کرده باشند
تا به نصف رسد و صاف کنند و صاف آن را با لعاب
بهدانه در چشم کنند نیم گرم و چشم را با آنچه که در آن
اکلیل الملک را جوشانیده باشند پاک بشویند
و حضض یک و جز زرد و مرمکی و اقاقیا و زعفران با آب
عنب الثعلب سوده در چشم مالند و بعد از سکون وجع
و ورم و زوال مرض در چشم کشند و در وقت واکشیدن
در چشم رفوق چشم را باز دارند و نگذارند که چون باز گردد
تا سنگ را نرم کرده باشند بهمان صورت تا گاهی خورد و
و در زوال مرض چشم بکشند تا مزید ابرمیهی است که در ... مذکور شد

اگر کمی دارد گوش ...

اگر سبب ورم سودا باشد

علامتش تیرگی رنگ چشم است
و خشکی و نبودن چرک و کمی اشک و سایر علامات سودا چنانچه در صداع
سوداوی مذکور شد و علاجش مثل علاج رمد صفراوی است و تبرید بیشتر
کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشه بسی نافع است و باید پرهیز از فصد و غیره
مثل صفراوی است

درد گوش

اگر سبب گرمی باشد علامتش مجموع
علاماتیست که در صداع و رمد دموی مذکور شد و فصد قیفال و حجامت
میان شانه و چکانیدن شیر دختر و سفیدی تخم مرغ و لعاب بهدانه و
بزرقطونا در گوش و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی
با سفیده تخم مرغ بسته بچکانند و یا اندکی افیون را به آب [illegible]
بفتیله کتان آلوده کرده در گوش دارند و صندل سرخ و حضض
مکی و پوست دربندی و شیاف مامیثا و کافور با آب کشنیز سبز یا کاهو
یا خیار یا کاسنی یا کوکنار یا عنب الثعلب یا همیشه بهار بر دور گوش
بمالند **و اگر از صفرا باشد** علامتش آنچه در رمد صفراوی مذکور شد
و علاجش بدستور علاج درد گوش دموی است مگر آنچه در اینجا
احتیاج بمبردات و مسهل بیشتر است و اگر وجع بسیار شدید نباشد

احتیاج بفصد نیست و سایر تدابیر از چکانیدنها و مالیدنها در درد گوش
و موی و درد او و غذا به نحویست که در درد صفراوی مذکور شد و در انواع
درد گوش روغن گل سرخ با سه برابر سرکه بجوشانند تا سرکه برطرف شود
و روغن بماند و آن روغن را در گوش بچکانند نافع است **اگر سبب**
آن بلغم باشد علامتش عدم علامات دمویت و صفراوی و خفت
وجع و سنگینی سر و سایر علاماتی که در صداع بلغمی مذکور شد و علاجش بدستور
علاج صداع بلغمی در این نوع در گوش چکانیدن آب مرزنجوش
در گوش نافع است و روغن بادام تلخ هم با آب ترب نافع و مجربست
اگر سبب آن سودا باشد علامتش همان علامات بلغمی است سوای
سنگینی سر و رطوبت آن و علاج نیز همان دستور است مگر اینکه
در این چکانیدن روغن بادام شیرین مناسبست و شیر گاو بر سر
ریختن بسی نافع **اگر غلبه حرارت باشد** چنانچه در صداع و موی صفراوی
مذکور شد فصد قیفال در این نوع از درد گوش باید کرد **خون**
آمدن بینی که آن را باصطلاح اطبا رعاف گویند و اینکه بحد افراط
نرسد و از آمدن خون ضعف بهم نرسد متعرض علاج نباید شد

پس اگر سبب

پس اگر سبب آن حدت خون باشد و علامتش علامات غلبه صفرا و گرمست
چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد از دوا و غذا و بعد از فصد و تدبیر
هر گاه باز خون بافراط می آمده باشد ریختن آب بسیار سرد بر سر و بستن برف
و یخ بر پیشانی سر و پستانها بقدر طاقت و بستن بازوها در انها نافع است
و آب نعناع تر را با آب سرگین الاغ را با کافور یا کافور در بینی بچکانند
یا آنکه مازو و گل آسیا و کندر و صبر و دم الاخوین شب یمانی را نرم کوبیده
در پنبه یا فتیله در بینی بدمند یا کافور را با آب گشنیز تر در بینی بچکانند
یا آب برف و یخ در بینی بچکانند یا گل خطمی را با سرکه بر سر ضماد
نمایند و آشامیدن آب بسیار سرد و نشستن در آب بسیار سرد
اگر هوا بسیار سرد نباشد نافع است **اگر سبب رعاف** بسیاری
خون در بدن باشد علامتش علامات غلبه خون است چنانچه
در صداع دموی مذکور شد و خوردن دوغ ترش بسیار نافع است
و در این نوع احتیاج بفصد و حجامت بیشترست و در نوع اول
حاجت بمبردات و درد دندان بدانکه شخصی که خواهد دندان
ولثه و از آفات چند چیز محفوظ باشد باید که مراعات چند چیز بکند

[illegible] مذکور شد

اول انکه احتراز کند غذا و معده فاسده شود دویم
انکه در خائیدن چیزهائی که بدندان می‌چسبد خصوصا شیرینی مثل
انجیر خشک احتراز کند سیم انکه از هرچه دندان را کند می‌کند
مثل میوه‌های نارس و از هرچه بسیار سرد باشد خصوصا بعد از چیزیکه گرم
باشد و بالعکس احتراز کند چهارم انکه چیزهای بسیار صلب از دندان نشکند
پنجم همیشه دندانها را پاک نگه دارد چنانچه بعد از چیز خوردن
بزودی بشوید و خلال کند انکه بکرر مسواک کند خصوصا
بعد از خواب و در مسواک کردن مراعات کند که بشدت نباشد
که دندان حرکت کند یا لثه دندان متألم شود و مبالغه در مسواک
نکند بحدیکه آب دندان برطرف شود بلکه هر روزه مسواک کند
برفق بقدریکه چرک دندان پاک شود و بهترین چوبها برای مسواک
چوب اراک است و اگر نمک ترکی را سوزانیده با عسل ضم نموده
و در هر ماهی دو بار بدندانها بمالد در حفظ صحت دندان بسیار
نافع است پس هرگاه اگر سبب درد دندان و لثه حرارت
باشد علامتش علامات غلبه خون و صفرا است و سایر علامات

غلبه حرارت چنانچه در انواع صداع مذکور شد و انکه وجع
بآب سرد کرمش در دهان ساکن شود و انکه غالبا با ورم بن
دندان باشد و اگر ورم باشد با سرخی و شدت حرارت بن دندان
باشد علاجش فصد قیفال و حجامت و بعد از انها فصد چهار رگ و تبرید
ببرودات دوائیه و غذائیه چنانچه در صداع مذکور شد و اگر محتاج
بمسهل باشند مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد مناسب
است و سرکه و گلاب را باهم ضم کرده در دهان نگاه دارند و اگر
وجع شدید باشد اندک کافور با سرکه و گلاب ضم نمایند و اگر وجع
از اینها تسکین نیابد اندک افیون را نرم ساییده با روغن گل سرخ
ضم کرده در دهان نگاه دارند دیگر سبب درد دندان غلبه رطوبت
و بلغم باشد علامتش خفت وجع است و سکون با اشیاء حاره و انکه
سرخی ورم گوشت بن دندانها نباشد و سایر علامات غلبه
حرارت مفقود باشد علاجش خوردن اطریفل صغیر است
با ایارج فیقرا و مضمضه سرکه که پونه و عاقرقرحا در او جوشانیده
باشند و اگر فلفل را بجوشانند و صاف نمایند و آب او را در دهان

نگاه دارند نافع است و همچنین مویزج را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند
یا پوست انار را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند اگر سبب درد دندان
نقبت و ثقب آن باشد یعنی سوراخ شدن و تهی شدن میان دندان
علاجش این است که عاقرقرحا و افیون و کندر را با شیر مخلوط
کرده میان آن را پر کنند یا حرف سیاه را با عسل معجون کرده در میان
دندان بگذارند یا سوراخ دندان را بجصص کی و زاج یمانی و یا مصطکی
و سعد یا بکافور پر کنند و کافور را تخ الریش محو بفتیل کرده
با مویزج یا حلتیت و بوره ارمنی یا بذرالبنج از هر یک ده جزو عاقرقرحا
و فلفل از هر یک جزوی افیون سه جزو اجزا را نرم کوبیده باهم
ضم کرده میان ثقبه دندان پر کنند و مضمضه بسرکه و برگ مورد
و گلنار و تشپمال در او جوشانیده باشند منع زیاد شدن آن بکنند
دگر علامت که سبب سوراخ شدن دندان کرم در میان آن بهم
میرسد و وجع از آن جهت است علاجش مضمضه با آب برگ شفتالو
و قدری زرآوند طویل کوبیده و اگر باین دفع کرم نشود بذرالبنج
تخم تره از هر یک چهار مثقال تخم پیاز دو مثقال و نیم اجزا را

کوبیده نرم

درد دندان

کوبیده نرم و با پیه بز سرشته حبها ببازند و در وقت حاجت یک حب را
در آتش انداخته قیفی یا پنجه را بجوی بر آن نصب کنند که دود آن بدندان
کرم دار برسد و ادویه در سوراخ شدن مذکور شد برای کرم زده نیز
نافع است و همچنین ضرس دندان که اطبا ضرس و در عرف کند شدن
دندان گویند و اکثر این است از خوردن ترشی بهم رسد علاجش
خائیدن سماق و تخم خرفه و همچنین خاییدن مغز بادام مقشر و مغز فندق
و همچنین خاییدن موم و خمیر نان گرم ورزیده و تخم ترخ کرم بحدیکه
از گرمی آنها اشک از چشم برآید هر یک از اینها نافع و مجرب است
و ادویه مذکور صعتر و نمک است و اگر با عسل ضم شود اولیت ورم
بن دندان اگر علامت غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد
علاجش فصد قیفال است و حجامت و فصد چهار رگ و تبرید بمبرودات
ادویه و اغذیه و خوردن مسهل صفرا چنانچه در صداع مذکور شد
و اگر علامت غلبه خون و صفرا باشد احتیاج بفصد و مسهل نیست
سماق را در گلاب خیسانیده دگر مضمضه نمایند و پوست
هلیله زرد و فوفل و مازو و هر یک را نیم سوخته نرم کوبیده توتیای

صفراوی

هندی کلی ارمنی این مجموع را با آب گشنیز تر یا آب کاسنی تر یا آبی که سماق
در او خیسانیده باشند تر کرده دندانها را بشویند و شب در وقت خواب
این دواها را بپاشند یا شیر تخم گشنیز کربار عدس دم الاخوین گلنار
فوفل تخم گل دواب بسیج درخت زرشک تخم خرفه کرد سماق
ورق گل سرخ کات هندی مروارید سوخته و اگر بیابند پنج مرجان سوخته و اگر
مجموع این دواها [illegible] بعضی از اینها [illegible] است و اگر به اینها علاج نشود
و گوشت بن دندان فاسد شده باشد کندر زراوند هرج دم الاخوین
کوسه [illegible] پنج بخش حبی باشد این اجزا را نرم کوبیده با سرکه
عنصل خمیر کرده قرصها ساخته و در وقت حاجت بجای دندانها بپاشند
طریق ساختن سرکه عنصل این است که پیاز عنصل را با کارد چوبی ریزه کرده
با نه برابر سرکه در ظرفی کرده تا شش ماه لااقل چهل یوم در آفتاب گذارند
پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه عنصل بهم نرسد بجای او ادویه
را با سرکه بخیسانند یا سرکه که زیره کرمانی در او خیسانیده باشند چه تصریح
نموده اند که بهترین چیزها برای ترشی ادویه دندان سرکه است
که زیره در او خیسانیده باشند و همچنان برای مضمضه بهتر از همه است

واگر ناف

در سود مار

و اگر [illegible] دندانها [illegible] رسیده باشد این سنون را استعمال نمایند که مجرب است
بیخ سوسن که در عرف بیخ بنفشه گویند عاقرقرحا از هر یک یک مثقال شب یمانی
گلنار مازو کزمازج سماق از هر یک دو مثقال نرم کوبیده بجای دندانها
بپاشند شخصی را گوشت بن دندانها فاسد شده بود و اگر چیزی به شرف
بر افتادن بود اطبا بسی علاجها کرده اند نفعی نکرده بود بفقیر رجوع کرد فقیر
بعد از فصد و تنقیه بدین سنون علاج کردم و صحت کاملی حاصل شد بحمدالله
تعالی و اگر عفونت و ناسور باشد این ادویه رفع نشود سنون سوختگان استعمال
نماید **صفت** این است پوست انار ترش و شیرین از هر یک سه مثقال
مازو گلنار شب یمانی کاغذ سوخته عاقرقرحا از هر یک ده مثقال کزمازج سماق
مازو ده مثقال نمک هندی نوشادر از هر یک پنج درم اجزا را نرم کوبیده
با سرکه سرشته حب سازند و در وقت حاجت باز کوبیده بجای دندانها
بپاشند و بعد از لحظه با آب گشنیز یا سرکه مضمضه کنند و اگر شدت
فساد گوشت بن دندان بحدی باشد که با اینها علاج نشود بقلافیون که صفت
ان در باب [illegible] مذکور شود علاج کنند و طریق استعمال ان
این است که قدری از ان را بجای دندانها بپاشند و لحظه صبر کنند

و بعد از ان یا سرکه یا آب گشنیز بشویند و مضمضه کنند و گوشت را
محکم بمالند تا گوشت فاسد شده دفع شود و اگر بعد از استعمال
ان وجع شدید بهم رسد بروغن گل سرخ مضمضه نمایند تا وجع و سوزش
فرو نشیند و بعد از برطرف شدن گوشتهای فاسد ادویه که بجهة
پاشیدن شبها در وقت خواب ذکر شد استعمال نمایند **خناق**
که انرا درد گلو گویند عبارتست از ورم اجزای اندرونی یا بیرونی
حلق سبب ان ورم اگر خون باشد علامتش سرخی رنگ است و پری
رگها و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع
دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال است از جانب مخالف و ترک
شیرینی و حیوانی و خوردن مبردات دوائیه و غذائیه چنانچه
در رمد دموی مذکور شد و بعد از فصد منضج و مسهل بجوی که در صداع
صفراوی گذشت و اگر یکفصد کفایت نکند اعاده فصد از جانب
موافق کند یا حجامت سبان نشانند و اگر بعد از فصد موافق این نسخه
احتقان نمایند انسب از خوردن مسهل است عنب الثعلب خیارزی
تخم کاسنی بنفشه نیلوفر برگ سفید گل خطمی از هر یک دو مثقال

عناب سپستان

عناب سپستان از هر یک ده دانه شیره جو مقشر با آب برگ چغندر
از هر یک هشت مثقال شیرخشت و ترنجبین فلوس از هر یک ده مثقال
روغن بادام شیرین بخچقات یک طعام نیم مثقال در سه ۳ دفعه بعمل آورند
دفعه اول آب تنها قدری روغن بادام و دفعات دیگر سایر اجزا و آب چغندر
را دفعه آخر و در ابتدا **غرغره** بسرکه و گلاب یا آب گشنیز یا آب کاسنی سبز
یا آب توت سیاه و عنب الثعلب و عدس و جو مقشر و گلنار فارسی
و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم گشنیز و سماق هر یک که یافت شود
مناسب است و بعد از فصد و اندک سکون ورم و وجع ترشیها
را از اجزاء غرغره اخراج و فلوس و آب خیار اضافه نمایند و از خارج
ضماد برگ گشنیز سبز کوبیده مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر باشد
و بعد از فصد معلوم شود که ورم میل بنضج میشود غرغره های مذکوره را
بعمل آورند و گشنیز و اسفناج تازه را نیم گرم ضماد نمایند یا گل خطمی
گل بنفشه برگ سفید تخم مرو کتیرا و خبازی با شیر گاو یا با آب اسفناج
یا آب برگ بارتنگ پخته نیم گرم ضماد نمایند تا منفجر شود و بعد از انفجار
همین ضماد را استعمال نمایند تا از چرک پاک شده ملتئم گردد

اگر سبب ورم بلغم باشد علامتش کمی وجع است و بزرگی ورم و دشواری چیزی فرو بردن
و بسیاری لعاب در دهن و شوری ان و سفیدی رنگ و منبع صورت
و سایر علامات بلغم علاج آن ادلاحقه کنند از عنب الثعلب گاوزبان
اکلیل الملک بنفشه بابونه بادیان هر یک کاسنی شاه تره اصل السوس از هر یک
پانزده دانه کافشه پنج مثقال آب چغندر ده مثقال بوره ارمنی یکمثقال
نمک نیم مثقال روغن بادام تلخ دو مثقال در پنج دفعه عمل آورند و اگر چیزی
بگلو فرو رود عنب الثعلب گاوزبان تخم خطمی بسبستان کاسنی از هر یک
دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین هفت مثقال بجوشانند
و غرغره در این نوع از خناق رب جوز بهترین ادویه است معرف ان
این است که پوست سبز گردکان را بکوبند و بیفشارند و آب انرا بگیرند
و بجوشانند تا بنصف رسد و بمقدار نصف مجموع آب پوست گرده شکر
اضافه نمایند و بجوشانند و کف انرا بگیرند و از بار بردارند و در وقت
حاجت استعمال نمایند ملا نفیس در شرح اسباب میگوید که غرغره
برب جوز قوی تر و بهتر از هر چیز است در معالجه خناق فقیر را گمان
این است که در خناق دموی و صفراوی هرگاه بسیار شدید باشد هم

نافع است

نافع است ظاهر کلام ملا نفیس هم دلالت دارد و اگر رب جوز یافت نشود
غرغره بآب ترب و سکنجبین عسلی یا عسل را با آبی که عاقرقرحا و مرزنجوش
و اندک زعفران در ان جوشانیده باشند غرغره کنند یا با آبی که حلبه و ارابام
و عاقرقرحا جوشیده باشند غرغره کنند و بعد از سه روز انجیر را بجوشانند و اندک
بوره را در او حل کنند و غرغره کنند و از ادویه که در خناقهای بسیار صعب
متفق علیه اطبا است خصوصا مبتنی بتجربه رسیده است سرگین سگ است و طریق اخذ
و استعمال ان این است که سگی را سه روز غیر استخوان غذائی ندهند
در روز چهارم سرگین او را ضبط نموده خشک کنند و غرغره بان کنند
و آلودن انگشت یا پر مرغی بران و بر ورم مالیدن و از بیرون طلا کردن
و با سکنجبین قلیلی از او را مخلوط کردن و اندک اندک فرو بردن تمامیرا
این سفوف نافع است و بسی از خناقهای صعب که بچیزی دیگر علاج نشده
بدین دفع شده و از انواع خناق شکافتن شکم خروس و گرم گرم از خارج
ضماد کردن و فقیر تجربه کرده ام بسیار نافع بود و شکافتن شکم فرخ
و گرم گرم ضماد کردن هم نافع است وزن یکی از اعاظم در باب
و ول را خناق دموی بسیار صعب عارض شد و بعد از فصد و غرغرهای

بسیار شبی را نفس تنگی رسید و شد که بهلاکت مقرون شد از ضعف نبض
تا صبح بمرتبه رسید که تنگی نفس هیچ نبود و نفس را با سهولت می کشید
نهایت قادر بر خبر خوردن نبود و بعد از ان غرغره با شیر کاو و گل بنفشه
و انجیر در او جوشانیده با فلوس فرمودم تا شب اندک انفتاحی واقع
شد و قلیل ماء الشعیر فرو برد و بار بسیار رنداپرو علاجها کردم تا به شد
و بستن ریسمانی که افعی را به او خفه کرده باشند بر گردن صاحب خناق
بندند مجرب و نافع است و در خناق بلغمی غرغره به رود و عسل بسیار
نافع است و همچنین غرغره بسکنجبین عسلی و آب ترب و عاقرقرحا و مویزج
و خردل و در او آخر که ماده نضج یافته باشد و منفجر شود و نیز در دردوره
ارمنی را در بجه کرده و در حلق بدمند که بزودی منفجر میشود **ورمی را**
بزبان فارسی الکا میگویند هر گاه بشیر تربیت کنند کومه میگویند
در اصفهان دالکا میگویند هر گاه تربیت کرده باشند **صفت**
ال یا ث که آرد جو و آرد گندم را بی نمک و خمیر مایه در آب خمیر کنند
و در برگ انجیر پیچیده و در سایه گذارند تا خشک شود پس بگیرد انرا
یا مثل ان نونی که از آرد جو و پودانه پخته باشند دهم وزن نان

نمک و ربع

نمک و ربع ان را زیانه مجموع را کوبیده با آب خمیر کرده در تابستان بیست
روز در آفتاب گذارند و مکرر بر هم زنند و آب تازه بر او بریزند باز بر هم زنند
و بعد از بیست روز بر دارند و خشک کنند و این به هر گاه با سرکه تا چهل
روز در آفتاب گذارند انرا الکامه میگویند و اگر با شیر تربیت دهند معروف
است بکومه و انچه قدر سرکه باشد لااقل برابر باشد و بیشتر میشود و همچنین
باید و انچه در غرغره خناق می باید مقصود اطبات ان مایه است بهات
و اگر تربیت یافته با سرکه باشد هم نافع است و سکنجبین عنصلی آنست که سرکه
عنصل را که صفت ان در وقت گوشت بن دندان مذکور شد بقدریکه
چاشنی شود و عسل کف گرفته بجوشانند و ضبط نمایند **اگر سبب خناق**
سودا باشد علامتش تیرگی رنگ رخسار و صلابت ورم و خشکی دهان
و سایر علامات غلبه سودا چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد
علاجش تنقیه علاج خناق دموی است و در غرغره خناق سوداوی ترب
جوز نافع است و در آخر لعاب حلبه و آب انجیر زرد که پخته باشند و فلوس
و سایر علاجهاش مثل دمویست **غرغره دیگر** بجهة خناق دموی و صفراوی
و آب انار ترش که با پیه افشرده باشند با رب توت و آب شیره بهسرد

آب انار شیرین و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و بعد از چند روز که ماده
نضج یافته باشد انجیر زرد و حلبه و تمر هندی و اصل السوس جوشانیده صاف نموده
و با فلوس غرغره نمایند و اگر درد گلو یابس باشد غرغره بعدس و تمر هندی
و گل سرخ و تخم مرو که جوشانیده و صاف نموده باشند با رب جوز نافع است
و در انواع درد گلو غرغره بکنار و عدس و گل سرخ و گزمازج
که جوشانیده صاف نموده با رب جوز نافع است اگر سبب ورم
صفرا باشد علامتش شدت وجع و عطش و خشکی و تلخی دهان و سایر
علامات غلبه صفراست چنانچه در صداع مذکور شد علاجش همان علاج
دموی است سوای آنکه یک فصد در این نوع کافی است و احتیاج بمبردات
و مسهلات صفرا در این نوع بیشتر است و خوردن سکنجبین و ماء الشعیر
با شربت نیلوفر مناسب است طریق ساختن ماء الشعیر این است که ده مثقال
جو پوست کنده با دویست مثقال آب باتش نرم ملایم بجوشانند تا بیست
مثقال آب بماند پس صاف نموده هر روز بیست مثقال آن را با ده مثقال سکنجبین
ساده یا سه مثقال شربت نیلوفر یا بیست مثقال شیرخشت بنوشند و مبردات
و منضج و مسهل و غرغره و سایر تدابیر به نهجی است که در دموی مذکور شد

و ورم خارج گلو را اگر خواهند منفجر شود مالیدن فلوس و روغن بادام
تحلیل ورم نماید سرفه و آن را اطبا سعال نامند و آن حرکتی است
از سینه و شش که بسبب آن دفع موذی از خود کند سبب آن اگر ماده حار
باشد که از دماغ بشش و اعضای سینه می ریخته باشد علامتش خشکی
سرفه است یعنی بسرفه چیزی دفع نمی شده باشد و اینکه سرفه در شب بیشتر باشد
و سوزش یا خارش گلو و اعضای سینه علاجش این است که منع نزول
ماده و شربت خشخاش نمایند و از شیرینی و چربی و ترشی و آب سرد
احتراز نمایند و اگر شربت خشخاش را با لعاب بهدانه و بزر قطونا و شیره
تخم کدو و شیره تخم کاهو و سفوف سعال میل نمایند بهتر است طریق
ساختن سفوف سعال این است تخم اسفاناج شکر تیغال از هر یک یک مثقال نشاسته
صمغ عربی از هر یک دو مثقال و نیم رب السوس نبات سفید از هر یک یک مثقال
و نیم اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و هر روز سه مثقال شربت خشخاش
را با یک مثقال از این سفوف با لعابها و شیره ها که مذکور شد میل نمایند و اگر شربت خشخاش
میسر نشود هر روز طرف آخر روز بقدر یک ماش افیون فرو برند و در شب وقت خواب
این حب را در دهان نگاه دارند نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک

ده مثقال مغز بادام شیرین باقلای مقشر تخم خشخاش پوست خشخاش
از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده با لعاب بزر قطونا حبهای پهن
بقدر نصف نخود ساخته مکرر در دهان نگاه دارند وجعی که در نزله مذکور
اول در این نوع نفع است و مجرب **حب دیگر** که در این نوع و سایر
از سرفها نافع و مجرب است و فقیر سرفهای مزمن و قریب بسل را بعد ادای
این حب علاج کرده ام و از اسرار است **صفت آن** کتیرا اسباب سفید
نشاسته باقلای مقشر مویز بسته بیرون کرده تخم و پوست خشخاش
بهدانه گل ارمنی از هر یک دو مثقال افیون نیم مثقال اجزا را کوبیده
با لعاب بهدانه حب سازند و بدستور در دهان نگاه دارند **نوع خامس**

در این نوع سرفه و سایر انواع حتی حمی خصوصاً دقیقه بسیار نافع و مجرب
است و صفت آن این است پوست خشخاش پنجاه مثقال یکشبانه تر کنند
و بجوشانند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال قند بجوشانند تا بقوام
آید و بعد از آن رب السوس مغز تخم کدو مغز بادام شیرین از هر یک
پنج مثقال کوفته با آن ممزوج نمایند قدر شربت تا ده مثقال هر روزه
اخر روز اندک اندک بنوشند که نافع و در انواع سرفها مجرب است و شربت

دیاقودا در این نوع بسی نافع و مجرب است و صفت آن این است
خشخاش سفید با پوست تخم بیست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی
بهدانه از هر یک پنج مثقال اصل السوس بیست مثقال بزر قطونا ده مثقال
اجزا را دو روز در آب بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با قند سفید
از صد و شصت مثقال تا دویست مثقال بقوام آورند قدر شربت تا نیم مثقال
آخر روز بنوشند **علامتش** حرارت مزاجش باشد و غلبه خون علامتش
حرارت نفس است و تشنگی و سرخی رنگ در رو و سایر علامات غلبه حرارت
بر مزاج چنانچه در انواع صداع مذکور شد علاجش فصد باسلیق و خوردن
هر روزه سی مثقال ماء الشعیر با مثقال شربت بنفشه و یکمثقال سفوف
سعال مذکور شد و لعاب بهدانه و بزر قطونا و اگر بفصد و تدبیر رفع نشود
در روز این منضج را میل نمایند عناب سپستان از هر یک ده دانه بنفشه
نیلوفر خبازی تخم خطمی عنب الثعلب از هر یک دو مثقال شیرخشت
و ترنجبین از هر یک هفت مثقال فلوس ده مثقال روغن بادام شیرین
یکمثقال و اگر محتاج به تکرار اسهال باشد مکرر نمایند و غذا آش حمیه
شوربا و قلیه جو و چلو با زرده تخم مرغ و ماهی و ماش مقشر با شیره

نابدام و شیره خشخاش و بدانکه در این نوع و نوع اول از سرفه
و بالجمله سرفه که با حرارت مزاج باشد و بعد از معالجات مذکوره
واگر سرفه باقی باشد خوردن شیر الاغ به نحوی که در تب دق مذکور
خواهد شد نافع است واگر هر روزه با شیر الاغ بقدر یکمثقال قرص
خشخاش ضم شود انفع است **صفت قرص خشخاش** این است صمغ عربی
از هر یک چهار مثقال نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک دو مثقال خشخاش
سفید و سیاه از هر یک دو مثقال طباشیر پنج مثقال زعفران نیم
مثقال با آب خالص قرص سازند قدر شربت دو مثقال واگر بعوض
شیر الاغ ماء الشعیر با شربت بنفشه بدون قرص خشخاش هم نافع و مجرب
اگر سبب سرفه ماده رطوبی باشد که لاینش رجحه باشد علامتش این است
که آنچه بسرفه رفع شود کمال غلظت داشته باشد و عدم علامات
غلبه حرارت علاجش خوردن شربت زوفاست با لعاب حلبه
و بزرک و بهدانه **طریق** ساختن شربت زوفا این است زوفا یابس پر
سیاوشان اصل السوس از هر یک هفت مثقال بنفشه تخم خطمی
خبازی از هر یک چهار مثقال عناب پستان از هر یک سی دانه انجیر

زرد بیست دانه اجزا را بجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه درم
شکر بقوام آورند و هر روز پنج مثقال با هفت مثقال از این شربت را
با لعابهای مذکوره میل نمایند تا ماده پخته رفع شود **ذات الجنب**
ذات الریه شوصه ذات الصدر بدانکه ذات الجنب ورمی است در پرده
که از اندرون کشیده است بر استخوانها که انرا بعربی اضلاع
و بفارسی دنده و به ترکی قبورغه گویند و آنها چهارده استخوانست
از هر طرف که باصطلاح اطبا آنها را اضلاع صدر گویند یا پرده که فاصله
است میان اعضائی که نفس کشیدن با آنهاست مثل شش و دل
و پردهای سینه و میان اعضای غذا مثل معده و جگر و غیر آنها
و این پرده جوف را به دو قسمت نموده اند پس هرگاه ورم در یکی
ازین دو پرده باشد آنرا ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در پردهائی
باشد که مابین هر یک از دو دنده است یا پرده که از بیرون بر استخوانهای
دنده کشیده است آنرا ذات الجنب مغالطه و غیر صحیح گویند و اگر ورم
در پرده باشد که کشیده است بر استخوانهای دندها که سرآنها بهم
رسیده که باصطلاح اطبا آنها را اضلاع خلف گویند و آنها ده استخوان است

واز هر طرفی پیچ انرا شوصه گویند و بعضی بر سبیل ترادف هر یک
ازین ها را ذات الجنب و شوصه و برسام گویند و بعضی بر خلاف
مذکور اصطلاحات کرده اند نهایت چون مناقشه در اصطلاح نیست
و ثمره نزاع در علاج ظاهر نیست بذکر انها نپرداخته بیان را بر اصطلاح
مشهور گذاشت و گاه ورم در پرده ای باشد که سینه از اندرون پوشیده
کرده اند پس اگر در طرفی باشد از پرده که متصل است با استخوانهای
سینه انرا ذات الصدر گویند و اگر در طرفی باشد که متصل است
بمهرهای پشت انرا ذات العرض گویند **ذات الجنب** خالص هر گاه
سبب ان خون باشد علامتش تب دائمی است و دردی از عالم
انکه گویا چیزی در عضو میخلد و تنگی نفس و سرفه شدید باورد
و نفس زدن پی هم و سرخی رنگ و رخسار و پری رگها و جستن
رگهای جهنده و اکثر این است که تشنگی و خشکی دهان و خشونت
زبان و بیخوابی و هذیان نیز می باشد و اقوای علامات در وجوب
ماده در ذات الجنب این است که انچه بسرفه دفع می شود
که اطبا انرا نفث میگویند مخلوط بخون می باشد **علاج** فصد

باسلیق

در الحب

باسلیق از طرف مخالف وجع بکنند و اگر قوت قوی باشد خون بقدری
که تغیر رنگ بکند بگیرند و الا کمتر بگیرند و فصد باید که در ابتدای مرض بعمل
آورند زیرا که در فصد انتظار نضج ماده ضرور نیست لهذا فصد در اول
مرض میتوان کرد **صاحب** خلاصة التجارب میگوید که من فصد را در روز
دویم انفع از سایر ایام دانسته ام و در سیوم و چهارم هم بر این منوال بود
و اگر از اول تا چهارم فصد بعمل آمده باشد در پنجم مسهل باید داد و الا
در پنجم فصد باید کرد و در ششم مسهل باید داد و اگر در پنجم بعمل نیامده
باشد البته فصد را از هفتم نگذرانند و اگر از هفتم بگذرد دیگر فصد را از جانب
مخالف نباید بعمل آید بلکه از جانب وجع باید کرد هر چند اطبا بعد از چهار مرا
از جانب وجع فرموده اند نهایت حقیر تا هفتم هر گاه ماده قوی باشد
از جانب مخالف فصد کرده ام و بسیار نافع یافته ام و هر گاه فصد از جانب
مخالف قبل از هفتم بعمل آید فصد باسلیق دیگر از جانب وجع در هفتم بعمل آورند و اگر
در هفتم بعمل نیاورند در هشتم و الا در یازدهم و اگر بعوض فصد در جانب وجع
حجامت میان شانه بکنند در حالتی که اعراض مرض باشد و باز محتاج بکم
کردن خون باشد حجامت می توان کرد **و شیخ الرئیس** تجویز حجامت

میان سینه کرده ام واگر تا یازدهم هیچ خون نگرفته باشند یا آنکه
یک خون گرفته باشند وباز اعراض مرض از شدت وجع وتنگی نفس
دل بسیار آمدن خون باشد در سیزدهم یا چهاردهم ویا پانزدهم
واگر هیچ خون نگرفته باشند فصد باسلیق از جانب وجع واگر خون
گرفته باشند حجامت میان شانه بکنند واگر علامات میل ماده بدماغ
از هذیان گفتن بسیار وبیخوابی بسیار وبیهوشی باشد با فصد صافن
از جانب وجع یا حجامت ساق از آن جانب بکنند هرچند ابن زکریا
در حاوی کبیر منع از خون گرفتن بعد از یازدهم کرده نهایت
شیخ الرئیس با احتیاج تجویز کرده اما دوا در اول منضج از عناب
سپستان از هریک پانزده دانه بهدانه دو مثقال بجوشانند وصاف
نمایند با شیره تخم کدو دو مثقال وشربت بنفشه یا نیلوفر از هر یک که باشد
چهار مثقال قرص طباشیر لین نیم مثقال بدهند ودر آخر روز لعاب بهدانه
ولعاب بزرقطونا وکتیرا دو عرق بید نیم گرم بدهند ودر پنجم
وششم مسهل بدهند باین دستور عناب سپستان از هریک پانزده
دانه گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی از هریک دو مثقال

ورب الحب

و ترنجبین شیرخشت فلوس از هریک ده مثقال روغن بادام شیرین
دو مثقال وهمچنین مسهل را در هشتم ودهم ودوازدهم نیز بدهند
واگر تب شدت داشته باشد ووجع وسرفه شدید باشد در شانزدهم
نیز همین مسهل را ودر سایر ایام همان منضج را واگر نفث مشکل
باشد وبه آسانی نمی آمده باشد در مسهل ومنضج دو مثقال بزرکتان اضافه
نمایند وبهترین دواها دواها بعد از مسهل اول در این مرض ماء الشعیر
است که بعوض دوا وغذا آب میتوان داد وهرگاه بعوض منضج مذکور
سی مثقال ماء الشعیر را با چهار مثقال شربت بنفشه ونیم مثقال قرص طباشیر
بدهند میتوان داد ولو ویا آنکه منضج را بدستور مذکور بدهند وماء الشعیر را
بعوض آب هرچه تشنه شود بدهند واگر شوربائی از ماء الشعیر وبرنج واسفناج
ماکه ویا بی کدو ترتیب دهند هم بد نه وغذا تا چهاردهم مقصور بر شوربائی جو
کنند یا اسفناج وکدو وشیره بادام واگر بیخوابی بسیار باشد شیره
تخم خشخاش سفید نیز اضافه نمایند وبهتر آنست مغز با شیره بادام طرف
شام بدهند وبعد از چهاردهم اگر وجع ساکن شده باشند وتب
تخفیف یافته باشد خروس بچه بدهند واگر ضعف زیاد باشد بعد از

چهار درهم و اگر وجع و سرفه و تب باقی باشد اگر تب حدت
داشته باشد منضج مذکور را تا دو سه روز بعد از آن نیز مسهلی
دیگر بدهند و اگر تب خفیف باشد و وجع و سرفه باشد
و نفث خلط کم می‌آمده باشد گاوزبان اصل السوس از هر یک دو مثقال
اضافه نمایند و قرص طباشیر را کم کنند و مسهل را با اضافه اصل السوس
و گاوزبان و برسیاوشان از هر یک دو مثقال مویز منقی پانزده دانه
و احتراز از آب سرد و میوه را لازم دانند تا وجع و سرفه
و تب دفع شده صحت حاصل گردد اما ضماد به این نهج استعمال
نمایند که در ابتداء آرد جو گل بنفشه تخم خطمی با روغن بادام شیرین
استعمال نمایند و اگر قلیلی کتیرا و موم کافوری نیز اضافه نمایند
شاید و شیخ الرئیس ضماد را در ابتداء اکلیل الملک و آرد جو
و پوست خشخاش تعیین نموده و بعد از هفتم بر ضماد اول اکلیل
الملک و تخم کتان و بعد از یازدهم این دو جزو را آرد باقلا
و بابونه استعمال نمایند و در اواخر بعوض روغن بادام روغن
بابونه بکنند صفت قرص طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم

مغز خیارین

مغز خیارین و تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی و تخم خشخاش سفید و کتیرا از هر یک
یک درم می‌سایند و قرص‌ها سرشته قرص‌ها سازند اگر سبب ورم صفراوی باشد علامتش
نیز تب لازم است و درد و خفقان و ارتعاش و سرفه شدید و تنگی نفس و زردی
بول و قلق و اضطراب و در صفراوی تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و بحرانش
رعاف یا اسهال یا عرق می‌باشد و در دموی تنگی نفس بیشتر است و زردی بول را کمی
علامات صفراوی تب ... است علاج آن به دستوری است که در دموی
مذکور شد سوای آنکه در اول مسهل باید داد و در تخم خشخاش و قند با لعاب
در طرف وجع باید گذاشت و اگر وجع شدت داشته باشد و تنگی نفس شدید
حاجت در بیان ... نه و در نهم بکنند و لا باشد که احتیاج نمی‌گردد
و سایر تدابیر تمام همچنان است که در دموی مذکور شد و نیز باید در این نوع از ...
و در منضج مذکور شد و پیش از دموی باید کرد و مدار و ست ... در این نوع
نوع تخم کاهو و اگر نخواب بسیار باشد شیره تخم خشخاش اضافه نمایند اگر سبب ورم بلغمی باشد علامتش
تب است و وجع و اندک بول و غلظت آن و نبض ... علامتی که
که در صفراوی و دموی مذکور شد و از اقوای علامات بلغمی سفیدی
نفث خلط است با اندک سرخی علاجش ... مدتها ...

سوای آنکه درین نوع نیز یک نفث کافیست چنانچه در صفراوی مذکور شد
رب باشد که حاجت بیک فصد نیز باشد چنانچه فقیر خود این نوع را مکرر
بدون فصد معالجه نموده‌ام و در منضج مذکور در دموی گاوزبان زوفا درمانده و در مسهل
گاوزبان و در مسهل ایرسا و [illegible] اسهم برسیاوشان با [illegible] کرده
و باقی علاج بدستور دموی است و تبرید درین قسم بیشتر باید آورد

اگر سبب ورم سوداوی باشد درین بدترین انواع است چنانکه اکثر اطبا گفته‌اند
که این نوع قتالست علامتش شدت [illegible] علاماتیست که در صفراوی
مذکور شد و سیاهی روی زبان و [illegible] علامات سیاهی نفث است
و دیر بهم رسیدن نفث و [illegible] که بهم رسید [illegible] شکل کند و [illegible] شود
علاجش همانست که در صفراوی و دموی مذکور شد تبرید درین
نوع بیش از همه انواع باید کرد و فصد درین نوع است [illegible] از جانب مخالف
و [illegible] از آن جانب وجع [illegible] در دموی مذکور شد و بعد [illegible] نوع
بعد از مسهل شروب خفقان [illegible] ریزند [illegible] و [illegible] که در پنجم
باشد [illegible] تخم خطمی [illegible] و گل بنفشه گل نیلوفر
و گل خطمی و تخم کتان از هر یک سه مثقال عناب و سپستان

از هر یک

از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال آب برگ چغندر
هفت مثقال نمک نیم مثقال اول آب و نمک را با یک مثقال روغن بادام
بر هم زنند و سایر اجزا را جوشانیده چهار دفعه بر هم زنند و آب چغندر را در آب
اجزا داخل نمایند و هم چنین در هشتم نیز باین دستور حقنه نمایند و در سایر انواع
خصوصا صفراوی بعد از یک مسهل مشروب خصوصا اگر هذیان و بیخوابی و بی‌سکینی
بسیار باشد مسهل را بعنوان تحقیق بعمل آورند بهتر است و در این نوع سوداوی
منضج سایر ایام و ضماد و مداومت ماء الشعیر و فصد و حجامت [illegible] که در دموی
مذکور شد و فقیر در این ایام ذات الجنب سوداوی را معالجه کردم باین نحو که
پنجم رجوع بفقیر کردند منضج دادم و در ششم مسهل شروب و در هفتم فصد باسلیق
از جانب مخالف کردم نفث در اول بسیار زرد بود و در هفتم سیاه شد
و در هشتم حقنه فرمودم و در نهم اعاده فصد از جانب وجع کردم و در دهم
و دوازدهم باز حقنه فرمودم و در چهاردهم حب [illegible]
و اکثر اعراض تخفیف یافت و منضج و ضماد به نهجی بود که در دموی مذکور شد
و تا چهاردهم ماء الشعیر بعوض آب میدادم و بعد از چهاردهم به نهجی [illegible]
و [illegible] بود و اعراض ذات الجنب ساکن نشده بود و سیاهی نفث

و بر طرف شد ماء الشعیر را قطع کردم و در شب نوزدهم مسهل مشروب بدستور
دادم و خود بخیش بر دادم چون بقیه وجع و تب بود در بیستم نیز مسهل مشروب
دادم تب و وجع و سرفه بالمره زایل شد و صحت حاصل شد باذن الله تعالی

اما ذات الجنب [illegible] و غیر صحیح و در اسباب و علامات و معالجات با ذات الجنب
صحیح متحد است مگر اینکه اعراضش از عالم شدت وجع و حدت تب و تنگی
و سایر ناخوشی و علامات از صحیح کمتر است و بسا باشد که در غیر صحیح ورم در ظاهر
باشد و انتفاع اضمده در غیر صحیح بیشتر است و نفث در این نوع بسیار کم است
و علامات و علاج هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بدستوری است که در
صحیح مذکور شد اما شوصه علامتش همان علاماتی است که در ذات الجنب مذکور شد سوای
آنکه در شوصه وجع از استخوانهای سینه میرسد که سر انها بهم رسیده و علامات دیگر اینکه
علیل از شدت وجع حرکت نمی تواند کرد و به هیچ شکل نمی تواند خوابید و نفث نیز
بسیار کم می باشد علاجش نیز در هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی
با ذات الجنب متحد است مگر آنکه در شوصه ابتدا فصد نباید کرد بلکه در چهارم
یا پنجم یا ششم حقنه بکنند بدستوری که در ذات الجنب سوداوی مذکور شد
و لبوب مسهل مشروب در ایامی که باید داد احتقان نیل آورند و باقی علاج

از فصد و نضج

ذات الصدر

از فصد و نضج و تبرید و غذا و ضماد همان علاج ذات الجنب است و نفع اضمده
در شوصه کمتر از ذات الجنب است **ذات الصدر و ذات العرض** علامات هر یک از دموی و صفراوی
و سوداوی و بلغمی به نحوی است که در ذات الجنب مذکور شد سوای آنکه در ذات
الصدر وجع در ابتدای کودکی گردن است تا آخر استخوانهای سینه و علیل نظر
بزمین نمی تواند کرد و سر را به بالا نمی تواند کشید و راحتش در آن است که به پشت
یا پهلو بخوابد و در ذات العرض وجع در مهرهای پشت باشد و علیل بر پشت نمی تواند
خوابید و بجهت ورم است نظر نمی تواند کرد و هر گاه سرفه میکند از شدت وجع مضطرب
می شود و علاج انواع هر یک از اینها بعینه همان علاج انواع ذات الجنب است
سوای آنکه ضماد در ذات الجنب بر سینه و در ذات العرض بر پشت باید بست
و چون وجع از هر یک از ذات الصدر و ذات العرض در وسط است
و جانب مخالف و موافق ندارد و فصد در ابتدا از جانب راست و بعد از آن
از جانب چپ باید کرد و هر گاه بعد از بیستم از هر یک از امراض مذکوره سرفه
و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و تب نهایت خفیف داشته باشد خصوصا
در بلغمی هر یک از امراض مذکوره شربت زوفائی که در سرفه مذکور شده
با شیره تخم کدو و لعاب بهدانه چهار مثقال بدهند و اگر از [illegible]

حالی که باز در سرفه مذکور است بقدر نیم مثقال با شربت زوفا خورده باشند
شاید و اگر صداع و تب نیز شدید باشد خفیف باید حبه ها در صفراوی
و غلظ چندان غلیظ نباشد اگر قابض نباشد تخم کدو و شیره تخم خیار
سه درهم یک مثقال شربت بنفشه چهار مثقال یا لعاب بهدانه و تخم مثقال
در شروع مثال مذکور میل نمایند تا بغایت خفیف باید و صداع
اگر محتاج شربت زوفا باشند چنانچه مذکور شد مدهند و ابرا که
آنچه مذکور شد با بط امراض یکروزه بوده و مرکب از دو و بیشتر
از آنها بسیار اند شد مثل جمع ذات الصدر و ذات الجنب و ذات الریه که
از ترکیب دو هر کدام مجموع یا اکثر آنها جمع شوند علامت اجتماع و جمع
اکثر با جمع مرافع مذکوره است علاجش بسیار مشکل است چنانکه اکثر اطبا تصریح
نموده اند به هر حال علاج مرکب آن علاج مفردات با بنابت اتمام و امر استیفای
غالب بر جمیع موضعی که وجع دارد **ذات الریه** ورمیست حار که در شش بهم رسد
از خون یا صفرا یا بلغم شود بعض وقت گاهی که سبب آن نزله حار که از دماغ نازل
و اکثر از اسهال یا جای سینه و گاه از نقل دارد الجنب و گاه از نقل [illegible]
و به حال با وحی صفراوی یا بلغمی است پس اگر سبب آن خون باشد علامتش تب دائمی و سرخی رنگ نفس

شدید

شدید و درد های در سینه یا سنگینی چنانکه گویا سنگینی بر او گذارده اند و درد آن شش
هست که در استخوان خنجر گویان کشیده است یا در استخوانهای سینه
و گاه نیز برکتف میرسد و گاه ها در پستانها نیز می آید و سرخی چشم و رخسارها
گونها چنانکه گویا گونها را بجهت سرخ رنگ کرده اند و سرخی چشمها و ورم
در اند که تمام صورت چهره ها سنگینی و گنگ چشمها و عطش شدید
و خشکی زبان و گرمی نفس و سرخی زبان در ابتدا و بعد آن و سرخی بول و غلظت
و بالجمله مجموع آنچه از علامات در صداع دموی و ذات الجنب دموی
مذکور شد **اگر سبب آن صفرا باشد** علامتش تب دائمی است در نهایت حدت
و ضیق نفس و وجع شدید در دموی و سرخی رنگ در آخر زردی و سرخی چشمها
کمتر از دموی و خشکی زبان و تلخی دهان و گرمی نفس و قلق و اضطراب
و عطش و افروختگی مجموع بیشتر از آنکه در دموی و زردی بول یا سرخی
آن رفت و بالجمله مجموع آنچه از علامات در صداع صفراوی و ذات الجنب
صفراوی مذکور شد **اگر سبب بلغم باشد** علامتش تب دائمی خفیف است یا علاماتی که
در ذات الجنب بلغمی مذکور شد سرفه و وجع خفیف و شدت و تنگی نفس از رطوبات زبان
و [illegible] بول و [illegible] علاماتی که در دموی صفراوی مذکور شد **اما فرق**

مباینه انواع ذات الجنب و ذات الصدر و بیان ذات الریه که مذکور شد

اول آنکه وجع در ذات الجنب و ذات الصدر وجع ناخس است که گویا در عضو چیزی
مثل سوزن و جوالدوز فرو میرود و در ذات الریه وجع ثقیل است که گویا چیزی ثقیلی بر سینه
گذاشته اند و فرق دیگر آنست که در ذات الجنب و ذات الصدر تب با نوبت است
و در ذات الریه خواب در آن زیاده و در علامات خاصه ذات الریه سرخی رخسار
بعد از آن یک دو هم زرد رنگ و در گوشها چنانکه گویا تمام بدن بر رنگی فرو رنگ که دیده اند و رس ذات
الجنب [illegible] **علاج** شیخ الرئیس گوید که علاج ذات الریه جاری مجرای علاج ذات
الجنب است مگر اینکه فصد در ذات الریه باید که اقوی باشد و در اهتمام در تنقیه نفس
و تلطیف بیشتر باید کرد و نجه [illegible] در دو وی [illegible] و [illegible] در ذات الجنب
مذکور شد بهتر است و در ذات الریه ابتدا اعتدال مزاج و ماء الشعیر و آب برگ
خرفه و تقیه روغن بنفشه بادام و اگر نباشد روغن بادام [illegible] و بعد از حمام
آب جو و گل بنفشه لعاب تخم خطمی و روغن بادام و [illegible] و اگر کثرت [illegible] باید
و بعد [illegible] لعاب تخم خطمی و [illegible] نبات با روغن بادام و شیخ الرئیس
[illegible] و [illegible] در [illegible] ذات الجنب و ذات الریه [illegible] کرده
و سایر [illegible] و [illegible] که [illegible]

ذات الجنب

صفت [illegible]

ذات الجنب مذکور شد و تشخیص آنکه ورم در کدام جانب است که [illegible]
می‌لفافه اول یکبار [illegible] چیز شود اول بیشتر سرخ شدن چنار در جانب وجع و دیگر
سنگینی بسیار در جانب وجع و دیگر زود تر خشک شدن خاد در جانب وجع
و اگر از اینها هیچ فرقی از طرف چپ و راست نباشد اول از جانب راست
و دویم از جانب چپ مشهور که در ذات الصدر مذکور شد بگیرند و ذات
الریه بر [illegible] کم اتفاق میافتد مگر آنکه از اول [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] و علامت [illegible] شدن ماده ذات الریه
است که روز بروز ضیق نفس بیشتر شود و نفس تنگتر گردد و حرارت کم
و استسقا [illegible] و علاج آنست [illegible] بهدانه و حلبه
با روغن بادام [illegible] و روغن بادام و پیه مرغ [illegible] و لعاب
[illegible] خطمی و تخم خطمی و حلبه و [illegible] ضماد نمایند **صفت [illegible]**
[illegible] که [illegible] بود و [illegible] گاه [illegible] حرارت
مزاج [illegible] علامات غلبه صفرا است چنانکه در [illegible]
صفراوی مذکور شد **علاج** [illegible] شربت [illegible]
و شربت [illegible] و شربت [illegible] و [illegible]

استر به مذکور است که آب هر یک از اینها را گرفته با ثلث آن قند نبات
یا شکر سفید ممزوج ساخته بقوام آورند و در غوره و در تریخ اگر تمر هندی بیفزایند شربت کنند تا بدل [illegible]
صندل سفید با گلاب بر محک تیغ و خوردن معرفت باره مثل مفرح که صفت آن
قلیل الدواء و کثیر النفع است تخم خرفه ده مثقال کشنیز گل گاوزبان از هر یک ده مثقال صندل
سفید بوده طباشیر ورق گل سرخ از هر یک ده مثقال شربت سیب و دیگر نباشد
شکر سفید یا قند و نبات در برابر ادویه سرشته و روزی ده مثقال تا چهار مثقال با عرق
بید مشک لحم کباب و [illegible] میل باشند و طریق ساختن شربت سیب
مثل شربت [illegible] که در صفحه مذکور شد **صفت حب دیگر** اقوی از مفرح اول [illegible]
روزی مفرح اول [illegible] مروارید ناسفته کهربا ابریشم مقراض کرده از یک
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سفید از هر یک یک مثقال [illegible] مثقال ورق نقره یک مثقال [illegible] اول [illegible]
[illegible] شربت سیب نبات یا قند بقوام آورند و سرشته و روزی [illegible] مثقال
[illegible] مثقال میل نمایند **صفت مفرح دیگر** اقوی از مفرح مذکور [illegible] مفرح
[illegible] که اکثر اطبا اتفاق دارند که در تقویت قلب و دماغ که
[illegible] مزاج [illegible] باشد نظیر ندارد و صفت آن این است مروارید

ناسفته

ناسفته ۲ مثقال بسد ۲ مثقال یاقوت ۲ مثقال ورق طلا یک مثقال لاجورد یک مثقال و نیم لعل ۲ مثقال
عقیق یمنی یک مثقال یشب یک مثقال کهربا ۲ مثقال طباشیر ۲ مثقال ورق گل سرخ چهار مثقال
گل گاوزبان و اگر نباشد گل [illegible] ۲ مثقال کشنیز خشک ۳ مثقال تخم گل سرخ ۲ مثقال
[illegible] درونج عقربی زرنباد و از هر یک یک مثقال عود هندی ۲ مثقال [illegible]
ترنج گاوزبان گیلانی از هر یک ۲ مثقال [illegible] بهمن سفید از هر یک ۲ مثقال
[illegible] ابریشم ۲ مثقال [illegible] پوست هلیله [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
قند سفید در برابر ادویه گلاب شربت سیب شربت به آب انار ترش
از هر یک ۲ مثقال قند [illegible] آب انار را بقوام آورند و دواها را ساییده
و بیخته با هم سرشته و روزی ۲ مثقال میل نمایند و اگر بدون تنقیه بدن
این تدابیر نفع نکند اول بدن را تنقیه از صفرا کنند و بعد از آن مداومت این
معاجین نمایند **اما تنقیه بدن** باین طریق است که ۳ روز منضج از گاوزبان
با بیخ [illegible] گل [illegible] شاهتره [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
[illegible] از هر یک [illegible] مثقال میل نمایند و روز سیوم [illegible] مسهل
یک مثقال و نیم [illegible] سه مثقال حب کرده فرو برند و از عقب آن منضج را [illegible]

مثقال پوست هلیله زرد و دو مثقال گل بنفشه و ده مثقال افتیمون و پانزده مثقال تمر هندی
طبخ داده میل نمایند و غذا زرده و در مسهل نخود آب و در روز منضج قهوه تخم ریحان میل نمایند
و اگر یک مسهل کفایت نکند مکرر میل نمایند تا بدن از اخلاط پاک شده
مقویات و مفرحات نافع افتد و اگر با حرارت مزاج از غلبه خون ظاهر باشند
و علامتش حالت که در صداع دموی مذکور شد فصد باسلیق از دست راست
بکند و اگر کفایت نکند فصد اسلیم از دست چپ بکند و اگر بعد از فصد
احتیاج مسهل باشد تجویزه در نوع اول مذکور شد منضج و مسهل میل نماید بعد از آن
از مفرحات مذکور میل نماید و اگر خفقان قلب با حرارت مزاج باشند
بلکه از غلبه رطوبت [illegible] و بیاض لون [illegible] شده و علامات
ظاهر باشد علاج آن شربت گاوزبان و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک [illegible]
و مفرحات که قریب باعتدال باشند مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد
و مفرح مشهور به دواء المسک **طریق ساختن شربت گاوزبان** [illegible] گاوزبان
[illegible] ده مثقال گل گاوزبان [illegible] از هر یک ده مثقال در عرق بیدمشک اگر باشند
و در آب بجوشانند و صاف نمایند و با بیست درم قند سفید بقوام آورند [illegible]

اوراق طلا

ضعف قلب

ورق طلا و ورق نقره و عنبر حل کرده بیامیزند و اگر اجزا را در آب سیب بجوشانند بهتر است
طریق ساختن دواء المسک زرنباد و درونج عقرب از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض کرده
از هر یک یک مثقال و نیم بهمن سرخ و سفید زرنباد هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جدوار
بسباسه [illegible] از هر یک [illegible] دانگ زنجبیل زعفران از هر یک دو دانگ مشک
یک دانگ و نیم اجزا را کوبیده و بیخته با دو برابر اجزا عسل [illegible] بسرشند
قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال **دواء المسک** [illegible] خفقان قلب با رطوبت
ساده نافع باشد **صفت آن** [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
زعفران [illegible] تخم کرفس از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مشک [illegible] مثقال
[illegible] دو برابر ادویه اجزا را نرم کوبیده و عسل را بقوام آورند
و با اجزا بسرشند قدر شربت یک مثقال و در بعضی نسخ بعوض [illegible] سنبل است و جهت
[illegible] و در نسخه بعضی [illegible] مروارید [illegible] مثقال افتاده است و در نسخ اصل [illegible]
و اگر در این نوع احتیاج بمسهل باشد مطبوخه در نوع سابق مذکور شد بعوض [illegible]
اسطوخودوس و برسیاوشان اضافه نمایند و بعد از آن [illegible] مسهل
ایارج فیقرا یک مثقال و نیم غاریقون نیم مثقال حب کرده فرو برند و [illegible]
همین منضج را با اضافه افتیمون میل نمایند و اگر احتیاج مکرر باشد مکرر نمایند

تا قمع اخلاط فاسده شده عفونات و عفونیات تاثیر بلیغ توانند نمود و اگر محرور مزاج
باشد نافع در قمع امراض سوداویه خصوصا تقیه قلب و دماغ با علامت و اکثر
امزاج را نافع است باید که در روز مسهل بقدر بیست مثقال تا سی مثقال از این معجون
فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند **نسخه** شربت بادرنجبویه
معجون مفرح و مقوی تالیف نسخه آنکه در نوع اول ضعف قلب مذکور شد
در اکثر امزجه و انواع ضعف قلب و دماغ نافع است **ماء الجبن** که عبارت
از دوغ است که از شیر بریده گیرند و جهت دفع مواد محترقه از امراض سوداویه
و تقویت اعضا و تنقیه بدن نافع است شیخ الرئیس در شرح اسباب میگوید که نافع ماء الجبن
در ادویه مسهله دیگر نبود و چند جهت **یکی آنکه** سبب رقت قوام و لطافت
که دارد با عروق بدن و بعضوی که مقصود است میرسد و دفع مواد کیفیه بد
می کند **دوم** آنکه فضل زرد که در بدن میماند غذای بدن میشود و در طبیعت
باز نمیشود **سیم** آنکه شیر مرکب است از سه جوهر آب و چربی و پنیر هر گاه پنیر
از او جدا شد بقیه میماند دو جوهر دیگر که یکی دهن است که مواد را نرم می کند
و تنقیه میدهد و مهیای دفع می کند و دیگر مائیت است که بقوت مسهله دفع می کند
و این دو صفت با هم در مسهلی در سهولت یکجا جمع نشده تمام کلام شیخ الرئیس

شد او در امراض سوداویه قلب و دماغ کدام است که نسخه معجون مذکور شد قبل از ده تا شش
اگر ماء الجبن بنوشند بطریقی که مذکور خواهد شد بس نافع و مکرر بتجربه رسیده است
طریق ساختن آن موافق آنچه ابن زکریا و رازی در قرابادین فرموده و معمول اکابر
متاخرین است و فی الواقع بهترین دستوری است که بر شیر گاو جوان صحیح المزاج
که چهل روز یا اندکی بیشتر از زائیدن او گذشته باشد و او در علف یا سبزه
یا کاهو و خیار گشنیز تر و برگ بید و خرفه و شاهتره و نیلوفر خورده باشند
وقت غروب آفتاب مقدار یکصد و شصت مثقال شیر او را بگیرند و در دیگ
سنگ و اگر نباشد مس تازه قلعی خوب شده بعد از چند جوش از بار برداشته
یازده مثقال سکنجبین ساده که خوب ترش باشد و یک مثقال سرکه در آن ریخته بچوب
انجیر که سر او از پوست کنده و ریشه کرده باشند بر هم زنند تا شیر
بریده شود آنگاه بکرباس صافی کنند و کفاره در رند تا تمام آب از شیر
جدا شود و صبح روز بار آن آب را چند جوش داده کف او را گرفته
باز در دارند و یکی از شربتهائی که مذکور شد مخلوط نمایند و مه جنس را
یک ساعت ناهار بنوشند و بعد از هر دفعه حرکت نمایند چهل گام راه روند
و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد علامات که در صداع و دعوی و سوداوی

مذکور شد با سکنجبین ساده هفت مثقال بنوشند و اگر آثار احتراق صفرا بسیار
ظاهر شود با سکنجبین لیمون ده مثقال تا هفت مثقال و فقیر مکرر با سکنجبین بزوری
موافق نسخه که در حیات مذکور شود داده‌ام بسیار نافع یافتم و بعد از هر شش روز
از خوردن ماء الجبن یک روز مسهلات که در ذکر صفت قیبه مذکور شد
باید خورد و تنقیه بحسب مزاج و اگر مزاج شدید الحرارت باشد حب
افتیمون هم نافع است و اگر تمر هندی و افتیمون را از هر یک سه مثقال شب
در ماء الجبن خیسانیده صبح از آنکه باید مسهل خورده تنقیه شود در اول
مواد بی‌عادت بدل مسهلات دیگر شود و مدت خوردن آن
۲۴ روز باید باشد و اگر کمتر از این دفع مرض بالکلیه شود هم کمتر متوالی کرد
و مقدار شیر چنانکه مذکور شد صد و هشتاد مثقال بهر قدر که باز
طبیعت باشد و اگر بر معده گران باشد و ترش شده باشد کمتر از آن
بدهند و غذا ظرف چاشت شوربا و نخود آب را از مرغ جوجه و قلیه
و قلیه از رنگ و ظرف شب تربا و قلیه چلاو و از اسفناج
و رشته‌های شلغم و بوره اجتناب لازم است و اگر شیر بز میسر نشود شیر گاو و شتر
اگر بدهند جایز است لکن شیر بز نافع‌تر است و بالجمله ماء الجبن دوای عظیم النفع است

در عامه امراض سوداویه مواد محرقه **صفت سکنجبین افتیمون** که با ماء الجبن خورده شود
یکی اینست که معمول بندها چنین است و دیگر را فقیر تجربه رسانده‌ام بسیار نافع یافتم
صفت آن افتیمون شاهتره یک پنج گاوزبان بسفایج از هر یک ده مثقال پرسیاوشان از هر یک
اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تخم هر چهار سا در کوزه از هر یک سه مثقال قند سفید
دو بست و چهل مثقال سرکه شیره ده مثقال اول را بکار برند دیگر قند و صاف نمایند
و با قند بقوام آورند و اگر بدون شیر بر کنار نقطه از ۳ تا هفت مثقال بنوشند
شاید و اگر با حرارت شدید باشد کاسنی ۲ مثقال و آب ترنج بهتره با لعاب مثقال ۱۲ روز
بنوشند و بعد از هر شش روز یک روز مسهلات مذکوره را بکار برند و دیگری از
تراکیب شیخ الرئیس که در ادویه قلبیه ذکر کرده و تمر هندی نیز را فراموش
ع ترتیب الهی نقل کرده است و شیخ فرموده که در امراض سوداویه تب ربع
هرگاه ماده سوداویه تب و مانع هرگاه ماده سوداوی بسیاری باشد بسیار نافع است
و در مدت ده روز که خورده شود و دفع علت مینماید و فرموده که اگر ماده متقبل
باشد شربت با مدر بح ادویه منفی زیادت نماینده کلام شیخ تمام شد گویم که شربت
با در بح ادویه که شیخ فرموده باشد که در همین ایام مذکور شد و بالجمله چنانکه
شیخ فرموده در مورد کثیره ملاحظه رسیده بسیار نافع است نسخه اول که اعمال همه اوست

موافق اکثر امزجه و در اکثر احوال و امراض سوداویه به تجربه رسیده است و نسخه نضج از رفع
عاده مناسب نیست صفت آن افتیمون ده مثقال سفایج [illegible] از هر یک شش مثقال
گاوزبان ده مثقال [illegible] از هر یک سه مثقال بسفایج ده مثقال
تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
سادج هندی سنبل رقاقه از هر یک سه مثقال و نیم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک ده مثقال
قند سکری مساوی مجموع ادویه را جز [illegible] که نیم جوشیده با یکمن آب
جوشانند تا به نصف رسد صاف کنند بجوشند و اگر بسیار غلیظ باشد قدری که
فائده کند اضافه کنند به قوام آورند و این معجون را نیز بدون [illegible] استعمال
نمایند تا آنکه در نسخه اول مذکور شد صفت حب افتیمون موافق نسخه
که صاحب [illegible] ذکر کرده در دفع انواع [illegible] افتیمون
ده مثقال [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] غاریقون
سه مثقال [illegible] یک مثقال و نیم [illegible] کوبیده حب کنند قدر شربت دو مثقال
با آب گرم بنوشند و چوب چینی که معروف به صینی در معالجه امراض
منقبضه [illegible] خصوص [illegible] سوداوی [illegible] اسباب [illegible] است
و دیگر منافع و طریق استعمال آن [illegible] است پس بدانکه چوب چینی [illegible] این

معروف

معروف [illegible] در کتب طبیه ذکر آن نشده و در اوایل طلوع دولت قاهره
بر [illegible] سلاطین صفویه ادام الله ظلال جلالته الی یوم القیامه مردم را بر آن اطلاع
حاصل نشده [illegible] یافته [illegible] استعمال آن
[illegible] معروف [illegible] این دوا [illegible]
[illegible] این دوا در میان مردم شایع شده [illegible]
چوب چینی [illegible] قیاس و تجربه [illegible] است [illegible] حرارت و در رطوبت [illegible]
آن [illegible] و قول [illegible] است [illegible]
شربت آن [illegible] کسب رطوبت می کند [illegible]
[illegible] منافع آن مقوی حرارت غریزی
مقوی [illegible] دماغ و کبد و معده [illegible]
[illegible]
[illegible] مجرب و در [illegible] اورام [illegible]
سوداویه [illegible] اوجاع مفاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] ابدان [illegible]

و قطع عادت افیون و فخر رازی الامراض و اوجاع مزمنه مجرب و در جمع تجربه
مذکور شده و بر ارباب بصیرت معالجات از استعمال آن کما هو تمام ظاهر شده و بتجارب
کثیره رسیده و از بعضی که می‌گویند پرورش و از آب حیوات شده این
این معنی است که مشهور است که این [illegible] احوال ظلمات می‌آورند و با تجربه دوای
سعودی این عموم النفع الی الان شاهد نشده و لیکن از [illegible] باشد
که بیک قدر از وقت استعمال آن از آن نافع نشده [illegible] از بعض [illegible] در
رد امراض [illegible] از [illegible] دیده باشند [illegible] نیکو [illegible] آن
مزاج و مرض خواهد بود بهترین آن که [illegible] باشد
اول آنکه املس باشد بغیر زخم و غیر از این وصف [illegible] می‌کنند
دویم آنکه سرخ و نیم رنگ باشد هر چند سفید رنگین تر است [illegible]
و [illegible] سیم آنکه کم تیره باشد و [illegible]
و [illegible] طرف [illegible] باشد [illegible] معلوم است
که [illegible] کم رطوبت [illegible] شده است
[illegible] که هنوز [illegible] خود رسیده [illegible] چهارم آنکه [illegible]
[illegible] پنجم آنکه رنگ ظاهر [illegible]

چندان

چندان [illegible] باشد زیرا که [illegible] ظاهر [illegible]
شده ششم آنکه [illegible] باشد زیرا که [illegible] شده [illegible]
[illegible] هفتم آنکه [illegible] باشد [illegible] هشتم آنکه [illegible]
نهم آنکه بوی [illegible] باشد دهم آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مزاج اطفال [illegible]
[illegible] شرایط [illegible]
[illegible] استعمال آن اول آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دویم آنکه [illegible] استعمال آن
[illegible]
[illegible]

وگلاب و عرق گاوزبان و عرق بادیان بجهت مزاج گرم بوده اند بعضی دیگر چنین
مشهور کرده اند که هیچ چینی جوشیده هر روزه را ضبط نمایند و در آب چرک کنند و در کیسه ها ضبط
کرده براین بنوشند که زعفران روغن را اول باید دید و هرگاه آثار آن ظاهر بود دیگر
بجهت ترتیب بچوشند و بعوض آب بنوشند و بعضی قیر سمکی زمین دو طریقه
فرموده است چه خوردن عرقها را حضورها بروی گاه غذا فی سبیل باشد و بعضی مرتبت
و بعد در ایام خوردن چینی باروی دیگر آن کار را بسیار تجمل و ملال رسانند به تهران است (?)
که جوشیده از آن هر چه سیاه و متعفن شده باشد ضبط نمایند و در آب به خوبی چرک
کنند که برف و محفوظ باشد و همه را با هم جمع کنند و بعد از فراغ آنها را
چند بخش کنند هر روز یک بخش آن را با قدری آب که کفایت می کند کنند
بعد سحر به در اصل چینی بکوبیده شود و بخور باشد و بعوض آب بنوشند و اگر
ده بخش کنند و تا ده روز این آب بخورند البته سیم آنکه استعمال
آن با یکدفعه بعد از فراغ بحمام بروند و تجدید لباس بکنند و اگر بضرورت
سفر باید رفت بروند و به توقف بردن آب سبید و اگر جامه ملاصق بدن
بعد از روز باید تبدیل کرده با آب صابون بکشند و بجهت … تبدیل
نکنند چهارم از جماع که دون از ایام شرب وان آب ده روز بعد از فراغ

آن اجتناب کنند

حوت صبی

آن اجتناب کنند پنجم آنکه در ام کات غلیظه و تخمها نفاخ و ادویه … که باشند
محرور باشند ششم آنکه از عامه امراض نفاخیه مثل اسهم و غم و غضب
و با بحقیه آنچه سبب تالم نفس شده بر قدر بلکه اوقات را به عیش و عشرت بگذرانند
بلکه با کمال شوخ الا ام نفاخیه ترک خوردن این دوا را اول هر رشن بسی
بیش از نفع است هر چند درین زمان توقع غیر این غلط است حاشیه مضمون
بلاغت مشحون این بیت است : لیس بسیته فی ایامنا عجبا : بل السلامة
فیها اعجب العجب : والله انصحوا من ورشی شرط بیحات نهایت اگر عاقلی
اگر عاقل بحکم این رباعی خاتم چون رفته بقدر بر دگرگون نشود : بگذر ه از گه
بیش افزون نشود : با ن بیکر جوش غم خون نکنی : که خوردن غم بحکم …
خون نشود : عمل نموده ملک ره و دنیا را جدا ادر خاطر نداشته باشد هفتم
آنکه استعمال آن ترک خوردن نمک کند مخفی نماند که در بلد بیت
حلوه بیت را این هیچ تغییر عظیم دران بلاد که این هیچ را از زیانی می آورند و در شهر
ساید شد و مردم بعنوان رفته اعتقاد با صول نافات بنمودند چون این هیچ ظلم
و راکه در سبب مفر باشد ندارند و مردم شیراز ان را عجب میگردیدند اتفاقا در سال
هزار حیان اسرافی من حضرتها بودادیه و فروغ کفه بود در خوردن این هیچ سعائی

کا…

یافتند و چون این حال مشاهده شد از آن زمان بدیگر مواضع بردند و همین آزار را
یافتند و چون دران صحرا خوردن آن بی نمک بود بهر جا که میبردند بی نمک
میدادند تا آنکه بتواتر تجارب و ملاحظه مکرر مرتب شد آن این نتیجه که
اهمال تجارت معمول شد و چون فعل نمک تقطیع اعضا و تخفیف قوت است
و این معنی منافی افعال این چوبست قیاس بر عقل برگشت بنابرین چون
خوردن نمک با اغذیه عادی و مالوف طبع شد و ترک معتاد مالوف
دفعةً مضرتست در عوارض مزمنه و قروح عفونتها هرگاه بطریق تعریق خورده شود
ترک نباید **هشتم** آنکه ترک لیمونات کند سوای روغن در امزجه حاره تقلیل روغن
ضرورست **نهم** آنکه از میوها و سبزیهای بارده اجتناب کنند **دهم**
آنکه پرهیز کند بکرات از امزجه حاره که استعمال برنجهای [illegible]
ودرجا [illegible] بلکه بسبب تبدیل مزاج خصوصا هرگاه بطریق قهوه خورده
شود و در امراض مزمنه و دردهای کهنه مناسب نیست آنکه چندان حرارت
در مزاج نماند البته ترک باید و خوردن برنج [illegible] حال نادرست این دوا
مگر در امزجه حاره که مناسب نیست ودر افراط در شهر [illegible] امزجه
حاره هم حاجت **یازدهم** آنکه بدن را از رسیدن هوای سرد نگاه دارند خصوصا

و هرگاه تعریق بعمل آمده باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید کرد زیرا که بدن بواسطه
استعمال این دوا انتهای لطافت بهم رسانده و بعد از عرق مسامات نیز مفتح شده
بوده در هوای سرد ضد تحلیل و تلیین که مطلوبست حاصل میشود و با وجود آنکه
ورود ضدین بر بدن متعاقب سبب خلل عظیم میشود و قیاس این معنی از این باید
کرد که هر جسم صلبی را که خواهند زود گداخته شود یا آنکه کوبیده شود دیگر آتش
گرم میکنند و بلا فصل آب بر آن اندازند تا بی اذابه و سحق میشود و هرگاه در معادن
و جماد این اثر کند در بدن انسان چه خواهد کرد **دوازدهم** آنکه احتیاط نمایند
از اموری که محدث و مسم مرض شود که معالجه آنها منافی خوردن چینی باشد
و آنرا باید مقدم داشت و ترک خوردن چوب چینی کرده که غرض اصلی
فوت نشود دسی و رنجی که کشیده بیفایده شود و **اما طریق استعمال آن** آنچه
اشهر و بکرر بتجربه رسیده دو نهج است یکی با تعریق و دیگری بطریق قهوه
اما آنچه با تعریق است در امزجه قویه و امراض مزمنه و مواد غلیظه و کثیره
و قروح ردیه مستعمل است و این طریقه را در شدت گرما و سردی هوا
هیچیک را مناسب نیست و بگمان فقیر اصحاب امزجه حاره نیز مضر است
و آنچه بطریق قهوه است اکثر امزجه موافق و بهیچ مزاجی هرگاه مراعات

و شرایط لعل آید از مقدار چینی و مقدار آب و پرهیز موافق مزاج علت است
مفرقیت و به تهیه جه نافع است و در تعدیل و اصطلاح امزجه نظیر ندارد **دستور** استعمال
آن بطریق چنان است که بعد از تنقیه مناسب مرض هر روز از شش مثقال تا هشت مثقال او را
تخمینا بقدر دم کار دو ورق کنند و بعد از آن ورق آب کشند و شب در دیگ پیاله عرق
گاوزبان و گلاب و بید مشک و شاهتره بحسب مزاج تخمینا سنند و روز دیگر با یک من یا نیم
آب نوبر شاه در دیگ سنگی یا سفال یا مس تازه قلع که سرپوش آن یکی از مذکورات
باشد و اطراف آن را خمیر گرفته باشند باتش آهسته ملایم بجوشانند تا به نصف رسد و معلوم
کردن اینکه آب بنصف رسیده یا نه آنست که سوراخی در وسط سرپوش دیگ
کرده نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ کنند و چوب باریک را اندازه کرده موضع
اندازه را ریسمانی بپیچد و نصف دیگر آب را بر ریزند و سوراخ مسدود کنند و بعد از
جوشیدن بقدری که وقت امتحان رسد سوراخ را گشوده معلوم کنند که آب بموضع
اندازه رسیده یا نه و چون بنصف رسید دیگ را از بار بر دارند و بکشایند
و مریض بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف بپیچد و سر دیگ را بر دارد
تا بخار به تمامی بدن برسد و سر و صورت و دهان باید بر روی لحاف باشد
و اگر علت در عضو خاصی حاصل باشد همان عضو را بر روی دیگ میدارند

تا بخار دیگ

تا بخار دیگ بران عضو برسد و از آن آب در همان وقت دو پیاله
بهمان گرمی بنوشند پس خود را به لحاف پیچیده استراحت کنند تا عرق کنند
کرده و اگر بنیه و مزاج تاب تعریق هر روزه نداشته باشد بقدر طاقت
بعمل آورند نهایت اگر مرض خاصی باشد همان عضو را هر روزه بخار آن
بدارند و تعریق تمام بدن را هر چند روز یکدفعه بعمل آورند پس آب چینی را
صاف نموده ضبط نمایند و تفل آن را هر چند سیاه و مضمحل نشده باشد در سایه
خشک کنند و به نهجی که مذکور شد بعد از فراغ بعوض آب میل نمایند و آب
صاف را در هر صبح و عصر تا سه فنجان با دو مثقال نبات گرم کرده بنوشند
و بقیه را بعوض آب میل نمایند و قدری را در نان و قدری را در طعام داخل
کنند تا بهیچ آب در طرف شبانه روز صرف شود و اگر آب تمام صرف نشود
آتش بیشتر بسوزانند که از نصف کمتر بماند تا بحدی که یک ثلث بماند و اگر
بار زیاده باشد آب را از یک من و نیم کمتر کنند و بجوشانند تا به ثلث برسد
و در مزاج حار شش مثقال چینی کمتر از یک من نیم آب جایز نیست چینی را
از هشت مثقال و کمتر کنند **دیدن** در بعضی از امراض ادویه مناسب
آن علت میتواند با چینی ضم کرد چنانچه در امزجه بارده و امراض رطبه مثل فالج

و بعضی معاصرین دارچینی بازرنبا و از هریک تا دو مثقال عشبة الحایر که یمن
بربی مغربی است تا چهار مثقال و در امراض معده عود قماری یک مثقال بر یکی از اصل
چینی ریزه کنند و داخل کنند و در این طریقه را آنچه مذکور شد از شرایط همگی را
باید بعمل آورند و البته در این طریق ترک ترشی و نمک لازم است و تجویز خوردن
اینها که به نهجی که مذکور شد در خوردن بطریق قهوه است **طریق استعمال آن**
بطریق قهوه چنان است که از دو مثقال تا شش مثقال او در الحب مزاج
ثمن یا یکمن و پنجاه درم بوزن شاه آب بجوشانند و چون به نصف رسد صاف کنند
و ضبط نمایند و طرف صبح و عصر دو فنجان او را گرم کرده با نبات سفید
از یکمثقال تا سه مثقال بنوشند و ما بقی را العوض آب بنوشند و ضابطه در تعیین
مقدار چینی این است که حار المزاج و همچنین رطب المزاج چینی را شش مثقال کمتر بکند
و آب و در هر یک از اینها بقدری که کفایت تشنگی بکند چه بدون عطش آب چینی را خوردن
و صبر بر تشنگی هر دو مضر است پس ضابطه تعیین مقدار را از آب کفایت تشنگی
است و تعیین مقدار چینی بتابع مزاج و حال مریض که محرور المزاج است
باید که چینی را کمتر کند و همچنین از بسیاری خوردن شیرینها و ادویه حاره
مجتنب باشد و بعضی ترشیهای ملایم چنانکه مذکور شد تجویز دو صاحب مزاج

بار دو

حوت صینی

بار دو و در طب چینی را بیشتر می‌کنند و آب را کمتر و در این مزاج گاه باشد که بعضی ادویه
مناسب علت مثل از زنبا و دارچینی و عشبه و عود چنانکه در طریق تعریق مذکور شد
و در این طریق نیز توان ضم کرد چنانچه بعضی در امزجه حاره نیز تجویز [illegible] صندل
چینی در مثل عرق نیلوفر و بید و عرق و امثال آن کرده بلکه دیدم که بعضی گرم کرده و از ادا
طرف صبح با طباشیر میدادند **بگمان فقیر** در این طریقه ضم ادویه با سبیل حرف واجب
نیست و چینی بحسب همین طریق که مذکور شد منافع بیشتر دارد و هر گاه جهت دیگر
ضم شد در کیفیت مزاج خوردن مرکب دوا آن ز اثر بران مترتب میشود در امراض
مزمنه و هیولی (و مولد) غلیظ که استعمال آن بطریق است هر گاه منذر طرف آن
بابت تمکین آن مریض مقرر نموده ضم با چوب چینی چنانکه مذکور شد مناسبت
و غذای بیمار این دو است بحسب امزجه مختلف است چنانکه در ضمن شرایط
اشعاری شد و پرهیز از آنچه لازم است نیز مذکور شد و آنچه باید خورد
این است طرف شب اگر مطبوخ خورد کباب با چلو و قورمه با چلو و تره پلاو
و اگر رغبت [illegible] باشد ما زر مطبوخ در وقت مقرر رسیده باشد
نان و مربای ... و مربای پوست پسته و با لوده یا شیر
بپرورد که با شربت شوند که آب چینی باشد با شربت مذکور بدون (بالوده)

بدون پالوده و حسب مزاج حار چنانکه مذکور شد در شبهای خوش
چاشت مثل شربت انار بی‌دانه و مربای آلوی و امثال آنها می‌توان خورد و اگر استعمال حسب
بطریق پالوده باشد و غذای ظرف شام زیرباجه و قلیه حلو و کباب چلو و در هوای گرم
و آب سیخ را در ظرف مس کرده بر روی یخ بگذارند که از مرتبه گرم بودن برون آید
و مبرد باشد **مداکه** مدت خوردن چوب چینی در هر یک از دو طریق نسبت با امراض
و امزجه و احوال مختلف می‌باشد و آنچه در این ازمنه متعارف شده چهل روز است
و کمتر و بیشتر هم جایز است چه اگر کمتر از چهل روز صحت حاصل شود کافی است
و اگر در چهل روز اثر نفع ظاهر شود و صحت کامل نشده باشد بیشتر بخورند **بایکه**
نظر به موافقت مزاج باید کرد و از آن قرار عدد ایام خوردن را باید قرار داد
و در بسی از امراض بگیرند بلکه یک دفعه و دو دفعه باید اکتفا نمود و بسی از احوال است
که یک دفعه دو دفعه طبیخ چینی بقدر یک فنجان که تخمیناً یک مثقال او را جوشانیده باشند
باید داد و لهذا تعیین مدت استعمال آن نمی‌توان کرد **ایفه** از حرکت مواد فاسده
بدن بعضی بطریق قی و بعضی بطریق اسهال بشدت و عنف و سبب فاسد شدن
غذاست در معده و به اعتبار فساد غذا مواد فاسده که در بدن است بحرکت
میآید و سیر [illegible] می‌کند لهذا بشدت و عنف میباشد علامتش قی و اسهال با هم و دل برهم

زدن و تشنگی گاه باشد که در معده کرب و قلق و اضطراب پیدا باشد که دست
و پا سرد شود و بر روی لاغری در صورت بهم رسد و چشم کشیده شود و تشنجها فرو رود
و بسا باشد که بحد غش برسد و نبض ساقط شود **علاجش** این است که آب گرم بحدی
که از خوردن آن گلو و دهان بسوزد مکرر بیاشامد تا جمیع آن مواد فاسده بقی و اسهال
دفع شود و بعد از آن بقدر سه مثقال خاکشیر و گلاب بیاشامد و غذا نخورد تا وقتی
که خوب خاطر جمع شود که معده پاک شده است و بعد از آن شربت انار منعنع با
شربت به یا رب انار ترش با گلاب بیاشامد و اگر اینها نباشد انار دانه را
با گلاب بشیره کشیده با طباشیر یا لی طباشیر بنوشند یا آب به و آب سیب
و آب انار ترش با طباشیر بنوشند و اگر بحد غشی و سردی اطراف و سقوط
نبض برسد باید شیرودیطوس یا تریاق فاروق هر یک که باشد بقدر دو دانگ
با گلاب بدهند و این ضماد را استعمال نمایند عصاره لحیة التیس اقاقیا
سماق گلنار گل ارمنی صندل سفید پوست انار آرد عدس آرد جو اجزا را
کوبیده با آب برگ مورد و یا آب به بر روی معده ضماد نمایند
و طریق ساختن شربت انار **منعنع** این است که آب انار ترش و شیرین
را بگیرند از هر یک [illegible] مثقال و آب نعناع تازه [illegible] مثقال قدری قند که چاشنی

اوریا دشود بقوام آرند **شربت به** است که آب به ترش و شیرین را مساوی
گرفته با قند سفید نصف مجموع بقوام آورند و رب به و رب انار و رب سیب هر یک
از میوه‌ها آنست که آب هر یک از آنها بجوشانند تا بربع برسد و بعد حل آنچه
شیرینی داخل کنند و غذا ابراز فروس شش فرو اسفناج کباب و یا چلاو یا پلاو
حلاوه بخورند و اگر غشی و سرد شدن دست و پا و سایر اعراض صعبه که
مذکور شد بهم رسد مرغ بچه را کباب کرده آب آنرا بخورند **درد معده** که آنرا
در عرف عام درد دل میگویند محل آن پایین استخوانهای سینه است اما اگر
سبب ریختن صفرا بمعده باشد علامتش خشکی و تلخی دهان است و تشنگی و تهوع
و قی صفراوی زردی یا شیرینی و تلخ آنچه بعد دفع میشود و بی اشتهائی و سایر
علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد **علاج** اگر دل
بهم خوردن و قی کردن شدید باشد باید اعانت بر قی نماید که مواد صفراویه
باین طریق دفع شود و باین نحو که سکنجبین ساده با آب گرم و نمک بیاشامد
و انگشت یا پر مرغ زند تا قی کامل شده مواد دفع شده و بعد از پاک شدن
معده و سکون وجع اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس یا رب
یکی از اینها را با عرق بید یا کاسنی بنوشد و اگر اینها نباشد به تنهائی

بزرقطونا و بدون بزرقطونا میل نمایند و اگر اشربه در پوست کرده
نباشد سکنجبین و بزرقطونا با عرقهای مذکوره و اگر نباشد با آب و اگر نباشد با برف سرد
کرده بیاشامند و اگر اینها هیچ یک نباشد آب زرشک یا آب غوره یا آب لیمو را چاشنی
بسیار کمی کرده سرد کرده بنوشند و اگر هیچ یک نباشد بزرقطونا با عرقهای مذکوره با آب
بخورند و غذا آش زرشک یا غوره یا انار یا سماق و اگر نباشد قرا قروت یا دوغ
و سرکه و چند روز بدین نهج دوا و غذا بخورند تا مزاج باصلاح بیاید
و اگر قی نمی آمده باشد سکنجبین و بزرقطونا و عرق بیدرا یا کاسنی سرد
کرده بنوشند و اگر باین وجع ساکن نشود ملین یا مسهلی باید خورد پس اگر
وجع شدید نباشد خوردن چهار مثقال اطریفل صغیر با آب گرم دفع ماده
میکند و اگر وجع بسیار شدید باشد دو مثقال قرص بنفشه را کوبیده و حب
کرده فرو برند و اندک آب گرم عقب آن بنوشند و اگر قرص بنفشه یافت
نشود تمر هندی یا نزده مثقال گل بنفشه گل سرخ پوست هلیله زرد
سنا مکی از هر یک دو مثقال آلو بخارا بیست دانه جوشانیده صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین
از هر یک بیست مثقال بنوشند و بعد از فراغ از عمل و سکون وجع غذائی
که مذکور شد میل نمایند **اگر سبب وجع** حصول بلغم در معده باشد

علامتش رطوبت در دهان است و بی التهابی و ارفع ترشی و عدم علامات مذکوره در صفراوی و قی بلغمی و سفیدی رنگ و رد و ضعف هاضمه **علاج** ان خوردن گلقند گل سرخ آفتابی است بقدر چهار مثقال طرف صبح با سکنجبین عسلی بقدر هشت مثقال با گلقند و مصطکی بقدر نیم مثقال و بعد از سه روز دو مثقال ایارج فیقرا را حب کرده فرو برند و از عقب ان اندک آب گرم بنوشند و اگر محتاج به تکرار باشند تکرار ایارج فیقرا اگر روز در میان بخورند فایده قطع شود و اگر ایارج فیقرا نباشد این سفوف بقدر سه مثقال با آب گرم بنوشند تربد دو مثقال مصطکی زنجبیل از هر یک یک مثقال نبات چهار مثقال و اگر اجزای این سفوف یافت نشود دو مثقال تربد را کوبیده حب نموده فرو برند و اندک آب گرم از عقب ان بنوشند با تربد را گلقند داخل نموده بخورند و اگر گلقند یافت نشود قهوه زنجبیل بخورند و اگر به این دفع نشود بعد از ان ایارج فیقرا را و اگر نباشد تربد به نهج مذکور بخورند و اگر هیچ یک یافت نشود تخم شبت و تخم ترب و جو نیم کوفته صاف نموده نیم گرم با نمک بیاشامند و قی کنند تا بلغم بعضی دفع شود و بعد از مسهل هر چند روز مداومت نماید بخوردن گلقند با مصطکی یا معجون نوش دارو و یا آمله و مصطکی یا مصطکی به تنهائی کنند و غذا نخود آب و تره پلاو و در غیر روز مسهل

مالذو مربای

ارو معده

ان و مربای بالنک یا مربای پوست پسته یا شربت قند **اگر سبب وجع** معده نفخ باشد علامتش حرکت الریاح است در معده و اروغ و نفخ شکم و حرکت وجع از محلی بمحلی **علاج** به نهجی است که در وجع معده بلغمی مذکور شد و خوردن معجون کمانی که منفعت ان این است زیره کرمانی در سرکه خیسانیده پنجاه و دو مثقال فلفل سیاه پانزده مثقال سداب زنجبیل از هر یک هشت مثقال بوره ارمنی پنج مثقال ادویه را کوبیده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورند و بسرشند قدر شربت دو مثقال و جاییدن کندر و زیره و آب انرا فرو بردن بسیار نافع است و در این

ضعف معده

نوع **ضعف معده** اگر سبب ضعف قوتهای معده یکی از اسباب وجع معده مذکوره باشد علامت و علاج هر یک مذکور شد و اگر بدون اسباب مذکوره ضعف در قوتهای معده باشد علامتش خوردن آمله پرورده و هلیله پرورده است با مصطکی یا طباشیر بحسب مزاج و اگر با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد و رب به و شربت به و شربت فواکه و شربت به لیمو با طباشیر یا بی طباشیر **شربت فواکه** این است آب انار ترش و شیرین و آب ترش و شیرین و آب سیب ترش و شیرین و آب امرود ترش و شیرین از هر یک بگیرند و آب زرشک نصف یکی از انها با ثلث مجموع شکر صاف با قند بقوام آورند

و طریق ساختن **شربت لیمو** آب ترش و شیرین ریزند و آب لیمو گیرند با قند سفید یکجا
جوش شود بقوام آرند و اگر با برودت مزاج باشد انچه در وجع بلغمی معده مذکور شد
و معجون نوش دارو و جوارش عود **صفت آن** این است عود قماری ده مثقال
سنبل الطیب قاقله کبار زعفران پوست ترنج قرنفل بادرنجبویه مصطکی از هر یک
سه مثقال رب سیب ترش گلاب از هر یک پنجاه مثقال آب لیموی مثقال
نبات با قند یکصد و پنجاه مثقال ادویه را کوبیده و پنجه نبات را با آبها و گلاب
بقوام آورده بسرشند و قدر شربت تا دو مثقال میل نمایند **جوارش عود**
نسخهٔ دیگر سهل المأخذ عود قماری پنج مثقال پوست ترنج ده مثقال مصطکی یک مثقال
نبات نود مثقال اجزا را کوبیده با نبات بقوام آورده بسرشند و قدر
شربت تا چهار مثقال و خوردن اطریفل صغیر و مداومت آن در انواع وجع
معده و ضعف آن نافع و مجرب است و بعد از تنقیه در ضعف معده که با
برودت و رطوبت معده و مزاج باشد و علامتش همان است که در وجع
معده بلغمی مذکور شد و خوردن شربت افسنتین نافع و مجرب است و فقیر
بسیاری از این نوع ضعف معده را به این نسخه علاج کرده‌ام و صفت
شربت افسنتین این است افسنتین پنجاه مثقال انیسون گل سرخ بسفایج اسارون

از هر یک

رده ۵

از هر یک ده مثقال سنبل الطیب مصطکی از هر یک هفت مثقال اجزا را قبل از
مصطکی بجوشانند و صاف کنند و با سیصد مثقال قند سفید بقوام آورند و بعد از آن
مصطکی را صلایه کرده با آن ممزوج نمایند و هر روزه از پنج مثقال تا هفت مثقال آن را با گلاب
بنوشند و اگر تا پنج مثقال مغز هیل را با گلاب شیره کشیده با رب بنوشند انفع است و تا دوازده
روز میل نماید و غذا ظرف چاشت نخود آب ماکیان و ظرف شام تریلا **بدانکه** سفوف
ارسطو از ادویه کثیر النفع است و بجهت ضعف معده و خفقان و سوء الهضم
بسیار نافع و مقوی قلب و دماغ و مفرح و بالجمله در تقویت معده و دماغ و قلب
قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم و بجهت هضم غذا بعد از طعام باید
صفت آن آن این است قرفه ساذج هندی اسپیر عود اسارون مصطکی
پوست هلیله کابلی اسفند قرنجشک زرنباد زرنگ زیره کرمانی دارچینی فلفل
دار فلفل زنجبیل قرنفل بادروج جوز بوا قاقله از هر یک دو مثقال
مشک عنبر کافور از هر یک یک مثقال نبات سفید برابر مجموع اجزا را کوبیده
با هم مخلوط نمایند و نار فقیر که در این زمانه یافت نمی‌شود از اجزای این
سفوف است و چون استعمال معقود است بدل آن مستعمل است **و ریح** که
عبارت است از درد شدید روده‌ها که بسبب آن احتباس ریح و براز است و رودها و ملح

و ریح

این وجع پایین ناف است نزدیک مهار و بطرف راست و چپ میل می نماید
بجهة آنکه وضع رودها باین نحو است وسبب آن اگر بلغم غلیظی است که در
رودها مخلوط با نفخ شده و باعث حبس آنها گردیده یا ریحی است غلیظ که از
رودها محبوس شده یا ثفل است که خشک و غلیظ شده و در رودها محبوس
مانده علاج آنست که منضجی از عنب الثعلب دو دانه بادیانه بنفشه از هر یک
دو مثقال سپستان ده دانه ترنجبین ده مثقال روغن بادام تلخ دو مثقال بجوشند
و اگر معجون کمونی یافت شود قبل از منضج دو مثقال فرو برند و شیاف از نمک
و شکر و بوره ارمنی استعمال نمایند یا شیاف از صابون و شکر و نمک و شحم حنظل
هر یک که باشد و اگر هیچ یک نباشد نمک ترکی پس اگر طبیعت گشوده شود
و وجع ساکن فبها و الا محتاج بحقنه است که صفت آن این است **صفت حقنه**
جهة قولنج عنب الثعلب رازیانه بنفشه بابونه تخم کرفس سنای مکی اکلیل
الملک تخم شنبلیده اصل السوس گاوزبان از هر یک دو مثقال سپستان
بیست دانه ترنجبین فلوس از هر یک ده مثقال شیرخشت کاسه دو مثقال سبوس
گندم ده مثقال آب برگ چغندر ده مثقال پیه بزی یک مثقال و اگر
نباشد بوره ارمنی نیم مثقال نمک طعام یک مثقال روغن بادام تلخ

و اگر باشد

و اگر باشد شیرین نیم مثقال اول نمک را با نیم مثقال روغن بادام بریزند و بعد از
آن سایر اجزا را جوشانیده در چهار دفعه بریزند و اگر تمام اجزای این حقنه
یافت نشود هرچه یافت شود کافی است و غذا را تا طبیعت گشوده نشود البته نخورند
و بعد از آن نخود آبی با دارچینی و زیره و زعفران میل نمایند و از آب بسیار سرد البته
احتراز نمایند و اگر بقیه وجع بعد از حقنه باشد روز دیگر باز منضج را دو روز
برد و بعد باز احتقان نمایند تا ماده بالمره رفع شود و اگر سبب قولنج غیر از اسباب
مذکوره از عالم ورمی و غیر انواعی که مذکور شد رجوع بطبیب حاذق است
زحیر که آنرا در عرف اطبا پیچش گویند حرکتی است از روده که متصل است بمقعد
آنرا امعای مستقیم گویند از برای دفع براز دائما و این حرکت دفع نمیشود و از رطوبتی
از عالم آب بینی گاهی مخلوط بخون و گاهی بی خون سبب آن گاه باشد که رطوبت
گزنده باشد و به این روده ریخته باشد و سبب این حالت ریش شده باشد علاج منع
خروج این رطوبت باشد پیچش در نشستن بکمرگاه و در زیر شکم علاج پیش خوردن لعاب
ریشه خطمی و بارهنگ در روغن بادام است با سفوف **ابن بابویه** اگر
یافت شود بعد یک مثقال و اگر یافت نشود بدل آن **صفت**
این است تخم خطمی بفته تخم خبازی مقشر از هر یک نیم مثقال نشاسته

بوداده یک مثقال صمغ عربی گل ارمنی از هر یک دو مثقال اجزا را کوبیده و بیخته
ممزوج کنند و این سفوف در هر یک انواع زحیر که مذکور می‌شود نافع است
و در روز غیر مسهل بامداد به که مذکور می‌شود بدهند که در تسکین شدت پیچش
بسیار نافع است و غذا شوربای برنج با شیره بادام و طرف شام جلاب با
زرده تخم مرغ اگر به این علاج رفع شد فبها والا عنب الثعلب ریشه خطمی
از هر یک دو مثقال سپستان ده دانه جوشانیده صاف نموده با ده مثقال
فلوس دو مثقال روغن بادام بنوشند و اگر محتاج به تکرار شود باین نحو
یکروز در میان مسهل را بنوشند تا رفع شود **و اگر سبب آن** زحیر
صفرا باشد علامتش خروج صفرا است با پیچش و سوختن
مقعد و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع
صفراوی مذکور شد علاجش دو مثقال بزرقطونا و یک مثقال
بارهنگ را با لعاب ریشه خطمی و اگر یافت شود دوغ بدهند بنوشند
و اگر به این علاج رفع نشود مسهلی که در نوع اول مذکور شد با صاف
کاسنی و فرو مثقال بنوشند و به دستور نوع اول تکرار مسهل با احتیاج نمایند و غذا
در این نوع آش شوربا با شیره جو مقشر نمایند و بعد از تکرار مسهل اگر باز زحیر

زحیر

باقی باشد و صفرا با خون یا با خون ریم بیند [illegible] سفوف الطین را با دوغ
با درم چوب [illegible] کرده با لعاب بهدانه و عرق بید بنوشند و بعد از کم شدن
خون و پیچش با شیره‌های مذکور **صفت** سفوف الطین ارمنی تخم خرفه
بوداده تخم مرو بوداده بزرقطونا بوداده نشاسته صمغ عربی گل سرخ [illegible] ساوی
سوای تخمها را کوبیده با هم ممزوج کنند از یک مثقال تا دو مثقال به دستور مذکور میل نمایند
و بعد از برطرف شدن خون و نهایت تخفیف پیچش اگر باز درد باقی باشد
سفوف حب الرمان با رب به و اگر هنوز آثار غلبه صفرا باشد خاصه
که زحیر مذکور شد با رب به و شیره تخم خرفه و شیره تخم کشنیز بوداده
میل نمایند **صفت** سفوف حب الرمان ترش [illegible] ناردانه بوداده
ده مثقال بلوط کندر دباق زیره کرمانی [illegible] که خیسانیده و خشک کرده باشند تخم
مورد [illegible] کندر خشک بوداده خرنوب [illegible] کشنیز از هر یک [illegible] مثقال
عود [illegible] مثقال و نیم اجزا را کوبیده و بیخته [illegible] شربت [illegible] مثقال
تا ده مثقال و در سایر انواع زحیر که مذکور شد [illegible] مسهل که در این
نوع مذکور شد علاج نکنند و آنچه [illegible] در این ورق [illegible] که مذکور شد
[illegible] مذکوره [illegible] نافع است **سفوف دیگر** [illegible]

سالحات مذکوره در این حالات نافع و جلاب خوردن از طرف طبیعت رد
تسکین می کند و در اسهال صفراوی نظر باید د صنف دیگر مروارید ناسفته سه مثقال
سه سوخته و کهربا و طباشیر و خرنوب گل ارمنی گل بستی تخم گل صندل سفید از هر یک بو داده
تخم حماض بو داده تخم خرفه بو داده تخم مورد از هر یک کمازریوس سفید از هر یک سنگ
بو داده صمغ عربی بو داده جو مقشر بو داده طباشیر صندل طین بو داده از هر یک
سه مثقال کهربا گل ارمنی بعضی اقاقیا از هر یک مثقال زنانه رودانه مثقال مجموع
را در زانو دادی صندل طین رنگ نرم کوفته و بیخته شده سفوف سازند
و شربت از سه مثقال تا پنج مثقال با رب به پنج مثقال و شیر تخم خرفه بو داده
مثقال اگر سبب آن احتباس ثقل یا سپی ورامی بوده باشد که طبیعت
سر جهت دفع آن شده این حرکت را سبب کرده باشد علامتش سنگی شکم
و درد و پیچ دائمی و بدون آمدن اثقال با پیچش بعد از اوقات و بعد از
و دفع ثقل همان این نوع و سایر انواع این گونه نبود که مسهله
ملینش باید و از چند روز بند و دیگر روزی دفع شده این
نوع مشت و دیگر دفع نشده بعد از چند دفعه اجابت دفع شد
این نوع است علاجش مثل ثقیل و لانه حقنه ها جوشیده تا فقه

با ربک

و لیح نواسیر

با ربک و روغن بادام سوسن شیر خشت تا آنکه محتاج مسهل قوی تر شود و در نوع اول مذکور
شد مسهل کرده شد و هم چنین اگر محتاج حقنه شوند باید بدستور تکرار نمایند
و غذا نیز باید بدستور نوع اول است اگر سبب بواسیر که بمقعد رسیده باشد علامتش
رسیدن سرد و قورامش با آب سرد یا نحوی دیگر علامتش تقدم تعب مقعد
علاجش نشستن در آب گرم که در آن تکه گز هم یا گل ختمی کرده تا طاقت
در آن بنشیند و مرهم که بنشیند و مقعد و کمر گاه را از شکم را از روغن بادام گرم
چرب کنند و با ربک زرد روغن بادام چرب کرده باب رازیانه حقنه کنند
و غذا همچنانکه در نوع اول مذکور شد و بعد از آنکه این علاج رفع شود هم چنانکه
در نوع اول مذکور شد علاج کنند خلاصه آنکه در معالجه این انواع خبر
که مذکور شد چندان طبیب و رزنده و غذا همیشه دیگر بگذشت نوع دیگر
و آن چنان است که در مقعد بادید سازد گاه در طرف هر دو گاه در روی داخل
و گاه هم در داخل و خارج و به تقدیر با دریدن که خون روان می آید یا بی عفونت
بسیار و خون روان می آید یا با ورم و وجع است یا بی ورم و وجع است و آن درنها
فا از این مشغل طبیب باید و آنچه است بثقل بالینش کوچک در نهایت صلابت

و ورا ثؤلولیه گویند و این بدترین انواع است زیرا که ماده آن سوداوی کم است
و دیگری دانه‌های پهن کوچک است در غوانه رنگ شبیه بدانه انگور سرخ او را عنبیه گویند
و ماده این نوع با این ردیه و سوداویت و دیگری دانه‌های نرم و سرخ
رنگ بشکل توت و او را توتیه گویند و سبب این نوع خونیت قریب است
و بالجمله سبب مطلق بواسیر خونیت سوداوی که با آن مخلوط باشد سبب حصول
این دانه‌ها ورم و وجع [illegible] هر چه سوداویت در وی بیشتر قبولش بیماری
صعب‌تر است و بر توقف [illegible] بواسیر نیش اهم سبب حدوث و حصول این
علت میشود و علامات مطلق بواسیر آنست که رنگ بزردی و سبزی میزند
و دیگر آنست که رنگ تغیر یابد و صورت و چشمها منتفخ میباشند چشمها و شکمها خفیف
و قوت جماع بسیار کم میشود و وزن زانها خفیف و بدن رنگ میباشد و [illegible]
که بعقد و در حرکات زود سست شود و گاه باشد که بکار زارت بواسیر سبب
درد و صداع گردد علاج بچند وجه باید کرد اول تنقیه بدن و اصلاح مزاج کنند
و طحال و معده که تولید خلط فاسد نشود دویم تدبیر کردن خون آن هر گاه بند شود
سیم تدبیر تسکین وجع و ورم آن چهارم تدبیر بند کردن خون آن هر گاه که در فرط

برسد

برسد پنجم تدبیر قطع سقوط دانها که بابره و فتح شود اما اول مدار کنند که فصد باسلیق [illegible]
و تنقیه ماده بواسیر نافع است و فصد اسیلم دست چپ در اصلاح طحال که آن
بیخ اصلاح بواسیر میشود نیز نافع است و شیخ الرئیس فصد صافن را که ارکان است که محل
منفذش نزدیک است نزد اوست اقوی از فصدهای دیگر فرموده و حجامت با این ارکین
نیز فرموده است و بعد از فصد اگر تنقیه تو بنموده در ضعف معده [illegible] گوارند بکنند هم شاید
و بعد از تنقیه مداومت بمقویات معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد بکنند
هم شاید و اگر اصلاح کند بخوردن شربت [illegible] با سکنجبین بزوری بنیه و دارک
در معاجین مذکور خواهد شد بکنند هم شاید و اگر بجوارش [illegible] که در ضعف معده مذکور
[illegible] مقل [illegible] بآب گرم بنوشند بسیار نافع است
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و [illegible]
و [illegible] اسطوخودوس [illegible] مثقال [illegible] ملکوس و مقل [illegible]
[illegible] مثقال ملکوس و مقل را در [illegible] مقل [illegible]
[illegible] چرب کرده [illegible] عسل [illegible]
بقوام مقل ملکوس را داخل کنند و در روی آتش [illegible]

از طبقل صغیر در ازاله بواسیر مجربست و باید که مداومت با طریفل صغیر
نماید و گاهی خوردن اطریفل مقل همین نسخه از نسخهای دیگر باشد خصوصا مبرود فضلهٔ در آن قسم
مزاج صاحب بواسیر مداومت خوردن زرشک بسیار نافع و مجربست دفع مکرر
بحرارت فضله و چند دفعه اطریفل صغیر مداومت خوردن شربت زرشک مبرود
بسیار نافع بود **صفت** شربت زرشک بیخ زرشک ده درم خوب
بکوبانند و بجوشانند و صاف کنند و با نبات یا شکر صاف بقوام آورند
و نبات و شکر آنقدر باید که شربت خوش طعم مایل بترشی باشد و اگر مبرود نوام
اند آن شربت در پنجاه درم شکر ۳ مثقال طباشیر باید داخل ناخن افعال امت
حصر فاه بکاه آثار وررت حلکه در علاج جارید کور شد ظاهر باشد این ترتیب را
در مثقال تا ۵ مثقال با عرق گاو زبان و شیره نیلوفر و شربت بنفشه تناول
یا بجوش منقل یا بجون خبث الحدید هر یک باشد بسیار نافع است **صفت**
حب مقل مشهور پوست هلیله کابلی آنکه مقشر پوست هلیله زرد تخم گندنا تخم کرفس
تخم ریحان از هر یک ۵ مثقال مقل بیست و پنج مثقال مقل را در آب برگ گندنا بپزند تا مهره
و نسخه را بهم سرشته و حب بقدر نخودی بسازند از هر یک دو روز ده دانه فرو برند

و همین اجزای حب را اگر با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده بسرشند معجون
معجون مقل و قدر شربت این معجون نه مثقال است **صفت** اطریفل مقل
پوست هلیله زرد آنکه مقشر پوست هلیله زرد از هر یک ۵ مثقال مقل زرد
بیست مثقال مقل را در آب گندنا حل کنند و سایر اجزا را کوبیده با دو برابر مجموع عسل
بقوام آورده بسرشند و اگر بدون عسل بطریق حب استعمال نمایند هم ممکن
از حب مقل است قدر شربت از حب تا ۱۲ دانه و از معجون ۳ مثقال **صفت**
معجون خبث الحدید که مشهور است بعضی گویند منسوب است موافق نسخه قانون است
هلیله کابلی پوست هلیله آنکه مقشر مقل سعد کوفی دار فلفل زنجبیل شیطرج
هندی سنبل الطیب از هر یک ۵ مثقال تخم گندنا تخم گندنا از هر یک ۱۲ مثقال
خبث الحدید مدبر ۳۰ مثقال جوز را تمام در زمر صلایه کرده با ۴ مثقال روغن گاو چرب
کرده با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
قدر شربت ۳ مثقال و اگر ۲ مثقال مشک هم اضافه نمایند شاید و این معجون را
صاحب مزاج حار هم که حلاوت مزاج حار دارند مذکور شد نخورد و اولی است
طریق تدبیر خبث الحدید که چرک آهن است در زمر صلایه کرده با چهار ده روز در سرکه
بسیار تیز بخیسانند و در سحق بکوبند بسیار باید کوبید هر چه سحق بیشتر شود بهتر است و بعد از آن مرمردا شستن

طبیعت صاحب بواسیر لازم است و هر گاه یبس طبیعت باشد گاهی تمر هندی
و آلوی بخارائی و زرد آلوی خشک را در آب بخیسانند و طرف صبح آب آنرا با شیرخشت یا ترنجبین
میل نمایند و اگر قدری انجیر با آنها بر او خیسانند بهتر است و اگر شربت تمر هندی یا شربت
آلوی بخارائی اگر اوقات میل نمایند هم در نرم داشتن و هم در تسکین حرارت
مزاج نافع است **طعام صاحب بواسیر** مثل شوربا و ... و ...
مثل ... و غذا است که معین طبع با صاحب بواسیر را نافع است و پرهیز از اغذیه
غلیظ و از هر مولد سودا مثل بادنجان و عدس و چیزهای شور و ترشها ...
و گوشت قدید و سبزیهای تند لازم است **بو شیح البواسیر** ...
و خاگینه زرده تخم مرغ ... اندک پیاز مناسب دانسته اند و دیگر
آنچه در باب غذای صاحب ربیع مذکور شود در صاحب بواسیر را مناسب است
و سایر تدابیر ربیع و بواسیر بهم نزدیکست **امادویم** تدبیر گشودن خون
بواسیر وقتی باید کرد که دفع مواد آن بار استاده باشد و از ... منقطع شده باشد
و درد دوری و ... و فساد دیگر ... آن در بدن حادث شده باشد
پس باید که ... حمام رود و ... آب گرم ... مجموع
... روغنها موضع را چرب کند ...

و روغن کوهان شتر و ... ملایم ... بدون ... و اگر ...
گشوده نشود ... و اگر باین گشوده نشود
... زهره گاو استعمال نمایند و اگر بخور مریم اضافه نمایند ...
نمایند اولی است و اگر ... مفتوح نشود ... تمر هندی و ... اضافه نمایند
شیح البواسیر ... بر ... وفضه ... خالص
در گشودن خون بواسیر ... است ولیکن ... که ...
... بواسیر ... نشود ... اول ... ادویه ...
... ترتیب ... ادویه ... و ...
باشد ... ادویه که ... تسکین وجع و ورم بواسیر است
خوزه ... خوزه ... و ... قطع
... و هر گاه وجع بواسیر شدت کند و خون ... حبس شده
باشد ... در گشودن آن سعی باید ...
کنند و اگر ... نکنند ...
... و اگر ...
... و ... وجع بواسیر ... نمایند

رنج حیوانی و شیر عینی را لازم دارند و تربید مبرد است و دو ثقبه و عذار ثقبه حاجه
در صداع حار و درد چشم و درد گوش و خناق بهی آلایند استعمال نمایند
و درد عطشانیکه در نفخ خون بود اسیر مذکور شد و در تسکین وجع بی فواید است
مرهم مسکن اوجاع نواصیر اکلیل الملک مصطکی مقشر از هر یک یک جزو روغن را کوبیده
با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ استعمال نمایند **مرهم دیگر** اکلیل الملک گل خطمی
تخم کتان از هر یک یک جزو مقل و میعه سائله از هر یک نصف جزو افیون زعفران
چهار و روغن گاو پیه بط از هر یک یک جزو پیه مرغ مقرّق گاو روغن کونان …
زرده تخم مرغ بقدریکه بایر او را سرشته تو دو درد و عضها را بکدر زنند با زرده
تخم مرغ پاره اروبه مرهم سب زنند و استعمال نمایند که هم خون را می بندد
و هم تسکین وجع نماید **صفت** کندر ماربقه بوتجده در دره کاسکرم
ببرند و در روغن گاو کنند با روغن مورد زرد آلوی … بریان کنند و در هاون
ضرب با هاون مس صلایه کنند تا هم مثل تو پیس برآلایند و استعمال نمایند
و دیگر قیبل تقل … بهتر است … دیگر کند … مذکور با سفیداب قلعی
و پیه مرغابی و پیه گاو و موم کافوری مرهم مخلوط استعمال نمایند **صفت**
سفیده تخم مرغ با روغن گل سرخ در هاون سرب چندان صلایه کنند

که رنگ

که رنگ سیاهی برسد و استعمال نمایند **صفت** پیه مرغابی روغن گل سرخ
موم کافوری همه را با هم بگدازند و با قیصوم افیون و زعفران اضافه نمایند
و دیگر پیه مرغابی نباشد سایر اجزا کافی است و دیگر بعوض مرغابی پیه مرغ کنند
هم باشد گلی سفید ارمنی … درد و موضع ورم نموده که پیه مرغابی در این باب
شدید النفع است **صفت** سفیداب قلعی موم کافوری روغن گل سرخ
موم و روغن را با هم بگدازند و سفیداب مخلوط نموده استعمال نمایند
صفت روغن پسته زرد آلوی و … سائله … مقل … مقل
را با هم سرشته استعمال نمایند **صفت** مقل ازرق کونان سر تارق
گاو پسته زرد آلو میعه سائله زرده تخم مرغ روغن گاو که قدری …
در او حل شده باشند را بر او نیم کوب با هم … و استعمال نمایند
که بهتر مرغ است **صفت** روغن گل سرخ زرده تخم مرغ با قیصوم افیون زعفران
و بدون افیون و زعفران و دیگر اسفیداج زرد … مذکوره نمایند
زرده تخم به تنهایی **صفت** کنجد را نرم کوبیده با روغن گل سرخ با هم
نموده استعمال نمایند و هر یک از این مرهمها که استعمال نمایند و هر یک
از این مرهمها که استعمال نمایند دیگر … ناصور دل باشد بر پنبه آلوده کرده رو بگذارند

واگر درد درون باشد پنبه را بدان آلوده بردارند چنانکه بدانجا رسد و مکرر کنند
در روز چند بار بکار برند اما ضماد آن فقط زرده تخم مرغ مرزنجوش و بابونه و روغن
کنجد ضماد دیگر گل و برگ بید و بابونه با آرد جو ضماد سازند ضماد
پیه بز پیه اردک پیه غاز پیه مرغ خانگی مو ساق گاو و کوهان شتر روغن
بنفشه بادام روغن تخم کدو و موم کافوری از هر یک مساوی بگدازند
و کتیرا و گل خطمی هم کوبیده مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر بهار ورم
باشد نخود و بنفشه هم کافی است و اگر وجع بسیار باشد بدستور [illegible]
بگذارند و با قدری [illegible] مخلوط نموده با خمیر نان و بار زرده تخم
مرغ و روغن گل مرغ ضم نموده بمالند ابزن مسکن و جاذب که تخم کتان
و تخم خطمی و خبازی نیم کوب کرده باشند و جوشانیده و با آب آن گرم بچه
ضم نموده در ظرف کنند مریض در میان آب بنشیند ابزن دیگر اکلیل
الملک و بابونه خطمی و خبازی پخته کرده باشند و در میان آب بنشیند
ابزن دیگر اکلیل الملک بابونه حلبه تخم کتان با تخم خطمی خبازی گل بنفشه
پوست خشخاش [illegible] همه را نیم کوب کرده بجوشانند و در آب آن
نیم گرم بنشیند و اگر مجموع این ادویه نباشد بنفشه هم کافی است حمام

تدبیر

نواسیر

تدبیر بستن خون نواسیر هرگاه که بافراط رسد بدانکه حبس خون نواسیر
گاهی باید کرد که خون صالح و افراط دفع میشده باشد و احداث ضعف
کرده باشد و رنگ روی زرد و با قیافه متغیر شده باشد در آن وقت
قطع آن باید کرد اما ادویه مفرده طرف [illegible] تخم [illegible] سه مثقال
شیره تخم [illegible] یک مثقال [illegible] دو دانگ [illegible] شیر و چهار مثقال آب
[illegible] قرص کهربا سه مثقال [illegible] خورند قرص قرص کهربا
[illegible] کهربا [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گلنار
و تخم [illegible] مثقال [illegible] مثقال
[illegible] زنند قرص دیگر موافق نسخه قند کهربا
[illegible] تخم [illegible] مثقال [illegible] تخم مرغ [illegible]
[illegible] درم [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال کوبیده [illegible]
[illegible] زنند [illegible] نسخه [illegible]
شیخ الرئیس [illegible] کرده [illegible]

ان حالت که جنبش کند بدر بجا رد و روز در سرکه بکیسند و بعد از ان ذیل
غبار جلاب بنوشند و مداوای فصد از طرف نقل با عسل سه برابر مجموع صحیح کنند
و سه مثقال ز آن زیل بنهند و از طرف نقل بدون جنبش الحمد لله نافع است
ص حب دیگر که در بستن خون بواسیر نافع است سدکه و دیغ برخسته
گل رومی سه مثقال پوست هلیله زرد و پوست هلیله آمله مقشر
رده هر یک ۵ مثقال کند ۲ مثقال تقل و ۳ مثقال اسپرا و زرد کوبیده و مقل را
در آب حل کند و مجموع را با هم بسرشند و تا سه مثقال آنرا با آبی که از مس
تافته در آن خاموش کرده باشند بنوشند **طریق سوزاندن و دیغ** که بعدی
کوری و در اصفهان کسکی می‌گویند و شاخ بزکوهی و پوست تخم مرغ است
که در کوزه کرده سر کوزه را محکم بسته و در تنور یا تون حمام گذارند
تا زرنیخ بیاشد و خوردن مقوی های رومی و برش عصار آخر و بعد از کوفتی
بسیار نافع است **اما دوا** که استفراغ آن خون را بند کند از ادویات
جر و کند [illegible] الاخوین بسنیاف بیاکشمار را و زرد قبل عصار باشد ۵
و ماء تکلوت با سفیده تخم مرغ با آنها بوده تنها کند **دیگر** اگر پوست انار
با زورا با خمیر بخوشانند و صاف کند و مقعد را بدان بشویند **دیگر** آنکه

سفیدآب قلع مردار سنگ شادنج عدسی اسفیداج نقره با روغن گل سرخ و موم سفید
مرهم نموده استعمال کند **دیگر** آنکه برگ مورد و گلنار و مازو خرنوب نبطی
شب یمانی پوست انار را وزن برابر باشد و مریض در آب آن بنشیند **دیگر**
آنکه کندر و گلنار و مازو و سرمه سنگ شب یمانی آن قیاس جمع عربی وزن مساوی
مرهم ساخته با هم مخلوط نموده بشیاف سازند و بمقعد تنبه در بیمار اسباب قطع است
و هرگاه بواسیر بند شده باشند و اخلاط خون می‌آید [illegible] فصد باسلیق کنند بقدر
سه مثقال خون بگیرند و بستن بازوها و زانوها را محکم و حجامت زیر نگاه و سینه
شکم کردن و کشیدن خون را با زالو [illegible] و غدا [illegible] ارزن
مناسب است و هرگاه ضعف زیادت بهم رسد [illegible] فاذ زهر مهره معدنی
گل ارمنی [illegible] در هر یک ۲ دانگ با آب [illegible] و آب به [illegible] باشند
اما بخصوص [illegible] شقاق در مقعد که با مره [illegible] و آن بخود و جه است
اول آنکه ادویه چند [illegible] باشد که در مقعد [illegible] در ایام خشک نفع [illegible]
دیگر آنکه در مقعد را قطع کند [illegible] خطر عظیم است زیراکه [illegible]
دوای حاد [illegible] اگر [illegible] است که [illegible] عارض شود و سبب
نفاس [illegible] **دیگر** آنکه مواد فاسده که در بدن جمع شود [illegible] دفع شود

بهرزنند بطریقی در بدن منتشر شود و عفونت می کند بهر حال کف علاج اوکا ات
دیگر هم علاج کند با بستن دهانها یا استعمال ادویه که بمرور خشک کند
و بهر تقدیر بگیرد نه زدگ زرنیخ تا راه دفع و بند طریقی زرنیخ شود فصل
که در رفع جوع و گامی نظر است درین بابها نه زرنیخ آزار بواسیر در یکی و بعضی
دیگر را ادویه قطع و ازاله دهانها بیکرد و گاهی فرقی با دیدم و در خوف الام بیک
اند که هیچ دهانها ازکلم است و باعوارض قطع کرده اند تسلی جمع ندادم نقدان هلاک شدند
و بعد از استعمال سکات وجع و المهای بسیار به شدند و زین لوش بواسیر خارج شد
نهایت حول سیلان خون ما بندی که زرنیخ بواسیر دفع نه شد بر طرف شد و بعد از
اکثر الفهما ماده شر انداخته کت ابدیه و بعد زرانکه منتشر شدند هلاک شدند هر دو چشم
روما طلی شدند تیغ و قطع جمع دهانهای بواسیر ما سبب تیف و مورث مفاسد
عظیم است اما تدبیر استعمال ادویه که دهانها بمرور خشک می کند از انجمله گوارست اول تخم تره
و منقی بندق است هر کدام ادوی بکوبند نیکه دیگر برگ مورد و پوست بیخ
حو لیسره که با روغن سرو است و مانند بادنجان مسکن تعفن بندق پوست بیخ
حنظل و اگر مجموع آنها بنهایت نافع است دیگر رست که برگ سعلتین زرد اور او را اوراق کند
و برگ شتر را لمور بنهد و این ادویه را در روغن بند و دو تکه را بر بالای آن طلی کند دو دعای

سوراخ کدانند

نوراسیر

سوراخ کدانند چنانچه دود بخار ان بدانها رسد و اگر دهانها اندرون باشد
بعد از فراغ از قضای حاجت که دهانها بیرون آمده باشد بعمل آورند و اقوای
بخورات در این باب بخور ریلا و راست و نسخه الدرجیش میفرماید که بخور چوب گز
هر گاه تکرار کنند بیا باشد که کفایت کند از سایر ادویه و دراین باب دیگر میگویند
که حبوب بزرا بکوبند و آب آن بگیرند و پنبه را به آن بیالایند و استعمال نمایند
و را خشک کنند و بر طرف بشود و صاحب ذخیره و ابلاقی و دیگران میگویند
که این شیاف را معتمدین فرموده اند که بواسیر را خشک میکند و می افتد
صفت ان این است که بگیرند عفقه را و در دیگ مس آب بدیده با آب
بجوشانند تا غلیظ شود و بس در طاس مس سرخ آب شده کنند تا چهل روز
بگذارند و را با پنجه و هر یکی و صبر سقوطری و حرف که آبکاری نره بزرگ کوبند
جزو اسادی و مجموع را ساده آب عفقه مذکور با سرسام بسرشند و بگیرند و در میان
العنوان شیاف استعمال نمایند و غذا شوربا دهند که سه شب پیش حاجت
نشود دیگر باید نهاد از ان جمله یکی برگی کمشفت عصاره بحجه النبس
در شقاق گذرنه شقاق اجزا را نرم کوبیده با سرسام مخلوط
نمنعه بر بواسیر بطریقی بر سم استعمال نمایند دیگر جوز

در اوقات کم ارند و هر روز
بر سرسام نند و شب
روی اسراید بشند
بعد از چهل روز

الاسرو و حنظل جفت بلوط را سوده نمایند و بعد از آنکه بواسیر را با خمیر سرشته بندند
بران به پاشند **ضماد دیگر** زرد چوبه را بسنگ نرم کوبیده با روغن کنجد
و موم کافوری مرهم ساخته استعمال نمایند **ضماد دیگر** پوست انار لحیة التیس
جفت بلوط جوز السرو کندر اجزا را مساوی نرم کوبیده و با خمیر سرشته
استعمال نمایند و در بعضی نسخ بعوض خمیر آب عنب الثعلب است و هرگاه
بواسیر در اندرون باشد لته را با این ادویه آلوده بعنوان شیاف استعمال
نمایند اما استعمال ادویه حاره که دانها را بجوزد و برطرف شود هر چند
این عمل بسیار خطر است زیرا که استعمال دوای تند سبب درد شدید می‌شود که گاه باشد
که به این تقریب مبتلا شده دیگر هم حادث شود **حکمه دیگرها** که بریدن بواسیر بهتر و با
سلامت نزدیکتر است علاج بدوا شده و هرگاه خواهند باید اول فصد
باسلیق کنند و بعد از آن متوجه این علاج شوند **طریق** استعمال ادویه حاره این است
که فلفیون یا دیگ بر دیک هر یک که باشد بر روی زرده تخم مرغ که بر روی
پنبه رقیق کرده باشند قدری قلیل بپاشند یا آنکه مرهم زنگار را بر روی پنبه کرده بر روی
دانها بچسبانند چنانچه بغیر دانه بعضو دیگر نرسد و اگر از استعمال آنها مرتبه درد
شدت کند که طاقت نتواند آورد نصف روز باید در مهلت

داده

بواسیر

دهند و یکی از مرهمها یا ضمادات که در باب تسکین درد مذکور شد
استعمال نمایند و باز استعمال این دوا کنند تا آنکه دانه سیاه شود و بعد از آن برگ
کرنب را که در اصفهان برگ کلم گویند خوب مهرا پخته با روغن گاو کهنه مرهم نموده
استعمال نمایند که هم درد و ورم التیام دهد و هم دانه را می‌افکند و بعد از افتادن
مرهم سفیداب چند روز بعد از آن مرهم کافوری استعمال نمایند که جراحت التیام کند
و اگر برگ کلم نباشد هر یک از مرهمها و ضمادات که در باب تسکین درد
مذکور شد و مرهم سفیداب و مرهم کافوری نافع است و اگر دانه بواسیر
ظاهر نباشد بجهة درون مقعد را بیرون باید کشید و ساعتی بیرون باید که انگشت
تا فی الجمله توری پیدا کند درد و بجا رفتن و آنگاه مجمه را باید برد و انگشت دوا را
باید استعمال نمود و بعد از لحظه با احتیاط تمام بروغن پسته زردآلو چرب
کرده بجای خود گذاشت **صفت** فلفیون این است افیون چهار دانگ ده مثقال
زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر یک یک مثقال مرکی چهار مثقال آهک آب
ندیده بیست مثقال سمی لی شش مثقال اجزا را کوفته و بیخته با سرکه
قرص زنند و در وقت حاجت قرص را نرم کوبیده بطریقی که مذکور شد
استعمال **صفت** دیگ بر دیک این است زرنیخ سرخ زرنیخ زرد از هر یک

شش مثقال مر یکی ده مثقال آهک نشکفته پانزده مثقال زنگار مثقال اجزا را
کوبیده و بیخته با سرکه قرص نمایند و بطریق مذکور استعمال نمایند **صفت** مرهم
زنگار این است زنگار دو مثقال موم زرد و علک البطم که بفارسی سقز گویند
راتج که صمغ صنوبر است از هر یک هیجده مثقال روغن زیتون سی مثقال اجزا را
اجزا را بهم بگدازند و با زنگار و انزروت بسرشند تا مرهم شود و صفت مرهم
سفیداب در صدر کتاب در علاج سوختگی آتش مذکور شد **صفت** مرهم کافوری
این است مردارسنگ سفیداب قلعی موم کافوری از هر یک هیجده مثقال روغن گل
سرخ بیست مثقال موم و روغن را بگدازند و ادویه را کوبیده و بیخته اضافه
نمایند و یک سفیده تخم مرغ و نیم مثقال کافور نرم سائیده اضافه نمایند
و در هاون چندان بسایند که مرهم شود و اگر فرفیون و دیگ بر دیگ هم
زنگار بسایند بعضی از ادویه چاره را که خورنده و فاسد کننده است مثل غبار
سائیده و بر روی زرد و چشم پاشیده بدستوری که مذکور شد استعمال نمایند
ادویه چاره اینهاست فرفیون نشادر زراریح که جانوریست که اندر
اصفهان بسن گویند مویزج قنا و اسحار آهک آب نارسیده زرنیخ زرد زرنیخ
سرخ گلسها مجموع یا بعضی از این اجزا را با قطران یا بول طفل یا تنها استعمال نمایند

وصاحب

لوبسر

وصاحب کامل الصناعه میگوید که اگر آهک و زرنیخ بدستوری که از برای ازاله مو
میسازند بریت دهند و در حمام قدری از آن را بر او بگذارند و بعد از ساعتی
با خمیر بشویند و پوست خطمی سوخته و ترمس سوخته را بر او بپاشند میخشکاند و بر
طرف میکند و تغییر میدهد که اولا این است که این علاج از علاج سابق ملایم تر است
بعمل آورند اگر برای ازاله نشود بعلاج سابق معالجه نمایند و بهر تقدیر بعد از استعمال
ادویه چاره و در بین آن هرگاه وجع بهم رسد آنچه در باب مسکنات وجع مذکور شد
بعمل آورند که قطع نظر از آنکه مریض تحمل نمیکند شدتهای دیگر و ضررهای دیگر
مثل شدت ورم و غیره حادث میشود و بدیه عظیمه میکند تدبیر قطع مانند اول
عمل کامل باید کرد که مریض طاقت وجع آن داشته باشد و در دیگر علاجها تخفیفی
که به آن توان کرد ایمن نشود و با وجود این مراتب تمامی و انها را قطع کردن
نشاید بسبب انتشار ماده و منع از آن مرور بدن و هم حدوث امراض دیگر
و هرگاه عازم بر قطع باشند اولا باید فصد باسلیق کرد و اگر مریض را مخدری
که حس ورا الم کند و منع سیلان خون بسیار کند بدهند و بعد از آن
قطع کنند اولی است و مخدر مناسب معجون حب الشفا که در
[illegible] مذکور میشود یا افیون و زعفران را با هم بسرشند با قوتهای ادویه [illegible]

هر یک از این ها بجدی که حس بعض کم شود **طریق** قطع این است که جراح هر یکی وانها را
بر دستی که در استعمال جاره مذکور شد بیرون آورد و با مقراض نشتری یا آلت
قطعی دیگر ببرد و سعی نماید که چیزی از گوشت صحیح بریده نشود که مفاسد عظیمه میکشد
و بعد از بریدن بگذارد که قدری خون برود پس اگر ورم کند و وجع شدید
حادث شود یکی از مرهمها که در تسکین وجع مذکور شد استعمال نمایند و مرهم
سفیداب و کافوری بگذارند که ملتئم شود **طریق دیگر** اگر بیخ وانها را با ابریشم
و یا موی دم اسب ریسمانی محکم ببندند و یکی از مرهمهای مسکن وجع برآن بگذارند
تا خود بریده شود و بیفتد و بعد از افتادن مرهم سفیداب و کافوری استعمال
نمایند تا محل بصلاح آمده ملتئم گردد و این طریق اسهل است **ثآلیل عربی**
بتجربه تو اسیر که از تراکیب آزمایی فقیر و از اسرار مکنونه است و مکرر
به تجربه رسیده اکثر برا قلع و اکثر برا تخفیف دیدی که توان بیان کرد آنچه
حاصل شده هر گاه بی سیلان خون باشد **و این نسخه است** به برسنج
یکصد و سی و پنج مثقال کافور ریاحی از هر یک دو مثقال جاکش مثقال
همه را بگذارند و صاف کنند و زیبق با حنا و آب و هن در ظرف سفالی
یا پشت قاشق چندان بمالند که اثری از او نماند و کافور را نرم صلایه

کرده و همه را با هم مخلوط نمایند و چندان بر هم زنند که چون مرهم شود
و بطریق سایر مرهمها استعمال نمایند و هر گاه با سیلان خون باشد **علاجش**
این است به برسنج یکصد و سی و پنج مثقال کف دریا سفیداب قلعی از هر یک
دو مثقال سرنج یک مثقال کافور نیم مثقال به دستور نسخه اول بگذارند
و سایر ادویه را نرم صلایه کرده با هم مخلوط و مزج تمام داده مثل مرهم استعمال
نمایند **حرقة البول** سوختن مجری در وقت بول سبب آن اگر حدت
و لطافت صفرا یا بول باشد علامتش تیزی و رنگینی بول است و سایر علامات
غلبه صفراوی مذکور شد و نیامدن چرک با بول و نیامدن چیزی از علامات
نحوله یا بول علاجش خوردن شیره تخم خیار و تخم خرفه و تخم کدو از
هر یک دو مثقال با لعاب بزرقطونا و نیم مثقال شربت بنفشه و اگر با حدت
شود نیم مثقال با یک مثقال قرص که معروف است به بنادق البزور با شعیر
بعد از سی مثقال با شربت بنفشه نیم مثقال و بنادق البزور نیم مثقال و بدون
بنادق البزور و اگر شربت بنفشه یافت نشود ماء الشعیر تنها کافی است
صفت بنادق البزور این است مغز تخم خربزه کرنک ده مثقال
مغز تخم خیار بحمقات مغز تخم کدو بذر البنج تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام

مقعد کتیرا و نشاسته رب السوس حکاکش صمغ عربی گل ارمنی تخم کرفس از هر یک یک مثقال
کوبیده قرص سازند و غذا آش زرشک و آش تمر هندی و ماش و جو و … و …
و بالجمله بر دوش دو … و غذا … نافع است اگر جرب آن قرحه مثانه باشد
علامتش بو دبول است و درد آن و چرک با سوزش و آمدن چیزی چند است
با بول مثل سبوس گندم بعضی اوقات و خارش و وجع در مجرای بول از
منفذ و در زیر ناف تا قضیب و گاه باشد که قرحه از مجری باشد
و علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع خاص است در مجری و گاه باشد
که ورم در قضیب حادث شده باشد اگر جرب چون … شد در مثانه یا مجرای
بول که از انواع اطبا جرب انتشار نه گویند علامتش یا آن علامت قرحه است
سوای آنکه در قرحه وجع شدید و چرک بیشتر است و در جرب انتشار دفع بول
آنکه … شده است و در جرب انتشار گاه باشد که مکرر … سلاک کند
که … حول و وجع شده باشد بالجمله چرک محض مخصوص قرحه است و در
علامات قرحه و جرب اهم … و همه معالجه … است مذکور خواهد شد
علاج در هر یک از قرحه مثانه جرب اگر علامات چون باشد
حقنه که در صداع و … مذکور شد … بند و مرض … فصد

باسلیق

سوزک

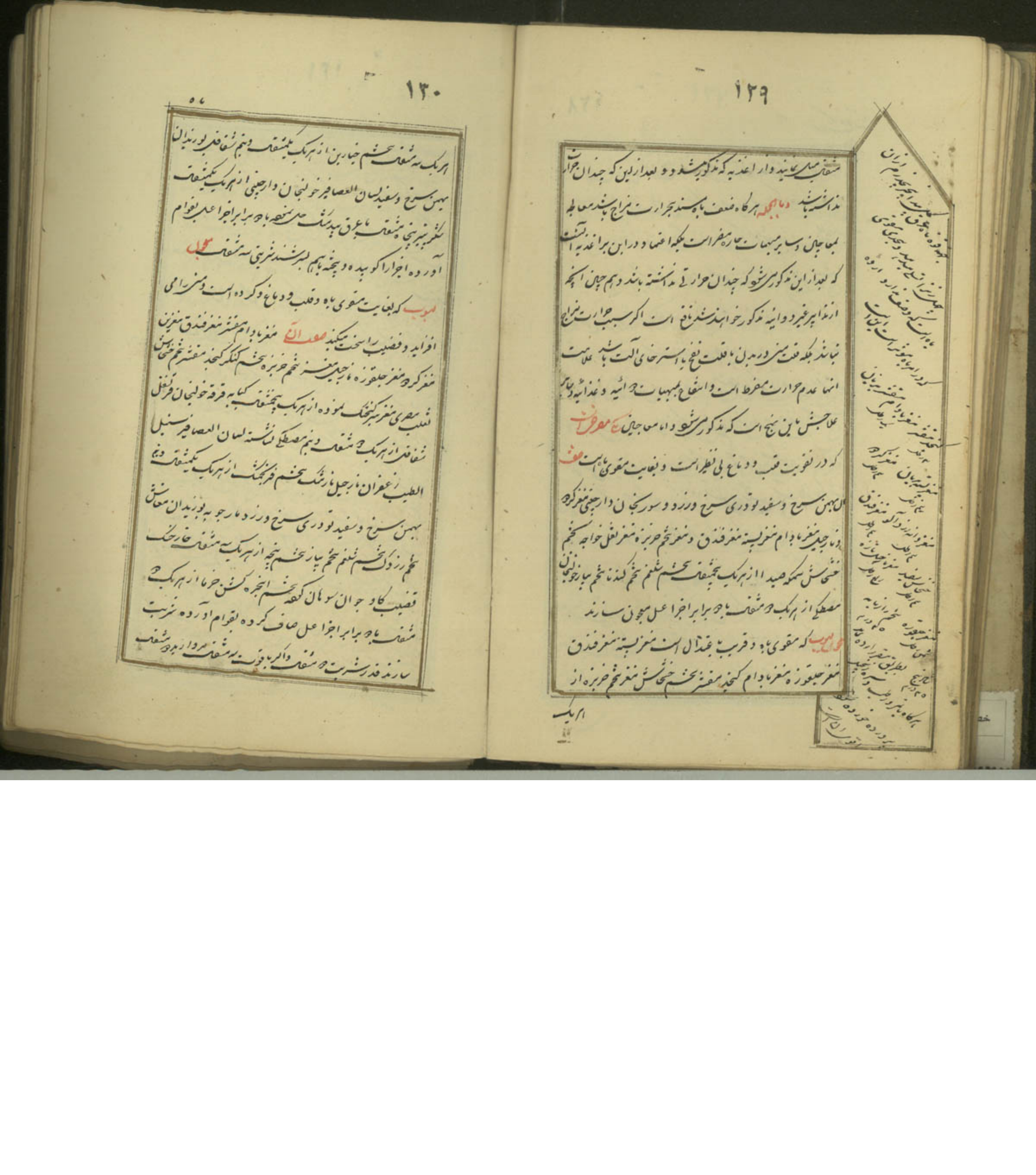
باسلیق بکند یا حجامت ساق نه و اگر فصد را مانع باشد و تبرید ضرورت
تجویز که در نوع اول جوف البول مذکور شد بکند و در قرحه ترک حلوا
خوردن و خوردن ماء الشعیر با ساذق انزروت و شربت بنفشه … قطونا
با … مذکور کرده و ساذق انزروت بالجمله آنچه در نوع اول مذکور شد
در قرحه و جرب چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم مرغ و … با … آلوده و در قضیب کند … و استعمال شیافی که در وجع سوزش نظیر ندارد و از
اسرار مکتومات است صفت آن این است فضه سوخته … از هر یک …
شعاف … نیم … و دم الاخوین صمغ عربی نشاسته از هر یک …
… اجزا را نرم کوبیده با شیر دختر یا شیر الاغ خمیر کرده شیاف ساخته باریک …
و مکرر در مجرای بول بگذارند و مالیدن گل سرشوری با شیر دختر یا عرق … با آب
قضیب نافع است … سوزش و خارش و در قرحه و جرب …
… کردن وجع مرض بالکلیه کند و در آخر که حدت … کم شده باشد
برای اصلاح قرحه قرص کاکنج که صفت آن این است مناسب است کاکنج
… از هر یک … شعاف … تخم خیار … تخم … رب السوس …
صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کندر از هر یک … تخم کرفس … گل

ارمنی از هر یک سه مثقال افیون یک مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند
و بقدر یک مثقال از آن را با ماء الشعیر یا شیره تخم خیار و شیره تخم
کدو و شربت بنفشه از هر یک سه مثقال بنوشند تا قرحه باصلاح آمده
رفع علت شود و در اواخر حمام بادر پی روغن بسیار نافع است
و خوردن شیر الاغ بدستوری که در تب دق مذکور شود و در اصلاح
قرحه و مثانه نافع و مجرب است و از برای رفع سوزش بول و ریم
انواع تکرر قضیب را در آب گرم گذاشتن و در آب بول کردن بسیار
نافع است و شربت خشخاش با لعاب بهدانه بسیار نافع است و در
آخر مداومت بافیون نیز نافع است و حجامت در اوایل ضار و در
و در آخر نافع است و هر گاه بعد از فصد و تبرید کامل و سکون وجع
و سوزش باز چرک می آمده باشد و قرحه باقی باشد شیافی که صفت آن
شیاف استعمال نمایند سفیداب قلعی انزروت کندر دم الاخوین
نشسته صمغ عربی اجزا را مساوی نرم کوبیده با شیر الاغ یا آب تخم کاهو
شیاف ساخته استعمال نمایند **صفت** سبب قلت انعاظ از
[illegible] جماع اگر ضعف قلب و دماغ باشد علامتش وجود ضعف و خوشی در

قلب

سورک و قوت باه

در قلب و دماغ است و شدت ضعف باشد با خوشی قلب **علاج**
اول باید تقویت قلب و دماغ به نحوی که در ضعف قلب مذکور شد کنند و بعد از
آن با ادویه و اغذیه و تدابیری که بعد از این مذکور شود تقویت باه نمایند
شیخ الرئیس میگوید که هر گاه سبب ضعف باه ضعف قلب باشد
در علاج آن چیزی بمثرودیطوس نمیرسد بلکه در هر ضعف باهی که منشاء
آن حرارت مزاج باشد انفع از هر دوائی است سبب حرارت
مزاج باشد علامتش علامات غلبه حرارت است چنانکه در صداع صفراوی
و دموی مذکور شد و علامت دیگر انتفاع از مبردات و تضرر از مسخنات
علاجش تبرید بمبردات است مثل شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده و آب
مبردات بحسب مزاج و از غذا آش زرشک و آش انار و گوشت
بره و بزغاله و مغز کله و ماهی تازه که بچه گرم تناول نماید و هندوانه
و شفتالو و خیار و امرود و آب غوره و حصرم و ماست و باقلا و عدس
و زردالو داده و سفیده تخم مرغ و اگر حرارت بافراط باشد
شیر تازه با شکر و دوا الترنجبین **صفت** آن این است که شیر تازه
دوشیده را با ثلث آن ترنجبین پاک بجوشانند تا منعقد شود و تا پانزده



مثقال میلی بخایند و از اغذیه که مذکور شد و بعد از این که چندان حرارت
نداشته باشد دوا ایضاً هرگاه ضعف باه سبب حرارت مزاج باشد معالجه
بمعاجین و سایر مبهیات حاره مضر است بلکه اعتماد در این بر اغذیه است
که بعد از این مذکور می شود که چندان حرارت نداشته باشند و هم چنین آنچه
از دوا بر غیر دوائیه مذکور خواهد شد نافع است اگر سبب حرارت مزاج
نباشد بلکه قلت منی در بدن یا قلت نفخ یا استرخای آلت باشد علامت
انها عدم حرارت مفرط است و انتفاع بمبهیات دوائیه و غذائیه و امثال
علاجش باین نهج است که مذکور می شود اما معاجین معجون
که در تقویت قلب و دماغ بی نظیر است و بغایت مقوی باه است صفت
آن بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد و سورنجان دارچینی مغز کرده
و نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق و مغز تخم خربزه مغز نقل خواجه تخم
خشخاش سمکه صیدا از هر یک پنج مثقال تخم شلغم تخم گندنا تخم پیاز خولنجان
مصطکی از هر یک دو مثقال به برابر اجزا عسل معجون سازند
معجون مجرب که مقوی باه و قریب باعتدال است مغز پسته مغز فندق
مغز چلغوزه مغز بادام کنجد مقشر تخم خشخاش مغز تخم خربزه از

هر یک

هر یک سه مثقال تخم خیارین از هر یک یک مثقال و نیم شقاقل بوزیدان
بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر خولنجان دارچینی از هر یک یک مثقال
تنگر نبیری نیم مثقال عرق بیدمشک حل نموده با دو برابر اجزا عسل بقوام
آورده اجزا را کوبیده و بیخته با هم سرشته شربتی سه مثقال معجون
مجرب که بغایت مقوی باه و قلب و دماغ و گرده است و منی را می
افزاید و قضیب را سخت میکند صفت آن مغز بادام مقشر مغز فندق مغز
مغز کرده مغز چلغوزه نارجیل مغز تخم خربزه تخم کنگر کنجد مقشر تخم خشخاش
ثعلب مصری مغز پسته موده از هر یک پنج مثقال کبابه قرفه خولنجان قرنفل
شقاقل از هر یک دو مثقال و نیم مصطکی ناشسته لسان العصافیر سنبل
الطیب زعفران نارجیل نارنگ تخم فرنجمشک از هر یک یک مثقال و نیم
بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد مارچوبه بوزیدان معاش
تخم رزدک تخم شلغم تخم پیاز تخم پنجه از هر یک سه مثقال خارخسک
قضیب گاو جوان سوهان کرده تخم انجره کشنیز خرما از هر یک دو
مثقال با دو برابر اجزا عسل صاف کرده بقوام آورده شربت
سازند قدر شربت دو مثقال و اگر با گوشت سه مثقال بروا زید دو مثقال

عنبر یک مثقال مشک نیم مثقال اضافه نمایند هم در تقویت قلب و دماغ
و در تقویت باه اقوی و معجون فلاسفه که انرا اماده الحیوة گویند
شیخ الرئیس در رساله باهیه ذکر کرده و غیر تقویت باه منافع دیگر هم
دارد و تقویت حافظه میکند و سهم دافع نسیان و درد پشت و سلس
بول و اوجاع مفاصل و بالجمله اکثر امراض بارده را نافع است و استعمال
صاحب مزاج حار را جایز نیست قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال
صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل آمله مقشر دارچینی بلیله شیطرج هندی
زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر یک ده مثقال
تخم بابونه پنج مثقال مویز دانه بیرون کرده سی مثقال عسل صاف دو برابر
اجزا بطریق معمول معجون سازند **معجون دیگر** قلیل الاجزا کثیر النفع
لعبت بربری بیست مثقال تخمه خام ده مثقال شقاقل خولنجان زنجبیل دارچینی
تخم زردک تخم تره تیزک تخم کرفس اسارون از هر یک سه مثقال
اجزا را کوبیده و بیخته با زرده تخم مرغ نیم برشته بقدری که مجموع خمیر
شود و رشته با دو برابر عسل کف گرفته معجون نمایند و هر صبح و شام
بقدر دو مثقال میل نمایند و اگر از عقب هر یک معاجین نیمبیه شیر تازه

دوشیده بنوشند انفع است **اما اغذیه باهیه** نخود باقلا خصوصا
با دارچینی لوبیا پیاز کلم ترب نعناع زردک شیر گاو شیر گوسفند گوشت
بره گوشت مرغ و خروس جوان گوشت مرغابی گوشت گنجشک مغز سر هر یک
از انها و تخم مرغ و تخم گنجشک مغز سر هر یک از انها و تخم مرغ و تخم گنجشک
انجیر انگور خربزه شیرین و در محرورین هندوانه و شفتالو و خیار و گوشت
ماهی تازه گرم تناول نمایند **اغذیه مرکبه** انچه از گوشت بعمل آورند
باید که فربه باشد و از حیوان جوان باشند و با نخود و پیاز و دنبه و دلمه بریان
در روغن که منع تقویت تخم پی نمایند بعد آورند و تخم مرغ را هم اول
به شمالی و غیر محرور با زنجبیل و خولنجان و دارچینی و هر گاه قضیب گاو
سوهان کهنه با زرده تخم میل نمایند بسیار نافع است و از سبزیها
نعناع را خصوصیت تامه است **و بالجمله** از این اغذیه مذکوره
انواع تراکیب که بعضی از آنها معمول و متعارف است مثل خاگینه
و شش ترکه و کوکو و انواع کبابها و انواع قلیها که از لحوم و بقول
مذکوره ترکیب یابد محرورین را به حاره را البسیار کم و غیر محرورین
بیشتر تناول نمایند و اگر هریسه از گندم و نخود و لوبیا و گوشت کوبیده

جوان فربه و گوشت مرغ یا مرغابی بخورند و با روغن تازه و
دارچینی و قند با عسل شادل نماید بغایت نافع است اما ادویه که با لیدن
آنها بر قضیب مقوی و بزرگ کننده است عضو را و محرک شهوت
است روغن سماق از اقوی ادویه است پیاز عنصل را هر گاه با چهار
برابر آن روغن زنبق بجوشانند تا خوب پخته شود و در وقت شب
کف پاها را چرب کنند و بعد از چرب کردن پاها دیگر راه نروند
تا صبح بعد از هفت شب در اعاده به بی نظیر است صاحب
تذکره مجرب دانسته است و هم چنین مالیدن حلتیت با روغن
نرگس بر کف پاها مجرب دانسته اند روغن زنبق یا مغز پنبه دانه بر قضیب
و حوالی کمرگاه و پشت ظهار و ما بین مقعد و انثیین بمالند مالیدنی
دیگر عاقرقرحا یکدرم مشک نیم درم با صمغ شقاقل روغن زنبق
بمالند حلتیت با روغن زنبق یا حلتیت با عنبر و روغن پنبه دانه
بسیار موثر است در روغن منفر کرده و عاقرقرحا و مشک نیز
نافع است از جمله مطلقات مالیدن شیر گاو تازه دوشیده است
مکرر و اگر قدری نبات با نمک ترکی نرم سائیده با روغن

گاوانچه

باه

گاوانچه و مجموع را با شیر گاو و مخلوط نموده مکرر طلا نمایند نافع است
و اگر قضیب را با روغن زنبق چرب کرده و زرد اورا خشک کرده و نرم سائیده
و با روغن شب بره بر قضیب طلا نمایند بسیار نافع است و طرائق تشنیفن
روغن نرگس و روغن زنبق بطریق روغن گل نافع است اما نذیر
و افعالی که مهیج باه و مرغب و منشط است ملاحظه حسن خوبرویان و مجالست
و معاشرت و ملاعبت و مباشرت با ایشان و دیدن صور باه نامه که علم
کتاب مشغفه در باه و حکایت مشتمل بر امر جماع و حکایات از افواهای
مجامعان و نظر بجماع شدن حیوانات خصوصا افواهای از آنها مشتمل الابح
و کثیره و تجدید موضوعه از انواع ماکولات و بهبهانست چنانکه مکرر تجربه رسیده
است و از اینجاست که خواجه عبید زاکانی میگوید السفعور ساق بطاسیح
داء مصری در تذکره میگوید عبارت که ترجمه اش اینست النفع خری که جنس شهوة
منعدم بود از یاس تجدید طرف است مرتی که تجربه رسیده که انفه ملازمت
شئی واحد ملال طبع است و خود را تکلیف برآن و داشتن موجب لاغری آن
و مورث سیری و مضعف عضو است و باید که تباه نکنند تمام شد کلام
دیگر در مقوها تراشیدن ... ظاهر است و در گشتن عضو باب سرد و بعد از

خارج از بسیار شدت خصوصاً در تابستان و اغتسال با آب سرد و استحمام بحمام
معتدل و در زمستان گرم رجماع کردن و لباسهای نرم ابریشمی پوشیدن
و در رخت خواب بسیار خوابیدن و سواری معتدل کردن و ماندگی تمام
بدن خصوصاً از دست مطبوع مرغوب و تقویت قلب و دماغ کردن و بوی
خوش بوئیدن خصوصاً هرگاه بوی خوش را از شخص مطبوع مرغوب بشنود
و صدای خوش شنیدن و غالب اوقات بارور و فرح بودن اما
حرامیکه که بضعف باه است باید اجتناب از آن بکنند اضداد آنچه از تقویات
مذکور شد جماع با شخص غیر مرغوب یا جماع با حایض و زن پیر و طفل کمتر از ده
سال و زن بدشکل و بیمار و زنی که بعید العهد بجماع باشد مواظبت همیشگی
بر جماع با شخص واحد کردن و استمنا بدست و لواطه کردن فصد و حجامت
بسیار کردن و مسهل بسیار خوردن چیزهای بادشکن مثل زیره و بادیان
خوردن استعمال گلاب بهر نهجی که باشد بوئیدن گل سرخ مداومت بخوردن
ترشیهای و سردات و رطبات که در مزاج محرور حرکت غیضه کردن بسیار
بسیار ایستادن یا راه رفتن بر مکان نمناک و صلب و سنگ و دراز نشستن و آب
بسیار خوردن فکر بسیار کردن مغموم و مهموم بودن و بالجمله آنچه از ادویه و اغذیه

و تدابیری که مذکور شد در هر ضعف باهی نافع است مگر اینکه معاجین
و اطلیه و اغذیه کثیر الحراره در ضعف باهی که منشاء او حرارت مزاج
باشد ضرر میکند و سوای اینها از مذکورات در این نوع نیز نافع است
مفاصل و نقرس و عرق النسا وجع مفاصل دو نوع است با ورم گاهی بدون
ورم که حادث شود در مفاصل اعضا و اگر مخصوص انگشتان یا خصوصا
انگشت ابهام باشد و آنرا نقرس میگویند و اگر در مفاصل ران باشد با تا زانو
از طرف پشت آن را عرق النسا گویند سبب هر یک از اینها ماده ایست
از مواد بدن بسوی اعضا اگر آن ماده خون باشد علامتش سرخی محل
و شدت وجع و ورم است و سایر علامات غلبه خون چنانکه در صداع
دموی مذکور شد **علاجش** در ابتدا فصد باسلیق است از طرف
مخالف اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در پا باشد فصد باسلیق
از جانب وجع بکنند و اگر محتاج به تکرار فصد شود فصد صافن
از جانب وجع بکنند بعد بر هر تقدیر خوردن بنفشه از عنب الثعلب
گاو زبان پنج کاسنی شاهتره از هر یک ده مثقال عناب
سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین ده مثقال در دو درم سیم هیبل منقع

را باضافه سورنجان سه مثقال مویز منقی بیست دانه تمر هندی ده مثقال
پوست هلیله زرد و سنگ بوب چهار مثقال فلوس ده مثقال روغن بادام
یک مثقال بنوشند و اگر در شب مسهل اطریفل صغیر را با سه مثقال یک مثقال
سورنجان کوبیده بخورند بهتر است و اگر از یک مسهل رفع علت نشود
تکرار نمایند و گاه باشد که احتیاج بتکرار فصد نیز شود و قضا ترک
حیوانی نموده شوربای برنج یا شیره بادام و طرف شام بهی یا ش
باچلا و خصوصا هرگاه وجع شدید یا ورم و یا تب باشد و اگر اینها
نباشد گوشت تازه کم مرغ و ان خورد و در ابتدا صندل سرخ
و سورنجان و گلاب طلا به نمایند یا بزرقطونا در سرکه بر هم
زنند و ضماد یا ان عدس و پوست خشخاش با آب گشنیز تر ضماد
نمایند و آب برگ کاهو و آب برگ همیشه بهار نیز نافع است
و مالیدن مرهم مبارک که در زرد مذکور شد با گلاب بسیار نافع است
و بعد از سکون وجع و ورم برگ و اکلیل الملک و تخم خطمی
و آرد جو ضماد نمایند تا بالکلیه دفع شود اگر ماده صفرا باشد
علامتش شدت وجع است یا سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر

علامات

علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و کم می باشد
که ماده مفاصل از صفرای صرف باشد بلکه از خون مخلوط بصفرا باشد
لهذا در این نوع نیز احتیاج بفصد هست لیکن خون را کمتر از نوع
اول باید گرفت و در ابتدا یک فصد از جانب وجع کافی است
و سایر معالجات به نهجی است که در دموی مذکور شد و اگر ماده بلغم باشد
اکثر این است که بمخالطه صفرا می باشند زیرا که بلغم باعتبار غلظت
و برودتی که دارد بدون صفرا نفوذ در مفاصل نمیکند لهذا امراض
بلغمی نیز بمشارکت صفرا است بالجمله علامتش سفیدی رنگ و کمی ورم
و کمی وجع در عمق و فقدان علامات غلبه صفرا و خون استفراغ
بمسهلات علاجش خوردن منضجی است از گاو زبان رازیانه اصل
السوس پوست بیخ کبر بیخ کاسنی از هر یک پنج مثقال زنجبیل ده مثقال
تا نیم روز چهار درم سورنجان مصری سنا مکی از هر یک سه مثقال گل
سرخ ترنجبین از هر یک یک مثقال عنب الثعلب بو زیدان از هر یک پنج
مثقال فلوس ده مثقال اضافه منضج نموده بنوشند و اگر
شب مسهل اطریفل صغیر را سه مثقال با یک مثقال ایارج فیقرا فرو برند

و طرف صبح مسهل بنوشند انفع است و اگر ترکیب در میان چهار
مثقال اطریفل صغیر را با دو مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال
سورنجان مصری بخورند شاید که حاجت مسهل دیگر نشود و اگر معجون
سورنجان در روز مسهل بقدر چهار مثقال با شش مثقال آب گرم بنوشند
خصوصا بعد از آنکه دو مسهل مذکور را خورده باشند بسیار نافع است
صفت معجون سورنجان این است سورنجان شش مثقال
هلیله زرد کابلی پوست بیخ شیطرج هندی بوزیدان از هر یک
دو مثقال پوست هلیله زرد و هفت مثقال تخم کرفس نمک هندی
برگ حنا زبد البحر فلفل سفید بادیان پوست بیخ زنجبیل سقمونیا
کشنیز خشک از هر یک یک مثقال ترید سفید یازده مثقال روغن
بادام چهار مثقال و نیم عسل صاف صد و پنجاه اجزا را کوبیده
با روغن بادام چرب کنند و عسل را بقوام آورده با هم سرشته
اگر سفوفی که معروف است بسفوف مفاصل بقدر چهار مثقال
با یک مثقال قند سفید و عرق کاسنی یا گاوزبان گرم کرده بنوشند
هم نافع است صفت آن سورنجان ورق گل سرخ از

از هر یک یک مثقال

مفاصل عرق النسا

برگ سنا مکی دو مثقال مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه [illegible]
از هر یک سه مثقال ترید سفید هفت مثقال زعفران دو دانگ اجزا را
نرم کوبیده سفوف سازند و اگر حب سورنجان که صاحب کتاب القناعه
ذکر کرده بقدر دو مثقال فرو برند و آب گرم از عقب آن بنوشند آسان
تر از مرکبات دیگر و نافع است صفت آن سورنجان صبر زرد
پوست هلیله زرد اجزا را مساوی نرم کوبیده حب سازند و خوردن
سکنجبین بزوری بعد از معالجات مذکوره و هم چنین شربت
اصول بدستوری که در باب [illegible] مذکور شد نافع است [illegible]
حرارت [illegible] شربت اصول [illegible] و در این نوع [illegible] کردن [illegible]
حروری [illegible] شیره تخم [illegible] آب [illegible] نافع است [illegible]
که احتیاج مسهل بود [illegible] در این نوع [illegible]
و [illegible] باشند و [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] سقوطری و [illegible]
[illegible] باشند [illegible] سورنجان [illegible] حب [illegible]
[illegible] سقوطری [illegible] باشند [illegible]

مالیدن آن بر اعضا روغن بادام نافع است و در تسکین وجع مفاصل
در همه انواع ضماد عدس مقشر و استخوان سوخته انسان و اکثر
نباتات مثل زعفران و سورنجان و تخم [illegible] نافع است
[illegible] جمیع را با آب کاسنی که بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر
و برگ کلف و بابونه مجموع یا بعضی را بر اعضا [illegible] شده باشد در نوع
[illegible] نافع است **طلای دیگر** که درد و [illegible] را
در [illegible] اول تا آخر استعمال باید نافع و مجرب است **صفت**
[illegible] زعفران [illegible] با آب [illegible] طلا سازند
ضماد دیگر مثل طلای مذکور [illegible] را با آب و سرکه طبخ
سازند و قدری [illegible] ضماد کرده بار [illegible] باشد [illegible]
کنند **ضماد دیگر** [illegible] مسکن [illegible] وجع [illegible]
[illegible] تازه کاری [illegible] چشم
سرکه [illegible] خشک کاو [illegible] که [illegible]
[illegible] کاو [illegible] همه با هم
مخلوط نموده استعمال کنند **حمیات**

[illegible] گویند حرارت غریبه که در دل [illegible] اعضا [illegible] از دل
[illegible] و [illegible] شده بدل رسد و [illegible] رگهای
جهنده که از دل رسته است [illegible] تمام بدن رسیده است [illegible]
[illegible] و جمیع اعضا [illegible] بدن [illegible]
طبیعت [illegible] و چون بدن [illegible] جنس است [illegible] اعضا و دیگری ارواح
و [illegible] اخلاط پس اجناس [illegible] که هر یک [illegible] جنس است
زیرا که اگر این حرارت اول با [illegible] ارواح است [illegible]
[illegible] با اخلاط و اعضا نموده [illegible] **حمی یوم** [illegible]
ارواح [illegible] و [illegible] شود و اگر اول با [illegible] با اخلاط
شده [illegible] ارواح و اعضا [illegible] **حمی خلط**
[illegible] و اگر اول [illegible] اعضا شده و به تبع آن ارواح
[illegible] شده **انواع حمی دق** [illegible] این [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] این جنس است **اما حمی یوم** که عبارت از تبیست
که حرارت غریبه اول در روح [illegible] رسیده [illegible] شده
باشد [illegible] تمام بدن [illegible] است [illegible] شد [illegible]

اسباب خارجه بهم رسد مثل سرمای شدید و فرو رفتن در آب سرد و گرمای شدید و خوردن

دواها و غذاهای حاره مثل سیر و ثوم و سفرجل و عفص و غیره ذلک در اسباب خارجه این تب را

بسبب کثرت اسباب انواع بسیار باشد لیکن در این رساله [illegible] نوع کثیر الوقوع [illegible]

حمی یوم استحصافیه این تب در زمستان از هوای سرد و از آب سرد و بدن [illegible]

بشود و علامات آن تقدم سبب است و جمع اعضا [illegible] کشش کند [illegible]

[illegible] رسول کردن و کار [illegible] که [illegible] باشد

و این تب را در عرف [illegible] که در [illegible] بهم رسیده **علاج** [illegible]

و اعضا را [illegible] کند و پاها را در آب گرم گذارند و [illegible]

[illegible] و در هوای سرد و در آب سرد و [illegible] و غذا [illegible]

[illegible] و حلاوه [illegible] مربع [illegible] و [illegible] تا عرق

بیاید و تب رفع شود **حمی یوم حری** سبب این تب [illegible] در آفتاب گرم

[illegible] گرم [illegible] و علامات آن تقدم [illegible]

و سرخی چشم [illegible] و [illegible] حرارت و التهاب

در سر **علاج** [illegible] سرکه و گلاب و روغن گل [illegible] بدن [illegible]

[illegible] و [illegible] را با گلاب [illegible] و [illegible]

دار [illegible] کند

و در محل [illegible] مناسبت و در آب سرد نشاند و خوردن [illegible] و تخم [illegible] و عناب [illegible]

و عرق بید مجموعا [illegible] و غذا [illegible] و تمر هندی [illegible]

بجه [illegible] **حمی یوم وجعی** سبب این تب وجع شدید عضوی از اعضا است

مثل چشم و گوش و غیر ذلک در اعضا و علامتش وجع [illegible] و [illegible]

تسکین وجع آن عضو [illegible] که [illegible] و در جمله [illegible]

حس عضو را کم می‌کند [illegible] بدن [illegible] حاصل شود و [illegible] سکون وجع اگر

[illegible] و علامتش [illegible] و خواب [illegible] و روغن گل [illegible] تمام بدن [illegible]

حمی یوم تعبی سبب این تب رسیدن تعب بسیار است به بدن مثل حرکت بسیار

علامتش تقدم سبب است و زیادتی [illegible] بر اعضا [illegible] **علاج** [illegible]

و مانند [illegible] و مالیدن روغن گل [illegible] بدن و غذاهای بارد و [illegible]

مثل [illegible] و مرغ بچه [illegible] و خوردن [illegible]

حمی یوم [illegible] سبب این تب [illegible] است و علامتش تقدم سبب است

و علامات [illegible] مذکور شد و علاج [illegible] **حمی یوم تخمی** سبب این تب

[illegible] است و علامتش و [illegible] علاجش [illegible] مذکور شد

سبب این تب [illegible] و [illegible] علامت [illegible]

از دفع ترشی است باید بود با ترشی معده و ترشی معده و گاه باشد که در معده بخار
باشد علاجش قی کردن و معده را از آن غذای فاسد پاک کردن و اگر قی
به تحریک نشود از آب نیم گرم و نمک بیاشامند و قی کنند و اگر طبیعت اجابت
نمیکرده باشد احتیاج به حقنه نیست بلکه چند فنجان آب نیم گرم از پی هم نوشیدن
غذایی که مانده در روده است دفع میکند تا معده پاک شود علاج اسهال کنند
و بعد از صفای معده دیگر اشتهای صادق تقیه از رنگ یا نان یا غوره میل نمایند
بدانکه در جمیع انواع تبهای یومی بعد از انحطاط تب رفتن بحمام معتدل
از انفع معالجات است بدانکه جمیع انواع مذکوره از حمیات یومیه هرگاه چهار روز
تا در گذرد و تب رفع نشود و تب ظاهر و واضح است منتقل به تب عفن است
و در این حالت دیگر مفید نیست بلکه معالجه به تب عفن باید ... در اجراج
و در هر شخص بحسب آن عمل باید کرد تبهای عفن که عبارت از این است که
اخلاط بسبب عفونت گرم شود و آن حرارت به قلب رسد و از آنجا به تمامی
بدن منتشر و در بدن شیوع کند و این را تب عفونی گویند و سبب این عفونت
اخلاط یکی از دو چیز است یکی سده که باعث احتباس و عفونت اخلاط
یا از جهت ضعف در مجاری بهم رسد و آن ماده که بسبب سده محبوس شده باشد

متعفن

حجاب

متعفن شود دوم از اسباب عفونت اخلاط غذاهای نامناسب که باعث ار
ف و جوهرهای تازه باشد که باعث رطوبت فضول و ثقل شکم باشد مثل رطوبت رجوع
مثل میوه‌های بسیار رطب باعث عدم استعداد آن برای هضم کامل مثل خیار
یا مثل جمع میان اغذیه مختلفه و اختلاف دیدن در هضم سیم از اسباب عفونت اخلاط هوای گرم
و هوای متغیر از اسباب است که باعث اشتیاق و از راه مسامات جلد
باخلاط میرسد و متعفن میکند و چونکه اخلاط چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا
تبهای عفونی نیز چهار است بعدد اخلاط و هر یک از این اخلاط اربعه
یا در داخل عروق متعفن میشوند یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیره از آنها
پس هرگاه متعفن در داخل عروق باشند تب لازم باشد و قطع نشود مگر
بزوال مرض و اگر عفونت خارج عروق باشند تب دایره باشد یعنی گاه نوبه
که در روزی آن ماده متعفنه باشد چنانکه در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع شود
و باز در نوبه دیگر می آید و اسم چنین تا مرض زایل شود پس تبهای عفونی
هشت است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه متعفن آن یا داخل عروق است
که تب لازم در طرفی تمام نشود مگر بزوال مرض یا خارج غیر عروق است
که تب رفع شود و باز در نوبه دیگر عود کند مجری آن ماده چنانکه خالطه نوبه است

و چون که خون در خارج عروق نمی باشد مثل اخلاط ثلاثه دیگر لهذا تب دموی
دایر نمی باشد در حدت است و تب دموی خارج عروق نیست که با آن [illegible]
باشد بنحوی که مذکور خواهد شد اما تب دموی که ماده آن در داخل عروق باشد بر دو قسم است
اول آنکه در حدت غلیان خون حادث شده باشد بی آنکه عفونت در آن باشد
و این نوع تب دموی بالحقیقه قسمیست علیحده که داخل در تبهای عفونیه نیست
زیرا که عفونت در حمیات یومی و دق نیز داخل نیست و لهذا این تب را
تب مطبقه میتوان گفت و تب عفونی نمی توان گفت زیرا که [illegible] تب مطبقه است
و عفونت نیست دوم آنکه متعفن شده باشد اما آنچه از غلیان و حدت
خون باشد بدون عفونت که مذکور شد آنرا قسم [illegible] است در تحت [illegible]
زیرا [illegible] شده نه یومی و عفونی و دق نیست اثرا او سونوخس گویند علامات آن سرخی
رنگ و رو و چشمها و زبان و پری رگها و سرخی بول و [illegible] دهان
و سایر علامات غلبه خون چنانکه در صداع دموی مذکور شد دیگر از علامات
این تب است که حال مریض چنانکه در تب [illegible] لازم [illegible] سبکتر و دیگر
روز سنگین تر است بلکه همه روز یکسان است و دیگر از علامات آنکه [illegible]
و بزرگی نبض است [illegible] ع آن [illegible]

حمی دموی

سونوخس

سنگین

عناب

سنگین باشد یا صداع باشد فصد از قیفال کند و بقدر قوت و نبض خون بگیرند
بلکه مکرر تا قریب غشی برسد خون کم کنند والا باید که حاجت [illegible] گردد
بعد فصد رفع تب شود و اگر تب رفع نشود منضج دهند [illegible] ده درم شیره
تخم کاهو و کدو و هر یک [illegible] تخم کشنیز [illegible] مثقال [illegible] و در روز دوم
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ده دانه تمر هندی سرخ ترنجبین [illegible] مثقال
روغن بادام [illegible] مثقال [illegible] و هم چنین تا روز ششم و هفتم منضج مذکور را باز
در روز هشتم مسهل و در نهم برمنضج و در دهم مسهل [illegible] باید و اگر حاجت تکرار
فصد باشد [illegible] در هفتم یا در نهم مکرر فصد [illegible] نماید و اگر به مسهل
[illegible] کند [illegible] مسهل [illegible] انگور [illegible] و کدو
و اسفناج میل [illegible] و ترش [illegible] نباشد [illegible]
و عدس نیز مناسبت [illegible] خیار [illegible]
مناسبت [illegible] شیخ الرئیس [illegible] که اکثر
صاحب این تب چندان [illegible] که رنگ [illegible] مایل شود
[illegible] این تب [illegible] مناسبت [illegible]

و بعد از دو روز دادن شیره تخم خیار و تخم کاهو از هر یک ... مثقال با سکنجبین ساده
و پنج مثقال چندان که میل باشند و بعد از چهار روز هم سکنجبین تب ...
و بر ... میل باشد و بر هر روز تا زوال تب ... مذکوره ...
مذکور میل نمایند تا رفع مرض شود و صحت کامل حاصل شود ان شاء الله تعالی **تب دموی**
که از عفونت خون حادث شده باشد آن را **مطبقه** گویند علامتش آن است
سوزش است و ثقل ... و تنگی نفس ... که ... [illegible]
و بالجمله اعراض این نوع اشد از نوع اول است و علاجش همان علاج نوع
اول ... خون و تبرید ... در این نوع بیش از نوع اول ...
و بعد از چهار روز هم ... آب ... شیره تخم خرفه
و تربت ... **صفت قرص کافور** ... شیره تخم خرفه
کاهو از هر یک ... مثقال تخم کاهو ... صندل سفید از هر یک ... مثقال
... تخم ... مثقال ... کافور ... مثقال
... با آب ... قرص سازند و ... مثقال ... شربتهای مذکور
میل نمایند **تب دموی** که سبب آن عفونت خون خارج
عروق شده آن تبها ... است که ... اورام دموی ... مثل

حمی دموی
مطبقه
حمی دموی

ورم دماغ

حمیات

ورم دماغ که آن را سرسام گویند و ورم غشای سینه و پهلو که ذات الصدر
و ذات الجنب گویند و ورم شش و ورم معده و ورم کبد و غیر اینها از ورم‌های حار
و تب دموی خارج عروق ... از اخلاط دیگر باشند عفونت در آن که خون
در خارج عروق باشد و علاج اینها منوط و متعلق به رای طبیب است و خارج
از موضوع این رساله است نهایت چون ضابطه حصری از برای انواع
تبهای عفونی قرار داده‌ایم لازم بود که اشاره به اینها بشود و معلوم شود بعضی
که بعض از انواع تبهای دموی است که علاج آن مذکور نشده **تب صفراوی**
و این نیز یا لازم است که ماده آن داخل عروق است یا مفارق که ماده آن خارج
عروق است **تب لازم** صفراوی و آن نیز دو قسم است یکی
آنکه ماده صفرا در عروق حوالی قلب و عروق تمام بدن متعفن شده باشد و این را
محرقه گویند و دیگری آنکه صفرا در داخل بعضی از عروق متعفن شده باشد نه در عروق
حوالی قلب و این را غب لازمه گویند **محرقه** علامتش سوزش تب است
و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ و درد ... و خواب ... و قلق و اضطراب
و هذیان و یبس ... و صداع و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد
که زبان سیاه شود ... [illegible] ... است علامتش ... است

صفراوی
تب لازم
محرقه

که در سوء هضم و طبقه مذکور شد سوای فصد و تبرید و در این مرض از همه تبهای عفن بدتر
و در آب سرد و برف سلیخ مکرر باید داد و در نوبتهای رطب در هر فصل اگر باشد
هر گاه در تب دموی مذکور شد باید داد و ماء الشعیر مکرر باید داد و آخر روز
لعاب بذر قطونا و بهدانه و کشنیز و عرق نیلوفر و بید و کاسنی باید داد
و هر روزه کدو و اسفناج و ماش و برنج که با ماء الشعیر پخته باشند با تمر هندی یا زرشک
با اسفناج و برنج و در آب انار دین با ترخشت در این مرض عمل سکنجبین مناسب و سهلات
و در ایامی که در تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از دو روز تخم کدو و کاسنی
که ذکر شد با سکنجبین و شیره تخم خرفه با دستور تب دموی البته معالجه نسبت
و در این تب و تب دموی اگر تب با شانزدهم باقی باشد و در ابتدا استسقاء
و خشونت زبان و شدت تب سرسام شود که سوداویه باشد و در ... ساده
مسهل بطریق مسهلات قبل بدهند و بعد از آن با زبر دست و دستور مذکور
و دیگر در این تب و تب دموی مواد منضجه دماغ باشد علاجش بهتر زیاد
و هذیان و شدت صداع و بیخوابیت و در و مسهل طرف ... اثار
به مثقال سرخشت دو مثقال با آب کاسنی سبز با مثقال بنوشند با شیره تخم خیار
و شیره تخم کدو و شیره تخم کاهو زرد هر یک ... مثقال شیره تخم کشنیز ... مثقال

لعاب بذر

لعاب بذر قطونا با بهدانه با عرق کاسنی با نیلوفر هر یک باشد و سرخشت ... مثقال
بنوشند و مسهل بالطریق حقنه بعد آن آورند با این دستور که اول آب
نیم گرم ... سه مثقال نمک ... مثقال روغن بادام بریزند و بعد از آن عناب شعیر
تخم خطمی و خبازی و بیخ کاسنی بنفشه و نیلوفر گل خطمی هر یک ... مثقال عناب سپستان
از هر یک ... دانه بجوشانند و صاف نمایند با ترنجبین و شیرخشت و ...
از هر یک ... مثقال روغن بادام ... مثقال شیره جو ... مثقال ... چهار ...
نمایند و ... را ... بریزند و با انار ... باده ... حاجت که مذکور شد صندل
... سوده را با ... کافور و گلاب و در آب کشنیز و در آب برگ بید و در آب کاسنی
و تخم کشنیز و کاهو نیم کوب کرده و در آب خیار ... که در شیشه کرده دیگر
در پیش ... مریض بدارند و ... که اینها ... نشود ... کافور
و اگر مریض ... زیاده باشد ... روغن ... و گل ... و ...
از هر یک ... مثقال با آب ... بدهند و اگر مجموع اینها
نشود ... در این تب در ... هفتم و یازدهم و چهاردهم
... نمایند با این نحو که پاهای مریض را در آب معتدل ...
که برگ بید و جو نیم کوب و گل خطمی ... و بنفشه ... جوشانده باشند

ساعتی نگذارند و بمالند و اگر این اجزا نباشد آب گرم کافی است و در این
مریض را بسیار نپوشانند و مکرر باد بر او بزنند و صندل سرخ و سفید در زیر
پستان چپ بمالند و بالجمله در این تب کاهی و زرشک نیز بدهند **غب لازم**
آن است که صفرا در بعضی از عروق متعفن شده باشد نه در عروق حوالی
قلب علامتش نیز لزوم تب است و تشنگی و تلخی دهان و زردی بول و زردی
و رقت بول و بالجمله علامات خفیفه محرقه است و اعراض صعبه که در محرقه
مذکور شد نیست خلاصه آنکه تب لازم صفراوی هرگاه با اعراض شدیده
و صعبه باشد محرقه است و هرگاه این اعراض صعبه نباشد مسمی است به تب غب
لازم و الا در عبارت شرکت نکند و بهذا علاج این همان علاج محرقه است
مگر آنکه در این نوع باید تبرید کمتر از محرقه کرد و الا در رد او غذا و همه
تدابیر مشترک است **تب صفراوی دایر** که ماده‌اش خارج عروق مثل معده
و کبد و طحال و مراره و غیر اینها از غذاها که در جوف می‌باشد
متعفن شده است آن را غب گویند و علامت آن تب آن است
که لرز شدید و سرمای خفیف میشود و تب بهم رسد و بعد از تب عرق
برآید و بعد از تب عرق بالکلیه رفع میشود و روز دیگر تب نمی‌باشد تا

غب لازم

صفراوی دایر

انکه در

آنکه در نشستن از تب و لرز و سرما و عرق میشود و دیگر آنکه یک روز میباشد و یک روز
نمی‌باشد و مدت این تب از اول نوبه تا قطع شدن تب از نه ساعت نمی‌گذرد و اگر از این
صورت تجاوز کند معلوم میشود که ماده صفراوی خالص نیست بلکه مرکب است چنانکه
در انواع تبهای مرکبه مذکور خواهد شد دیگر از علامات این تب تشنگی است و تلخی
دهان و زردی رنگ و زردی چشم و تهیج و سستی معده و قی صفراوی و قلق
و اضطراب در وقت نوبه و زردی بول با شدت بدبوئی و سایر علامات
غلبه صفرا چنانکه در صداع صفراوی و تب لازم صفرا مذکور شد علاجش
مثل علاج صفراوی لازم است مگر آنکه مسهل را در روز غیر نوبه باید داد
به هر روزی که اتفاق افتد و بالجمله در این تب نیز مثل صفراویه لازم منضج
به نضج باید بشود مگر آنکه محرقه محتاج به تبرید زیاد است و در این تب تدبیر
بر نهج محرقه نباید نمود و تعیین ایام خوردن مسهل در نوع آخر به نضج
در نوع اول نیست بلکه مسهل در روز نوبه داده نشود **تب بلغمی** آن نیز ماده‌اش
یا داخل عروق است که آن را لثقه گویند یا خارج عروق است که آن را مواظبه گویند
لثقه علامتش لزوم تب است و حرارت ملایم است و در صورت و پشت
چشمها اندک تهیجی باشد و اشتها و ملامت صفرا از تشنگی و تلخی دهان

بلغمی

لثقه

دخشکی کام و زبان و قی و اضطراب سایر علامات مخصوصهٔ صفراویست و آب
دهان بسیار میباشد و بول در این تب غلیظ می باشد و گاهی سفید رنگ میباشد
و گاهی سرخی میزند و غثیان و قی بلغمی میباشد و طعم دهان گاهی شور است
اگر سبب بلغم مالح باشد و گاهی ترش است اگر سبب بلغم حامض باشد و رنگ دارد (?)
در این تب رنگ قلیل مایل بزردی می باشد خصوصا در اواخر و سستی از لوازم
این تب است [علاج را بعد از نضج باید] داد از عنب الثعلب پنج کاسنی اصل السوس
تخم خطمی گاوزبان از هر یک ده مثقال سپستان پانزده دانه ترنجبین ده
مثقال و در روز هشتم مسهلی از اجزای منضج مذکور باضافه سنا مکی سه مثقال
گل سرخ یکمثقال عناب ده دانه گل بنفشه ده مثقال خوس (?) ده مثقال
روغن بادام یکمثقال و در دهم و دوازدهم و شانزدهم همان و در سایر
ایام منضج مذکور را و غذا اول تا شانزدهم شوربای بادام و طرف
شام پلاو بابرده (?) تخم مرغ و اگر آثار برودت باده (?) مثل رطوبت دهان و کسالت
و باهی (?) اعضا باشد بعد از هفتم گوشت مرغ بچه را شوربا نموده میل نمایند و از
میوه ها و ترشیها و آب سرد پرهیز کنند سوای انار و این که در این تب مناسب است و گلاب
نیز ضرری ندارد و اگر بعد از شانزدهم هر روز گلقند آفتابی ده مثقال

تب ربع شود فبها والا در

دهم مثقال

حماب (?)

و هفت مثقال سکنجبین بخورند [طریق گلقند] این است که ورق گل تازه را ریزه کرده با شکر
بقوام آورده در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر ده ماده بگذارند بهتر است
و اگر خشک شود شکر را اگر زیر بریزند تا خوب بعمل آید و بعد از آن سکنجبین بزوری
باین دستور که در روز اول چهار مثقال و دوم پنج مثقال و سیم شش مثقال
و چهارم هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت مثقال با شیره تخم کاسنی
یکمثقال و شیره رازیانه یکمثقال میل نمایند و اگر در این تب ها و چنبها (?)
تهیجی باشد هر روز قرص زرشک صغیر بقدر نیم مثقال اضافه نمایند و اگر
معده ضعیف باشد و غذا هضم نمی شده باشد و تهیج باشد و عطش زیادی
باشد قرص ورد باضافه سکنجبین بزوری هر روز نیم مثقال میل نمایند
و این ضابطه را مرعی دارند تا دوازده روز و اگر طبع خشک باشد بعد از
خوردن ترشی او سکنجبین بزوری مسهل میل نمایند از ریوند چینی یکمثقال تخم
ترید یکمثقال و نیم عصاره افسنتین ده دانگ عصاره غافث ده دانگ
و همچنین بعد از دوازدهم نیز همین مسهل را میل نمایند [صفت]
سکنجبین بزوری و طریق ساختن سکنجبین بزوری این است
تخم کاسنی رازیانه پنج رازیانه کشوث تخم خیار از هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی

[illegible]

ده مثقال تخم کرنب چهار مثقال کلی لثورت از هر یک سه مثقال تخم کرفس
افیون گل سرخ از هر یک دو مثقال اجزا را نیم کوب کرده یکجا بسند و بجوشانند
و صاف کنند و دیگر صاف با قند سفید بقدر پنجاه درم و سرکه بند چهل مثقال
بقوام آورند **صفت قرص زرشک** این است زرشک از دانه پاک کرده هفت
مثقال و نیم تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار از هر یک مثقال و نیم ورد گل سرخ
دو مثقال و نیم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال اجزا را کوبیده با لعاب
بزرقطونا قرص زنند **صفت قرص دیگر** این است ورد گل سرخ شش مثقال
رب السوس چهار مثقال سنبل الطیب یک مثقال طباشیر دو مثقال عصاره
غافث چهار مثقال اجزا را کوفته و بیخته قرص سازند و مداومت بخوردن گلقند و
سکنجبین بدستور مذکور بعد از سکنجبین بزوری نافع است و گاهی گلقند را با دو دانک
مصطکی کوبیده میل نمایند و گاه باشد که مداومت بخوردن گلقند و سکنجبین بعضی
از بزوری باشند و هر سه چهار روز یکدفعه در آخر شب دواء الزبد میل نمایند
صفت دواء الزبد این است زنجبیل مصطکی از هر یک ده مثقال تربد بیست
مثقال نبات سفید چهل مثقال اجزا را کوبیده سفوف سازند و اگر دواء الزبد
را با گلقند ضم نموده بخورند و از عقب آن آب گرم بنوشند هم خوب است و در اواخر

این تب دگهنکی مرض

حماب

این تب دگهنکی مرض خوردن مثرودیطوس و تریاق فاروق هر روز بقدر
نیم مثقال مناسب است و غذا بعد از سه پهر نخود آب با گوشت مرغ یا گوسفند جوان
و اطراف شام ثریا دعلیه چلاو ممبر باید و اگر این تب کهنه شود و بطحول انجامد
قرص ریوند چینی نافع و مجرب است خصوصا هر گاه در جگر با سر زرد صلابتی بود ورمی
باشد مادامی که تبی در صورت و در دستها و پاها باشد با سکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده
بقدر ربع مثقال یا یک مثقال **صفت آن** ریوند چینی شش مثقال رو ناس لاک
از هر یک سه مثقال انیسون تخم کرفس عصاره غافث از هر یک دو مثقال
اجزا را کوبیده قرص سازند و هر گاه این تب از این تدابیر رفع نشود و آثار
بلغمیت چنانکه مذکور شد باشد شربت اصول بدهند خصوصا هر گاه با ورم
دست و پا و شکم باشد باین دستور که از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند و به هفت
مثقال که رسید تا دوازده روز بدهند و اگر اثر نفع ظاهر شد تا بیست و چهار
روز بدهند هر روزه با شیره رازیانه و تخم کاسنی از هر یک یک مثقال و در دوازدهم مسهل
بدهند یکی از مسهلات مذکوره **صفت آن** بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هر یک
ده مثقال پوست بیخ کبر یک مثقال رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال
فقاح اذخر سنبل الطیب اسارون سلیخه از هر یک سه مثقال و نیم مویز منقی بیست دانه

انجیر زرد ده دانه قند سفید صد و پنجاه مثقال چنانچه رسم است شربت بندند و در کهنگی
تبهای بلغمی و مرکب قطعی بعد رد و انکه با تمام مثقال عصاره غافث با سکنجبین ساده
مکرر داده ام و در پنج شش روز تب رفع شده است و گاهی بهر آن اثاری هم
نافع است **تب ربع** که ماده آن خارج عروق متعفن شده باشد که آنرا اطبا نائبه
نیز گویند علامتش آن است که هر روزه نوبه می آید و سرما بسیار شدید می باشد و لرز کم
می باشد و زمان تب طویل می باشد و نوبت مدت طویل می باشد که غالب این تب
هجده ساعت است و بعد از آن عرق می آید و تب بالکلیه مفارقت نمی کند
و اگر مفارقت کند زمان مفارقت بسیار کم می باشد و سایر علامات تب نائبه
که در بلغمیه لازم مذکور شد و علاجش نیز از دستور است و در این تب قی
در وقت نوبه بسیار نافع است چنانچه قلع این نوبه بعد از مدت باقی می شود خصوصا
اگر مقی در وقت نوبه بخورند آب گرم و سکنجبین نمک حل زده شود و قی شود و خوردن
سکنجبین با آب گرم پیش از وقت نوبه بدون قی کردن نافع است و سایر
تدابیر به طوریست که مذکور شد و در این تب بلغمی و لازم از معالجه
ملال نباید بهم رسانند زیرا که ماده این تب بلغمی است و ماده بلغم دیر نضج
می آید و برودت دفع نمی شود پس نباید که طبیب و مریض هیچ یک ملال

بهم رسانند

بهم رسانند و ترک علاج ننمایند بلکه لوازم اهتمام در معالجه به نحوی که مذکور شد
بعمل آورند تا صحت حاصل شود ان شاء الله تعالی **تب سوداوی** ماده آن نیز یا داخل
عروق است یا خارج عروق و آنچه ماده اش داخل عروق است آنرا ربع لازم گویند
و آنچه خارج عروق است آنرا ربع دایره گویند اما ربع لازم نادر الوقوع است
به اعتبار قلت سودا در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است که ماده
آن محترق شده و منقلب به این تب شده و علاجش معالجه تب سابق است و معالجه
ربع دایره چنانچه مذکور خواهد شد **تب دایره** آن نیز کم اتفاق می افتد که ابتدا
بهم رسد بلکه غالبا مسبوق به تبهای دیگر می باشد علامتش این است که یک روز نوبه
و تب است و دو روز نیست و در روز چهارم از نوبه سابق باز نوبه تب بهم رسد و لرز
در این تب در اوایل مرض بسیار کم می باشد و هر چه کهنه تر می شود لرز شدیدتر می شود
آن تا نضج ماده است و زوال مرض و دیگر سرما در این بسیار شدید می باشد و در اول
نوبه گویا استخوانها می شکسته می شود و مفاصل تمام وجع می دارد و تب
بسیار شدید نمی باشد هر چند از تب بلغمی شدیدتر است اما به حدت صفراوی نیست
و مدت نوبه این تب غالبا یک شبانه روز می باشد و اکثر این است که از ابتدا
آفت سپرز شود و ورم و صلابت سپرز می باشد. علامات غلبه هر خلطی که باید چنانچه

از سبب آن مذکور شد معلوم میشود که ماده محترق از این خلط است علاج آنست که
متعرض این تب در اوایل بلکه تا شش ماه نشوند زیرا که ماده این تب مشکل النضج است
و قبل از نضج متوجه دفع شدن ضررهای عظیمه دارد لهذا باید بمدارا سلوک نمایند
و از متولدات سودا مثل بادنجان و عدس و بقول شد و چیزهای شور و نمک سود
و گوشت قدید و پنیر کهنه و سایر متولدات سودا و اغذیه غلیظه احتراز نمایند
بحسب هر یک از انواع سودا که مورث این تب شده در اصلاح و نضج آن کوشند
چنانکه اگر از احتراق صفرا با خون بهم رسیده باشد علامتش علامات غلبه صفرا
و خون است چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد باید که مداومت بخوردن
سکنجبین و عرق کاسنی و عرق شاهتره و آب انارین کنند و رب انارین را
که گاهی که یبس در طبع باشد با شیرخشت و الا به تنهائی و گاهی با قند و گاهی با طباشیر
میل نمایند و از مسهلات و هر چه باعث خشکی باشد احتراز نمایند و از
میوه‌ها خربزه و هندوانه و هلو و گلابی و آلوی زرد خوب رسیده میل نمایند حکیم علی
گیلانی در شرح قانون میگوید که مرا وقتی تب ربع عارض شده بود و در سفر بودم
و با جمعی از اصدقا که ایشان نیز طبیب بودند رفیق بودم و ایشان مرا
بخوردن مسهل امر می‌نمودند و من مناسب نمیدانستم تا آنکه شبی ایشان مسهلی

ترتیب دادند

حماب

ترتیب دادند و بر بالین من حاضر کردند و مرا امر بخوردن آن می‌نمودند و من
خود را بخواب میداشتم در شاید ایشان دست از من بردارند با آنکه مرا خواب برد
در عالم رؤیا دیدم که مردی محترم لباس سفیدی پوشیده و نشسته کسی گفت
که این مرد قرشی شارح قانون است پس نزد او رفتم و اظهار حال خود را و آنکه مرا امر
بخوردن مسهل میکنند با او گفتم و طلب علاج نمودم او متبسم شد و گفت مسهل مخور
گفتم پس چه بخورم گفت چرا غافلی از چیزیکه مصلح سودا و مسکن صفرا است و تریاق
بلغم و قاطع خون است و لذیذ است و خوش منظر است و غذا است و
دوا است و از خواص وی شمرد تا آنکه سی و یک خاصیت و منفعت شمرد و در هر مرتبه
حیرت من زیاد شد که این چه باشد گفتم بیان فرمائید که این چه چیز است گفت
آلوی زرد خوب رسیده و با صحاب خود گفتم و مسهل نخوردم و بعد از آن
دوا و غذا را منحصر بر همان کردم و در یک هفته رفع مرض شد تمام شد
کلام حکیم علی ره و در این نوع اجتناب از شیرینیها و روغن لازم و گوشت
بسیار نازکی مثل بره و بزغاله و مرغ بچه و خروس بچه نافع است و اگر
ماده سودا از احتراق بلغم با سودا بهم رسیده باشد و علامتش غلبه آثار
برودت است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد باید که مداومت

بخوردن گلقند با سکنجبین و عرق شاهتره بکنند و گاهی گلقند با مصطکی بخورند
و از میوه‌ها پرهیز کنند و گاهی اطریفل صغیر در روز غیر نوبه میل نمایند و گاهی گل
که بعرف اطبا الخداران گویند شیره کشیده با سکنجبین چند جوش داده بعوض سکنجبین
میل نمایند خصوصا اگر با اخلاط سودا باشد وقتی که در وقت نوبه در همه
انواع بسیار نافع است و دوا و آخر مداومت بمخدرات مثل فلونیا و برش
عثا و معجون مشهور بحب الشفا بسیار نافع است میر بهاء الدوله در خلاصة التجارب
میگوید که حب الشفا در این باب آیتی است یعنی علامت عظیمی است و باعث بر
ساختن حضرت آنست که از آزار ربع برادر ایشان امام الدین جعفر بود که بکمال
داشتند و اطبا عراق از معالجه آن عاجز بودند از این دوا دو نوبت خورد و صحت
یافت و وقت خوردن مخدرات در ساعت قبل از آمدن نوبت است طریق
ساختن فلونیای رومی موافق نسخه کامل الصناعه که نزد حقیر بهترین نسخه‌هاست
این است زعفران پنج مثقال فلفل سفید بذر البنج از هر یک بیست مثقال افیون
ده مثقال فطراسالیون که تخم کرفس جبلی است چهار مثقال تخم کرفس نبطی سه مثقال
سنبل الطیب چهار مثقال دارچینی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون
از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده و روغن بلسان چوب کیسه باید برابر

عسل صاف بقوام آورده

حلاب

عسل صاف بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر
شربت بقدر نخودی طریق ساختن برش عثا موافق نسخه قانون فلفل سفید بذر البنج
از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا
فرفیون از هر یک یک مثقال اجزا را کوبیده و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند طریق ساختن حب الشفا
این است زنجبیل یک مثقال لونگ چینی دو مثقال جوز ماثل که آنرا تاتوره گویند سه
مثقال اجزا را کوبیده با دو برابر عسل بقوام آورده بسرشند و قدر شربت
نخودی در نوبه ربع هرگاه ماده‌اش بسیار شده و به نهج مذکور نفع بعمل آید بعد از
استفراغ و رهبان مخدرات کفایت نکند و احتیاج به تنقیه میشود و اگر ماده فاسد
بسیار در بدن باشد تنقیه بعمل آید تا رفع مرض شود و تنقیه را اگر بعد از شش ماه
بکنند بهتر است و بعضی از اطبا تنقیه را بعد از استفراغ روز گفته‌اند و باید که
تنقیه بحسب خلط محدث مرض باید بعمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق خون باشد
و علامتش چنانچه مذکور شد علامات غلبه خون است بارها مبتلا شده اول
فصد باسلیق بکنند و ملاحظه نمایند که اگر خون بسیار سیاه و غلیظ باشد بگذارند
که بقدر شصت مثقال بیاید و اگر رقیق و سرخ کم رنگ باشد البته دفعه بند

وگذارند که ماده که بر این تقدیر فصد ضرر عظیم می‌کند و بعد از آن بر بر تقدیر مشغول
دادن مسهل و منضج شوند و اگر ماده از احتراق صفرا باشد و علامتش علامات غلبه صفرا است
چنانچه مذکور شد علاجش با علاج دموی متحد است مگر آنکه در صفراوی فصد مجوز نیست
و منضج و مسهل و سایر تدابیر در هر یک از صفراوی و دموی یکیست بلغمیه و در ربعی که از احتراق
مزاج باشد باین نحو است که منضج از گاوزبان شاهتره هر کاسنی بادرنجبویه از هر یک ده مثقال
ترنجبین ده مثقال بدهند تا شش روز با آنکه ماء الشعیر با سکنجبین شش روز بدهند
و بعد از آن منضج مذکور را چهار روز و بعد از آن مسهل از اجزای منضج مذکور
باضافه سنای مکی ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال شقاقل بسفایج افتیمون از
هر یک ده مثقال مویز منقی بیست دانه فلوس ده مثقال روغن بادام یک مثقال
و باز منضج مذکور را چهار روز و روز پنجم مسهل را و همچنان تا چهار پنج مسهل
خورده شود و بعد از آن سکنجبین بزوری به طوری که در تب بلغمی مذکور شد و در
بین هر شش روز یکدفعه معجون نجاح که در ضعف قلب مذکور شد
بقدر چهار پنج مثقال بخورند با مسهل مذکور و در بین آن بخورند و در ایام
منضج غذا و در روز مسهل نخود آب با گوشت بره و مرغ بچه و در منضج
و شربت بزوری قلیه از گوشتهای مذکوره با تمر هندی و چاشنی آب انار بن

باجم گونزا

حماب

یا قلیه شوربا و در شبها تریاپا و قلیه جلو میل نمایند و بعد از آن مداومت
بمحذرات مذکوره البته نافع است اگر ماده از احتراق بلغم باشد یا سوداوی طبیعی و علامتش
مجملا علامات برودت مزاج است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد و در سوداوی
علامات رطوبت غیبت مثل آب رفتن از دهان و بدن بسیار لاغر و رنگ رو
تیره و گرفته است و علاج آن دو نوع باین نحو است که منضج از شاهتره گاوزبان
اسطوخودوس بسفایج رازیانه اصل السوس پرسیاوشان بادرنجبویه از هر یک
ده مثقال گلقند پنج مثقال سکنجبین ده مثقال و بعد از شش روز همان منضج را
باضافه سنای مکی بسفایج پوست هلیله کبرا افتیمون از هر یک ده مثقال فلوس
ده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده شب مسهل یک مثقال ایارج فیقرا
راحب کرده فرو برند و صبح مسهل را بنوشند بهتر است و اگر غلبه رطوبت
باشد ماء الشعیر سکنجبین در ایام مسهلات نافع است به طوریکه در ربع حاره
مذکور شد و این مسهل را چهار پنج دفعه بنوشند و بعد از آن سکنجبین بزوری
با قرص ورد صغیر و شیره رازیانه به دستور مذکور بنوشند و در بین
آن هر شش روز یکدفعه باید مسهل مذکور را با معجون نجاح میل نمایند
و مسهل باید که در روز هم نوبه خورده شود و در این نوع هر بعد از

مسهلات محدرات البته نافع است این است مجملی طریقه مسهل دادن
در این مرض نهایت که باهتمام تمام باید تعجیل باید که پیش از نضج این ماده
متوجه فرع مورث مفاسد است و قبل از نضج ماده ندادن مسهل اولی است
لیکن راه معالجه بهترین نضج است که مذکور شد و بعد از تنقیه با درکهنگی مرض
هرچند تنقیه شده باشد شربت دیطوس و تریاق فاروق در تب ربع بسیار
نافع است خصوصا هرگاه حرارت زیاد در مزاج نباشد این است مجملی
از معالجات حمیات خلطیه که مذکور شد و بعضی از انواع حمیات خلطیه
هست که خارج از این انواع مذکوره نیست و در سبب و علامت و علاج متحد است
و اطبا هریکی را اسمی باسم خاصی کرده اند نهایت تفصیل انها لایق باین مختصر نیست

حمی غشیه و در علاج ان لقی دقت دارد بذکر آن پرداخت پس بدانکه
حمی غشیه و آن تبی است که چون اکثر آن ماده بلغمیت و ماده از صفرا عارض
می شود و اطبا انرا در ذیل حمیات بلغمیه مذکور می کنند **انچه سعال**

علم باشد علامتش این است که نوبه هر روزه می باشد نوبه بمواظبه
و انکه در صورت و در چشمها تهیج می باشد و رنگ صاحب
این تب بر رنگ صاحب [illegible] باشد و گاهی برنگ قیمی می باشد

و گاهی

حاشیه: که مرض طبعی [illegible] وقت بلوغ [illegible] [illegible] و بیرون باید داد [illegible]

محاب

و گاهی برزردی و گاهی بکبودی و سیاهی میزند و لبها گاه بسیار تیره می باشند
و گاهی چشمها بیرون آمده باشند مثل کسیکه گلوی او را افشرده باشند و سایر علامتیکه
در نوبه بلغمیه مذکور شدی باشد علاج این بسیار صعب است زیرا که ماده ان فاسد است
و در نهایت غلظت و قوت و در کمال ضعف است پس اگر خواهیم مسهل قوی رفع
ان کنیم بسبب قوت مسهل مواد فاسده بحرکت می آید و بسبب غلظت و خامی
دفع نمیشود و مسهل ضعیف تحریک میکند و دفع نمیتواند کرد و دیگر اگر غذا را
منع کنیم با تلطیف و تقلیل زیاد کنیم قوت ساقط میشود و اگر غذا را بدهیم مدد علت
میشود و بکار قوت نمیاید بهرحال علاج این است که در وقت نوبه و حدوث غشی
عرق گلاب و آب سرد بصورت بزنند و مریض را خبردار کنند و از اشهار محکم ببندند
تمام بدن را مالندگی کنند باین ترتیب که اول از مراقی مالیده پنجه و بعد از ان
از ران تا زانو ها و بعد از ان از دستها تا سر انگشتان دست و بعد از ان پشت
و سینه و معده و شکم باز بهمان ترتیب عود نمایند و چنان کنند که نصف
زمان تب را مالندگی کنند و نصف دیگر مریض را اسباب خواب کنند ازین
که بخواب رود و استراحت نماید **ارداسیوس** مشغول است که من
محلی از برای این ماده بهتر از مالندگی نیافتم و دیگر صندل سفید و جوز بوا

با گلاب و عرق بهار داگر نباشد بی عرق بید بو یابند و بر پستان چپ ببندند
ولخلخه که در محرقه مذکور شد کر بد نافع اوبدانند اما علاج دفع ماده بدین نحو
کنند که طرف صبح یک مثقال تخم کرفس را شیره کشیده با هفت مثقال سکنجبین بزوری
با عسلی بدهند با عنب الثعلب و رازیانه و بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال گل قند آفتابی
چهار مثقال جوشانیده صاف نموده بدهند و قبل از وقت نوبه یک ساعت اگر قی توانند
قی کردن بفرمایند و قبل از نوبه هفت ساعت حقنه باین دستور بعمل آورند عنب الثعلب
رازیانه بیخ کاسنی اکلیل الملک سنا مکی تخم خطمی خبازی اصل السوس از هر یک
ده مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ترنجبین فلوس از هر یک ده مثقال شکر
سفید بیست مثقال آب چغندر ده مثقال نمک نیم مثقال در پنج دفعه بعمل آورند
و هر یک روز در میان حقنه بهمان دستور نمایند و در روز حقنه قی نفرمایند
و در روز حقنه نیز طرف صبح سکنجبین با شیره تخم کرفس با منضج مذکور را بدهند
و در اواخر هر روز فی ذهب معدنی و مروارید و گل داغستان
از هر یک دو دانک با آب سیب بدهند و بعد از نوبه دو هم گاه
باشد که مثرودیطوس با تریاق فاروق از هر یک بقدر دو دانک
تا نیم مثقال توان داد [illegible] تجویز دادن فادزهر حیوانی

نیز کرده

نیز کرده است و غذا در این تب مرغ بچه و خروس بچه را کباب کرده آب ابزار
بدهند و در کتب طبیه ماء الشعیر با قند و نان با شربت قند غذای صاحب این تب ذکر
کرده اند و فقیر آن در تشنه را با آب انار شیرین و آب انار ترش داده ام و بسیار
نفع یافته ام و زرده تخم مرغ و شوربا با خروس بچه و مرغ بچه نیز بیمار را دادم اگر چه
سبب آن صفرا باشد شیخ الرئیس میگوید که این ماده خالی از سمیت نیست لهذا
علاجش از نوع اول اصعب است بلکه قابل علاج نیست و علامتش آن است
که نوبه آن مرور نوبه غب می آید و هر روزه نیست و علامت دیگر آنکه عارض میشود
مگر در صاحبان مزاج حار یابس و آنکه صورت و بدن در اول مرض بنهایت لاغری
میرسد و اکثر این است که روز چهارم می کشد و بهر حال علاج آن است که حقنه در
محرقه مذکور شد در روز غیر نوبه بعمل آورند و بعد از تبرید و تقویت
به نهجی است که در محرقه مذکور شد و ماء الشعیر با آب انار ترش هر صبح می دهند
و تدابیر وقت نوبه بنحوی است که در اول مذکور شد غیر آنکه بویانیدن
در این نوع مناسب نیست و بدانکه آنچه از حمیات مذکور شد
مفردات هر یک بود از ترکیب آنها با یکدیگر انواع و افراد بسیار
حاصل میشود چرا که ترکیب اند جنس مختلف می توانند شد مثل ترکیب

خلطی با نوعی دیگر ترکیب از دو نوع یک جنس می تواند شد مثل ترکیب دو نوع خلطی با
یکدیگر لهذا حدوث انواع تراکیب حاصل میشود مثل دائره با دائره و لازم با لازم
و لهذا اعتماد دیرا و دار حمیات در علامات نیست مثل اینکه هرگاه دو غب باشد
نوبه هر روزه بود و نوبه بلغمی می آید و هرگاه دو ربع دایره باشند با نوبه هر روزه
می آید پس اعتماد در تشخیص بسیار بر علامات است چنانچه مذکور شد و ترکیب دو
نوع میتواند بود یکی اینکه دو ماده مختلفه جداگانه در دو محل متعفن شده باشند
مثل اینکه ماده بلغمی در جائی و صفراوی در جائی دیگر باشند و دیگر اینکه دو ماده
مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعفن شده باشند مثل اینکه قدری از صفرا مخلوط
بقدری از بلغم در یک محل متعفن شده باشند و تفصیل هر یک از اینها متعذر است
چرا که ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و بالاتر می تواند شد و ترکیب
و فرق و قسمت اینها با همدیگر بجائی میرسد که از عهده آن بیرون نمی تواند
آمد نهایت در هر ترکیبی بحسب ترکیب علامات معالجه را با تدبیر از آنچه در
بسایط مذکور شد بکند و چونکه دو ترکیب از این ترکیبات مذکوره مشهور
تر از ما بقی و هر یک مسمی باسم خاصند و کثیر الوقوع اند لهذا اظهار اسباب
و علامات و معالجات مفصلا مذکور میکنیم یکی از آنها مسمی است

بغب غیر خالص

بغب غیر خالص و دیگری مسمی است **بشطر الغب** اما غب غیر خالص آنست که
صفرای مخلوط به بلغم در داخل عروق یا خارج عروق متعفن شده باشد پس
هرگاه داخل عروق باشد تب لازمی است با بعضی از علامات بلغم و بعضی
از علامات صفرا و اگر خارج عروق باشد یکروز نه یکروز نوبه میکند و مدت
نوبه از دو ساعت میگذرد و بعضی دیگر از علامات نوبه بلغمی نیز دارد و بالجمله
بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا هست **اما شطر الغب** آنست که
صفرا در داخل یا خارج و بلغم در داخل یا خارج عروق متعفن شده باشد لهذا
شطر الغب چهار نوع می شود یکی اینکه صفرا و بلغم هر دو در خارج عروق متعفن
شده باشد پس روز یکه روز نوبه صفرا نیست یکنوبه میکند با علامات نوبه بلغمی
و روز دیگر که نوبه صفرا هست یا دو نوبه میکند یکی با علامات نوبه صفراوی
و یکی با علامات نوبه بلغمی یا یکنوبه میکند مرکب است از علامات هر دو
و بعبارت اخری یکروز نوبه اشد است و دیگر روز اخف **نوع دیگر** آنکه
مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این نوع اسهال و لرزی و نوبه
نمی باشد و ملاحظت تب صفراوی لازم با علامات تب بلغمی لازم چنانچه
هر یک مذکور شد میباشد **و دیگر آنکه** مرکب باشد از صفراوی دایره و بلغمی لازم

یک روز نوبه میکند با علامات نوبه صفراوی و یکروز نوبه میکند و تب لازم دارد
با علامات تب لازم بلغمی **دیگر** آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم با بلغمی دایر
پس یکروز نوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و تب لازم دارد با علامات تب
لازم صفراوی و جمیع انواع غب غیر خالص و شطر الغب در معالجه متحدند بجهة آنکه
در سبب متحدند و معالجه اینها مرکب است از معالجه صفراوی خالص و بلغمی خالص
و اینها طولانی می باشند چنانچه **جالینوس** در شرح اسباب و علامات میگوید
و گاه باشد که یک سال بکشد زیرا که اگر معالجه بلغمی بمسخنات بشود صفرا شدت
میکند و اگر اطفاء صفرا بمبردات بشود بلغم غلبه میکند و هرگاه در معالجه
ملاحظه هر دو طرف بشود در هیچ یک معتد به نمیکند و گاه باشد که طول ایشان
بمرتبه انجامد که جگر و معده و کبد یا طحال ضعیف شود و مفاسد دیگر انگیزد
بالجمله در هر یک از اینها در ابتدا منضجی از عنب الثعلب خیارزه پنج
کاسنی گاوزبان از هر یک دو مثقال سپستان ده دانه شیره تخم خیار
دو مثقال شربت نیلوفر یا سه مثقال بدهند و در روز پنجم اگر نوبه باشد
بعد از پنجم در روزیکه نوبه نباشد یا نوبه سبکتر باشد مسهل بدهند
از عنب الثعلب پنج کاسنی گاوزبان اصل السوس گل سرخ گل

حماب

گل نیلوفر گل بنفشه سنا مکی از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه
ترنجبین شیرخشت و فلوس از هر یک ده مثقال روغن بادام یک مثقال و دیگر
در هشتم و دهم و دوازدهم بشرطی که روز نوبه نباشد و اگر روز نوبه باشد
غیر این ایام هر روزیکه اتفاق افتد مسهل را بدهند و بعد از آن هر روز ده مثقال
سکنجبین با شیره تخم کاسنی بدهند و اگر غلبه بلغم باشد چنانچه علامات آن در تب
بلغمی مذکور شد گلقند و سکنجبین بدهند و بعد از روز دهم حیوانی بدهند
و از میوه‌ها انار شیرین و میخوش مناسب است و گلابی و آلو زرد رسیده
و آلوچه رسیده و بعد از شانزدهم شربت دیناری که از تصرفات متأخرین
است و ترکیبش بیخ کاسنی ده مثقال عنب الثعلب دو مثقال شیره رازیانه و تخم
کاسنی از هر یک یک مثقال **طریق ساختن شربت دینار** این است تخم کاسنی گل سرخ
از هر یک چهار مثقال بیخ کاسنی هشت مثقال نیلوفر گاوزبان از هر یک دو مثقال
تخم کشوث ده مثقال اجزا را بجوشانند و صاف نمایند با چهل مثقال قند یا شکر صاف
کرده بقوام آورده و بعد از سرد شدن ده مثقال ریوند چینی را نرم صلایه کرده داخل
نمایند و بعد از شش روز از خوردن شربت دینار مسهل دیگر بدهند
به نحوی که مذکور شد و بعد از آن سکنجبین بزوری و قرص در صغیر

هر گونه که در تب بلغمی مذکور شد مداومت بگلقند و سکنجبین تنها بسیار نافع است
و هرگاه نوبه باشد در وقت نوبه قی کردن بسیار نافع است و در اواخر هر چند شب
یکبار دواء المسهل چنانچه در تب بلغمی مذکور شد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا
ظاهر شود سکنجبین و عرق کاسنی با آب انار ترش با قند با طباشیر بسیار نافع است
و با غلبه بلغم تدابیر بطوریکه در اینجا و در تب بلغمی مذکور شد و بعد از نضج
در تمامی تبهای خلطی حقیر این شربت را که مسمی بشربت ماء الحیوة نموده ام
تجربه کرده ام اصلاح مزاج اخلاط میکند و تب را قطع می نماید و مزاج را
باصلاح میاورد و در تب ربع نیز به تجربه رسیده که بعوض سکنجبین بزوری
مکرر داده و نفع از آن یافته ام و در تبی از تبهای خلطی منبت که نافع باشند
وصفت آن از زرشک دانه دار خوب بیست مثقال تخم کشوث بجمعت مکی
کشوث بیخته کشوث از هر یک سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال را از بادیه
گرباریج گل سرخ از هر یک دو مثقال و نیم با قند یا شکر سفید بیست و پنج درم
اجزا را جوشانیده و صاف نموده با قند یا شکر بقوام آورند و هر روز از
بجمعت تا هفت مثقال بنوشند و اگر تب صفراوی باشد و موی باید با شیره
تخم خیار و تخم کاسنی و اگر حرارت غالب باشد با قرص کافور و در تب بلغمی

ولود ادلی

و سوداوی و تبهای مرکبه با قرص زرشک صغیر و قرص ورد صغیر و شیره تخم
کاسنی و شیره تخم رازیانه و بدون این شیرها را و قرصها نیز مناسب است **بالجمله**
این شربت در انواع تبها بعد از نضج با بکار طرق مختلفه بحسب مزاج هر شخص
بتجربه رسیده و در اواخر تبهای مرکبه مثرودیطوس و تریاق فاروق مناسب است
و محذوراتی که در ربع مذکور شد در کهنگی سایر تبها در جائیکه تب لازم نباشد
نافع است هرگاه با حرارت مزاج باشد حب الشفا و اگر بدون حرارت مزاج
باشد با فلونیا و برشعثا انفع است و با لوای تبهای کهنه این سفوف که حقیر اینرا
سفوف مخصوص کرده ام بسیار نافع است و به تجربه رسیده پوست خشخاش یک مثقال فلفل
سیاه شش دانه با هم نرم کوبیده و سه بخش نمایند در سه روز هر روز یک بخش
از اطراف صبح با گلاب جوشانیده و صاف نموده نیم گرم بنوشند **حمی وبائی**
سابقا مذکور شد که یکی از اسباب تبهای عفونی هوای وبائی است که باستنشاق
و از طریق مسامات باخلاط میرسد و متعفن می کند و با عفونی است
که عارض هوا شود پس از اسباب ارضیه مثل مخالطه بخارات ردیه که
از زمین متصاعد شود یا سماویه و سبب شکلی از اسباب سماویه که بسبب رطوبت
مفرط هوا شود و بدان جهت مستعد قبول عفونت گردد **علامت وبا**

ان است که حیوانی رنگای حسی دارند مثل لکلک و پرستک از آشیانهای خود
هر چند تخم گذارده باشند یا جوجه بر آورده باشند انهارا گذاشته بکریزند
وحیواناتی که از عفونت متولد شود مثل وزغ بسیار شوند وحیواناتی که زیر
زمین میباشند سراسیمه بر روی زمین آیند و گنجشکهای خود نمیروند و نفس
کشیدن خوش آینده نمیباشد وادمی را راحتی از آن حاصل نمیشود و چون
بر بلندی بر آیند در هوا نظر کنند چنان نماید که هوا دود ناک و غلیظ
و تیره است و از جمله علامات وبا تغییر فصول است از وضع طبیعی خصوصا
تابستان و ظهور رجوم یعنی تیر شهاب و شهب در اوایل پاییز و ایلول ماه رومی
و دیگر از علامات هوای وبائی اما تدبیر تحرز از ان اگر نقل ممکن باشد البته نقل
کنند که آدمی کمتر از لکلک و پرستک نمیباشد و اگر نقل ممکن نباشد باین
ادویه را مکرر دود کنند عود و عنبر قسط کندر سندروس کهربا
پوست انار بن لادن مشک زعفران سعد اسهل صندل کز مازج
زراوند طویل جدوار و اگر مجموع اینها نباشد بعضی که یافت
شود کافی است در همیشه بخار و سیر و سرکه ببویند و بنوشند
و در خانه بپاشند و مویز و سرکه و انقوزه و سرکه مکرر ببوشند

در خانه بپاشند

حماب

و در خانه به پاشند و لته را بانها آلوده پیش بینی مبارند و خانه و نورانی
که در آدمی باشد در آن را به بندند که هوای خارج داخل ان نشود چه ان هوا
بر این بخارات و بوئیدنها باصلاح آمده و حسب المقدور از این خانه حرکت
نکنند و بجائی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند پیش بینی را بالته سیر و سرکه
آلوده به بندند و زود مراجعت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن
مثل میوها و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند
و ان بسیار سرد بنوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر و سرکه داخل نمایند
و غذاهای ترش بی چربی میل نمایند و شیرینی مطلقا نخورند و از گوشت
حیوانات آن بلد احتراز نمایند و الا بسیار کم بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس
وجدوار خطائی از هر یک که باشد مکرر بخورند و ترش عناب و فلونیای رومی نیز مناسب
است و فادزهر معدنی هم خوبست اما علامات شدت وبا بعد از حدوث وبا و عموم این تب
در اکثر امر که این تب در ظاهر بسیار ملایم است و در باطن بغایت حدت دارد و
قلق و اضطراب عظیم میباشد و نفس کشیدن در کمال اضطراب و نهایت تواتر میباشد
وگاه باشد که تنگی النفس نیز باشد و نفس بد بو میباشد و بسا باشد که عرق نیز بد بو
باشد و بول بد رنگ و بد بو میباشد وگاه باشد که بول سبز یا سیاه شود و عطش و خشکی

زبان و غثیان دوئی صفراوی یا سوداوی از علامات این تپ است
واگر بیهوشی نیز عارض میشود علاجش اولا تعدیل هوا و بخورات
و بوئیدن ها که در تحرز ازو یا مذکور شد کافور صندل و گلاب بکشیده سینه
بمالند و آب بسیار سرد پاشند و فصد از باسلیق بکنند و از ربوب فواکه
بارده مثل رب غوره و رب لیمو و رب ترنج و رب انار هر یک که باشد
بکرر میل نمایند واگر در یخنیم مسهلی که در محرقه مذکور شد میل نمایند
مناسب است واگر در هشتم تکرار مسهلی نمایند اولی است و قرص
کافور در این تپ بعد از یخنیم بدهند و فی در هر معدنی و مروارید و گل
داغستان و طباشیر از هر یک دو دانگ تا نیم مثقال با آب سیب
وآب انار بسیار مناسب است و غذا آش غوره و آش سماق
و آش انار هر یک که باشد مناسب است اقید از هفتم حیوانی و بعد از آن
با حیوانی و اگر ضعف غالب باشد حیوانیز ابتش از هفتم بدهند این است
خلاصه اسباب و علامات و معالجات تبهای خلطی و باین نهج مذکور شد
و هرگاه جمیع انها را در نظر داشته باشند و به نظر دقیق ملاحظه نمایند البته از عهده
معالجه بر می آیند زیرا که خلاصه معالجه بچهار طریق بعد و اخلاط اربعه

[illegible]

ایل میشود بلکه بد و طریقه یکی حار و دیگری بارد بجهة انکه در معالجه تبهای
دموی و صفراوی سوای فصد چندان مباینت نیست و همچنین در علاج تبهای
بلغمی و سوداوی مشارکات بسیار است و انچه از علامات هر یک از اخلاط
اربعه مکرر مذکور شد در تشخیص این کافی است و از ترکیب انها با هم دیگر نیز تشخیص مرکبات
از این مواد آسان است بالجمله بعد از حدوث تبی اگر مجموع علامات که از
برای هر یک مذکور شده در نظر بگیرند و حال مریض را با انها ملاحظه
نمایند تشخیص در کمال سهولت است بعد از تشخیص معالجه به تفصیلی که در
هر تبی مذکور شده البته نافع است اما تپ دق که عبارت است از انکه
حرارتی غریبه اعضا را خصوص صاحب قلب را گرم میکند و رطوبات
بدن را تحلیل می برد و این تپ از اسباب مختلفه بهم میرسد یعنی اسباب
منتجه خارجه از عالم هم و غم مفرط و بالجمله انچه بسبب غلبه حرارت
مفرط و یبس بدن شود و از اشتعال تبهای عفونی هم بسیار اتفاق
می افتد و نافع تبهای که بسبب ورم یکی از احشا بهم رسیده باشد نیز میتواند بود
لیکن غالبا این است که بعد از تبهای عفونی و تبهای ورمی بهم میرسد و کم اتفاق
می افتد که ابتدا احداث شود و این تپ را سه مرتبه می باشد بحسب مراتب تاثیر

سه دق

حرارت در بدن و افنای رطوبات **اما مرتبهٔ اول** که تاثیر حرارت ضعیف است
واگر رطوبات بدن بحال خود است تشخیص آن بسیار مشکل است بجهة آنکه تاثیر حرارت
در برطرف کردن رطوبات واضح نشده علامتش آشکار نگشته زیرا که قدر کمی از
رطوبات که فانی شده بدل آنرا رسانیدن و تسکین این حرارت کردن
در کمال سهولت است **مرتبهٔ دویم** که حرارت قوة گرفته است زیرا که رطوباتی
که مقاوم حرارتند برطرف شده و رطوبات بدن را به تحلیل برده تشخیصش
آسان است بجهة ظهور آثار قوت حرارت و فنای رطوبات و علامتش منکشف است
مرتبهٔ سیم که حرارت بمنتهای مرتبهٔ شدت رسیده است و افنای تمام رطوبتها
کرده قابل علاج نیست بجهة آنکه در این مرتبه برطرف شده رطوبتی جبلت
که از ماده منی ابوین بهم رسیده لهذا بدل آنرا رسانیدن محال است مثلا
هرگاه فتیله چراغ را از آتش گرفته باشند جرم فتیله سوخته باشد
هرچند روغن بریزند عوض جرم فتیله نمی تواند شد
لهذا در این صورت قابل علاج نیست و حکم کردن
در وجود این تب در مرتبهٔ اولی هرگاه مسبوق بمرض دیگر نباشد بر مهره
اطبا مشکل است زیرا که از علامات چیزی که دلالت بر وجود این تب کند

به نحویکه در دو نوع دیگر تب می باشد موجود نیست و اغلب این است که مریض خود را
صاحب تب نمیداند و هرگاه از اشتعال تبهای عفونی باشد در ابتدا حکم باشتعال
کردن مشکل است و بسیار شبیه است به تب لازمی یعنی هرگاه عرض
تبی باشد که از او رام احشا بهم رسیده باشد نیز حکم باینکه منجر به دق
شده مشکل است زیرا که با وجود آن تبی که عرض ورم احشا است
این تب بهم رسیده و چون در ابتدای این تب است و اعراضش بسیار
واضح نبود حکم بوجودش مشکل است و هرگاه مرکب شود
بدیگر تبی تشخیص مشکل تر و وجهش ظاهر است و در مرتبهٔ دویم تشخیص
آسان است باعتبار ظهور علامات که وضوح و ظهور و لزوم تب است
و دیگر لاغری مفرط در بدن و از اقوای علامات این تب که در مرتبه
اولی نیز این علامت است این است که بعد از خوردن غذا در این
تب حرارت اشتداد پیدا می کند و رنگ و روی مریض برافروخته
میشود و این علامات در تبهای عفونی نمی باشد **دیگر از علامات این تب**
که در بول مریض چربی می باشد به نحویکه در قاروره مثل لعاب چرب است
و اکثر این است که در انتها اسهال نیز می باشد و آنچه با اسهال نیز رفع میشود

که در این مرتبه سرفه شدید می باشد و گاه است که بسبب سرفه جراحت
شش باشد که آنرا العرف اطبا سل گویند و در مرتبهٔ سیم این علامات اوضح است
و ایمن میشود و حرارت بسیار شدید می باشد و موضع شریان و حوالی قلب آخر
از سایر اعضا است و شقیقها فرو میرود و رو زرد میشود و چشمها گود می افتد
و بینی باریک کشیده و صورت لاغر کشیده و گوشها کوچک و گوش باریک
و حنجره بیرون آمده و تمام بدن بهم کشیده میشود و بسا باشد که ناخنها
بحدی از خشکی رسد که کج شود و موها بلند میشود و شپش بهم میرسد
علاج این تب کما هو حقه هرچند مفوض برای طبیب حاذق است
و ذکرش خارج از موضع رساله است چرا که تشخیص آن در ابتدا امر بلکه
اش بعد از وضوح بنحوی که مذکور شد مشکل است هرچند اطبای نادان تشخیص
امراض متفرقه میان متشابهات و استنباط اسباب از علامات هیچ یک را
از اجزای طبابت نمیدانستند بلکه مناط طبابت خوش آمد گفتن
باهل دنیا و رنگین لباس و جبه و طره و دکان عطاریست ولی تعلیم و تعلم
این علم از رسوم متروکه است نه لبد را با این علم رجوع به مریض را
به طبیب و معالجات به تفصیل لایق این رساله مذکور شد

از این جنس بالمره ساکت بودن مناسب نبود لهذا اندکی بآن پرداخت و البته از ملاحظه
آن ذو البصیرتی بهم میرسد و راه معالجه و فرقش با علاج سایر تبها معلوم میشود
پس بدانکه علاج این است سرد و تر طیب است و پس احتیاج به تنقیه مثل تبهای
خلطی نیست زیرا که در این تب عفونت خلطی که محتاج به تنقیه باشد نیست و اگر
از ابتدا معالجه کسی نبرد و دیر علاج میشود هرچند مدت بگذرد علاجش مشکلتر میشود
تا بحدی که بمرتبهٔ سیم میرسد و علاج ندارد و علاج آن با ادویه و تدابیر غذائیه
و غیر غذائیه میشود **ادویه ایضاً از آنها** قرص کافور است بقدر نیم مثقال تا یک مثقال
با ماء الشعیر بقدر سی مثقال و با شیره تخم خرفه و شیره تخم کدو از هر یک
سه مثقال و لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و عرق نیلوفر و شربت سیب و شربت
ترنج و شربت به لیمو از هر یک که باشد بقدر پنج مثقال اگر سرفه باشد و اگر
سرفه باشد شربت نیلوفر و شربت بنفشه از هر یک سه مثقال و با قرص
کافور و آب هندوانه و با آنکه کدو را با انجیر خوب کرمه و بعد از آن گل
گرفته شب در تنور گرم یا تون حمام بگذارند و صبح آن آب صاف آن
بیست مثقال تا چهل مثقال با قرص کافور بدهند و اگر صبح بسیار زند و دو قرص
کافور را با یکی از مذکورات بدهند و بعد از ساعت ماء الشعیر را تنها و بعد از

دیگر غذای چاشت را اولی است و اگر بعد از دوای اول به سه ساعت چیزی بعد از تکیه
معده از عهده هضم آن قوامد برآید بنوشند و بعد از آن غذا میل نمایند هم شاید
و در علاج این است جنون شیر الاغ را انفع ادویه است **طریق**
خوردن آن این است که طرف صبح روز اول ده مثقال از آن تا یک مثقال بیاشامد و روز دو
دویم پانزده مثقال و همچنین روزی پنج مثقال شیر را اضافه نمایند تا بچهل مثقال برسد
و همچنین تا بر ایام اضافه نمایند تا مثقال و اگر معده تحمل چهل مثقال نکند بکمتر
از آن بایستد و به روزی که چهل مثقال را خورند باز به ترتیب اول کم کنند تا به ده
مثقال و باز صبح مذکور اضافه نمایند تا چهل روز این طریقه را مسلوک دارند
تا فراغ کلی از جنون آن شود و اگر قرص کافور را با شیر میل نمایند
شاید که بسیار ادویه احتیاج نباشد و هرگاه با تب دق ترکیبی از تبهای خلطی
باشد خوردن شیر الاغ مناسب است بسیار ادویه علاج نمایند و غذا
نان جو پنیر تازه بی نمک و گاهی نان جو را با دوغ بخورند و نان
گندم نیز میتوان داد و از میوه‌ها هندوانه و انار میخوش و سیب و شیرین
رسیده و امرود و خشخاش تازه بسیار مناسب است و طرف شام گوشت
بره و مرغانه و ماهی تازه و مرغ بچه و خروس بچه بهر نحو که مریض رغبت

نماید بدون روغن و کله و پاچه بره نیز مناسب است **و باید مسکن**
چنانچه مسکن را در جای خوش هوایی قرار دهند که آب در آن حوالی بسیار باشد
و از میوه‌ها رطبه و خوشبو مثل سیب و به و گلابی در اطراف چیده باشند و برگ بید
بسیار ریخته باشند و رخت خواب و لباسهای ابیض باید که از کتان باشد و بوییدن
گل بنفشه و گل نیلوفر بسیار نافع است و صندل سفید و گلاب و کافور در آب سیب
بسینه مکرر بمالند و هر روزه و اگر ضعف باشد یک در میان حمام رفتن مناسب
است و حمام باید که معتدل باشد و مریض عرق نکند و بحمام که میرود در آب نیمگرم میان
بنشیند و از حمام که بیرون می آید تمام بدن را بروغن بنفشه بادام و اگر نباشد
و اگر نباشد روغن خشخاش کدو چرب کنند و بعد از آن غذا بخورد و دیگر باید که
از هم و غم و غضب و گرسنگی و تشنگی و حرکت مفرط و هر چه خشکی افزاید
محترز باشند و از آنچه او را خوش آید بآنها مشغول باشند مثل مجالست با ظرفا و ارباب طرب
و مغنیان خوش آواز و سازها **و بالجمله** آنچه مریض بآن رغبت باشد باید که مهیا نمود
و از آنچه متنفر باشد باید که از او دور باشد این است مجملی از علاج تب دق لیکن اگر این
تب با تبهای دیگر خلطی جمع شده باشد باید که از معالجات هیچ یک غافل نباشند
و علاج تب خلطی را با احتیاط تمام بکنند و سهل ضعف نه هند و اگر با ورم یکی

از احشا جمع شده باشد ملاحظه جانب ورم کنند در نضج و تحلیل آن بکوشند
تهاب جز بتبت منضجات نبایدکنند و سایر عوارضی که اکثر اوقات با دق می باشد
مثل سرفه و اسهال و غیر ذالک برای علاج هر یک از اینها نیز لازم است
چنانچه اگر سرفه شدید باشد قرص خشخاش که صفت آن در سرفه مذکور شد
بدهند و شیر الاغ بدهند و اگر با علامات نزله باشد چنانچه در نوع اول
سرفه مذکور شد علاج بهمان نحویکه مذکور شد بکنند و اگر علامات غلبه حرارت
بر مزاج شش باشد و آن نیز در سرفه مذکور شد بهمان نحو علاج کنند سوای آنکه
تنقیه و فصد با دق منافات دارد نهایت راه علاج نحویست که مذکور شد سوای
تنقیه و فصد و سایر تدابیر را بعمل آورند و اگر اسهال با دق باشد شیر الاغ مناسب
نیست بعوض آن ماء الشعیر باید داد و غالبا اسهالی که با دق باشد صفراویست اگر
با شدت زحیر باشد سفوف الطین بدستوریکه در زحیر مذکور شد بهمان تفصیل
بدهند و بعد از سکون شدت پیچش سفوف حب الآس مانی بنحویکه در زحیر مذکور شد
و قرص طباشیر قابض با شیره تخم خرفه بو داده و رب به شیرین یا شربت مورد که نافع
است و مجربست و شربت مورد هرگاه اسهال و سرفه بوده باشد بسیار نافع و حب
طباشیر کافوری بعوض قرص کافور با اسهال مناسب تر است **صفت** قرص طباشیر

قابض

قابض این است ورق گل سرخ شش مثقال تخم خرفه بو داده صمغ عربی
نشاسته از هر یک دو مثقال طباشیر گل ارمنی گل سماق زرشک بستر بردن
کهربا از هر یک یک مثقال و نیم اجزا را کوبیده و بیخته با گلاب سرشته قرص سازند
قدر شربت یک مثقال با شیرهای مذکوره یا شربت مورد و ماء الشعیر و ماء الشعیر را بجهة
اسهال جو ادرا باید اندک بو داده باشند **صفت شربت مورد** این است مورد
بیست مثقال نیم کوب کرده بجوشانند و صاف کنند و با صد مثقال قند
بقوام آورند و بعد از قوام آمدن دو مثقال طباشیر سوده اضافه نمایند هم شاید
قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال با شیره تخم خرفه بو داده و قرص طباشیر
قابض **صفت حب طباشیر** کافوری این است تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مغز تخم
خیار مغز تخم کدو ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال تخم خشخاش سفید پنج مثقال طباشیر
صندل سفید سوده نشاسته از هر یک دو مثقال کافور نیم مثقال با لعاب بزر قطونا بعد از
کوفتن و بیختن بقدر نخودی حب سازند و از پنج دانه تا ده دانه با شیرهای مذکوره
یا ماء الشعیر میل نمایند و بدانکه در این تب و تبهای خلطی که مزمن میشود که اسهال با ورم
دست و پا و صورت و شکم جمع میشود هرگاه ادویه قابضه داده میشود تب و ورم
شدت میکند **لهذا** محتاج بدوائیکه حاره مرض را دفع میکند و بعد از

ان سبب قبض طبع شود و تهیج و تب زیاد شود و آنچه همه این صفات مذکوره در
او باشد این است ریوند چینی چهار مثقال ورق گل سرخ پنج مثقال پوست [illegible]
تخم کشنیز از هر یک دو مثقال عود قماری مصطکی از هر یک یک مثقال [illegible]
از هر یک نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده و سفوف سازند در وقت حاجت یک مثقال او را با گلاب
بنوشند و اگر یک روز در میان تا سه دفعه بنوشند هم شاید و فقیر بسیاری از این اسهالها که تهیج
بوده و از دادن قابضات تهیج با تب شدت میکرده با این سفوف که از ترکیب
یکی از آبای فقیر است و فقیر اسمی بسفوف شده نموده ام و علاج کرده ام و بالجمله
در کهنگی اسهالهای با تهیج یا تب برده باشد دوائی به این سفوف نمیرسد
و بجهة اطفال [illegible] را در این سفوف میتوان کرد و نهایت تمیز
و تشخیص این امراض منوط برای طبیب و ذکرش چنانچه سابقا مذکور شد برای
این است که ناظر در این رساله راه علاج تب دق را با اختلاف انواع معالجه
تنهای خلطی نماید و اگر علاج برای طبیب هم کنند بر صواب و خطای آن مطلع شوند
و اگر مضطر شوند بانکه خود معالجه نماید فی الجمله بصیرتی داشته باشد که خطا کم
کنند من الله اعانة فی کل الامور **اورام و بثور** چونکه ذکر مجموع
افراد اورام و بثور لایق بحال این رساله نیست ذکر در فرد از آنها که کثیر الوقوع

و تشخیص علاج آنها بدون حضور طبیب میسر است پس واجب **شری** و آنها کوچک
بسیار است مایل بسرخی که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاه باشد که در میان آنها و آنها
بزرگ نیز باشد و چندان فرو رفته در گوشت نمی باشند و خارش بسیار میدارد
و اکثر این است که مجموع یکدفعه بروز میکنند و سبب آن یا خون صفراوی است
یا بلغم مالح بورقی که آن نیز بلغم است مخلوط بصفرا و علامت دموی شدت سرخی آن
و شدت خارش و سوزش و حرارت ملمس و آنکه در روز ظهور و هیجانش بیشتر است
علاجش فصد است اگر علامات غلبه خون بجهة آنکه در صداع دموی مذکور شد باشد
والا شاید که بسیار تدابیر رفع شود و احتیاج بفصد نباشد و خوردن آب انار
با شیر خشت و گاهی با بذر قطونا با سکنجبین و شیره عناب و خاکشیر با سکنجبین و شیره
تخم خرفه یا آنکه آلوی بخارائی بیست دانه تمر هندی ده مثقال زرد آلوی
خشک پانزده دانه شب بخیسانند و آب صاف آن را با شیر خشت و تنهائی بنوشند
و خوردن حموضات نافع است و غذا ترک شیرینی و روغن نماید و گوشت
های تازه مناسب است و بره و بزغاله و خروس بچه و ماهی ماش و عدس آش
غوره و لیمو و تمر و زرشک بسیار مناسب است و کاهو و خیار و هندوانه و آلوچه
و آلوی زرد و کدو و اسفناج نافع است و دیگر آب نیمگرم بر بدن ریختن

و بدن را با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده شستن بسیار نافع است و سرکه و گلاب
و روغن گل سرشته بر بدن مالیدن بسیار نافع است و مالیدن آب غوره هم نافع است
و علامت بلغمی آنست که رنگ دانهها چندان سرخی نیست و ظهور و هیجانش
در زمستان بیشتر است و حدت و حرارتی که در دموی باشد در بلغمی نیست علاجش
خوردن گلقند و سکنجبین است و خوردن اطریفل صغیر است با ایارج فیقرا به تنهائی و خوردن
اطریفل صغیر در دموی نیز نافع است و مکرر بحمام رفتن و به آب گرم بدن را شستن
و مالیدن آب کرفس و سرکه و آرد جو در این نوع از مجربات و تبرید در این
نوع کمتر از نوع اول باید نمود **دمل ورم** حاریست صنوبری الشکل و سبب آن
خون حار مخلوط برطوبت است و علاجش علاج اول از بثری در تنقیه اسهال
دوائی و غذائی و خوردن سکنجبین صاحب دمل را بسیار نافع است **اضمده**
دنبل بر این نهج است که ابتدا باید بزرقطونا را با سفیده تخم مرغ مخلوط نموده
ضماد نمایند و بعد از آنکه جمع شده و سر کشید و نشان این است که سر باز کند باید
منضجات استعمال نمایند و منضجات انسب است بزرقطونا با آب و روغن ضماد نمایند که مانع تزاید
وجع است **ضماد دیگر** گندم را بخایند و ضماد نمایند و اگر کسی که بخاید ناشتا
باشد انفع است **ضماد دیگر** خمیرمایه به تنهائی و بروغن بید انجیر باید و شب

پارچه **ضماد دیگر** هسته تمر هندی کوبیده با شیر یا با آب تر ضماد نمایند
ضماد دیگر تخم مرو و انجیر خشک با شیر گاو و سقز و عسل در روغن بزرک و اندک بوره پخته
ضماد نمایند **ضماد دیگر** و اگر با حدت و حرارت مفرط باشد ماش مقشر با کتیرا و تخم مرو
و موم زرد و گل ارمنی با شیر گاو **ضماد دیگر** اکلیل الملک حلبه تخم کتان هسته تمر
هندی آرد گندم با روغن کنجد و موم زرد با شیر گاو و بدون روغن و موم و اگر سرگین
کبوتر را اضافه نمایند در انضاج اسرع است و هسته تمر هندی را کوبیده و پخته
و اندکی بیاض اضافه نمودن نافع است **ضماد دیگر** و استعمال سرگین کبوتر با هر یکی از
دواها که نوشته شد نافع و سپستان شسته کوبیده **از ضمادات منفجره** این
ضماد مشهور است خمیر ترش یک شب مانده سرگین کبوتر زرده تخم مرغ عسل و اگر از
اینها منفجر نشود نشتر زنند تا منفجر شود و بعد از انفجار و پاک شدن چرک از آنها اگر علت باقی است
که خود ملتئم شود و اگر خود ملتئم نشود کلکات مرهم صبر سقوطری زرد چوبه باروت و این اجزا
مثل غبار سائیده بر او بپاشند و بسیار که مکرر دمل عارض شود بسیار بحمام رفتن رفع
آن کند و اطراف دملی که زیاد انداخته اکثر آن است که دیگر دمل هم بهم نرسد و دملی
که در سفر بهم رسد باید که خون محاجم قطع نمایند که از حرکت سواری سائیده نشود
و اطراف کاغذی را از سوراخ براد چسبانیدن به نحوی که بر اطراف آن بچسبد

باشد حفظش از رسانیدن می‌کند و چرک دل را چنان پاک کند که بجای دیگر نیندازد زیرا که
حکم آن است که بهر جا که رسید بماند دل بهمرسد مداوای سموم چونکه سموم مشروبه
و ملسوعه را بعضی گزنده و انواع بسیاری باشد و ذکر علاج اینها مفصلا بطول می‌انجامد
بذکر بعضی از ادویه مشترک النفع و ذکر علاج بعضی از افراد مشهوره اینها پرداخته
میشود زیرا که با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی هندی یا قند باری یا کرمهای بسیار
خوش قماش و فادزهر حیوانی و مارچینی بحری و جدوار خطائی و گل واغستان و مهره
مار و چشم و برگ مخلصه هر یک از اینها را ضرور است و مالیدن و خوردن هر یک
از اینها مانع گزیدن جانورهای گزنده است و با خود داشتن مسافر مجموع یا بعضی
از اینها را ضرور است و مالیدن و خوردن هر یک از اینها در علاج سموم مشروبه
و ملسوعه نافع است و از ادویه مشترک النفع در علاج جمیع سموم تریاق فاروق است
و بعد از آن مثرودیطوس و بعد از آن تریاق الطین صفت آن
گل واغستان حب الغار مساوی بروغن گاو چرب کنند و با مساوی ادویه عسل بقوام آورده
بنوشند قدر شربت یک مثقال و نیم و در بعضی نسخ ابرسا بقدر نصف یکی از اینها اضافه
شده و این تریاق را از هر یک پاک می‌کند و دیگر تریاق اربعه که صفت آن
جنطیانا زراوند طویل حب الغار مر کی اجزا مساوی با سه برابر عسل بقوام آورده

بنوشند قدر شربت یک مثقال دیگر این ترکیب که در رفع تمامی سموم عظیم النفع است
برگ سداب خشک ده مثقال مغز گردو یک مثقال نمک طعام یک مثقال و نیم اجزا را کوبیده
مخلوط نمایند و همچنان این ترکیب در تمامی سموم عظیم النفع است مغز گردو بیست مثقال
سداب نمک طعام از هر یک یک مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند قدر شربت
هشت مثقال و بعضی در این ترکیب مغز پسته نیز یک مثقال و نیم اضافه کرده‌اند تدبیر عام
النفع در این است که آب گرم و روغن گاو و آبی که شبت در آن جوشانیده باشد
و آب نمک و عسل و بوره بنوشند و مکرر قی کنند و بعد از آن شیر و روغن گاو
بنوشند و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت مفرط و تشنگی مفرط و خشکی
دهان باشد صندل و کافور بر زیر پستان چپ که محل قلب است با آب خیار و کاهو
و کاسنی و گشنیز هر یک که باشد بمالند و روغن تخم کدو و لعاب بزرقطونا
و ماء الشعیر و شیر گاو بیاشامند و از میوه‌ها خیار و هندوانه و آلو و ارلقول
کاهو و خرفه و اسفناج و کدو بدهند اگر آثار برودت سم از بی‌حسی
اعضا و سردی بدن و عرق سرد و خواب بسیار و سنگینی دست
و پا ظاهر باشد سیر و سداب بخورانند و حلتیت با شیر و جندبیدستر
بیاشامند و بر زیر پستان چپ بمالند و غذا نخود آب و کباب از گوشت

کبوتر و مرغ ماده به جاره بدهند و آنچه که در علاج مطلق سموم گذشت بعد از
اینها بدهند و اگر درد امعا دیر آید یا کی شکم و احتباس طبع بهم رسد حقنه نمایند
باین حقنه سنا مکی شش مثقال بسفایج حلبه از هر یک ده مثقال حلتیت سکنجبین از هر یک
یکمثقال شکر سرخ ده مثقال بوره ارمنی نیم مثقال شیر تازه پنجاه مثقال
روغن زیتون پنج مثقال و اگر نباشد روغن بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و بیهوشی
و سایر اعراض ناخوش بهم رسد گلاب مکرر بصورت بریزند و دست و پا را
بمالند و معده را بقوت تمام بمالند و آنچه از تریاقات که در ابتدا مذکور شد
هر چه میسر شد در حلقش بریزند و اگر اسهال و پیچش زیاد باشد حقنه نکنند و تریاقات
مذکوره را با دوغ تازه در شب سیب و به و درغ زه بدهند و چون افیون
از ادویه مشهور است ذکر معالجه آن بخصوصه مناسب است تدارک افیون
و اعراض آن ثقل زبان و سرگردان و بیزاری عورت بی حسی اعضا و خارش
بدن و سرد شدن دست و پا و پیچش سر و تاریکی چشم و گرمی گلو و سستی
زبان و گیجی و افتادن چشمها و خواب بسیار و سنگینی دست و پا
و چون بعد عرق سرد و خشکی اعضا و خواب سنگین تا فراط رسید علاج
ندارد و بدن افیون خورده را هر گاه بجنبانند و بو بیند بوی افیون

سموم سماب

بعد از علاجش اولا قی کنند بمقیات مذکوره و همه تدابیر پرهیزی است که در سموم گذشت
مذکور شد و آنچه با افیون خصوصیت دارد سکنجبین است با افسنتین و دیگر
حلتیت و جند بیدستر فلفل سفید اجزا را با هم برابر مجموع عسل بقوام آورده شربتی
و قدر شربتی دو مثقال و دیگر سیر کرده دیگر سرکه و صعتر و افسنتین با روغن گل سرخ
و اگر قدر افیون که خورده باشد مساوی آن جند بیدستر بخورند دفع مضرت آن
می کند و بوییدن جند بیدستر و حلتیت و در میان آب گرم و سر را گرم
داشتن و خورانیدن آب گوشتهای چرب لازم است و سموم بهر سمی
که باشد خصوصا افیون خورده را نگذارند که بخواب رود سموم با زوقه بذکر
چند فرد از آنها اکتفا می شود بدانکه در گزیدن هر یک از حشرات باید که بالاتر از آن
موضع را محکم ببندند و دم و نیش را اگر کسی که ناشتا باشند و بر روغن گل سرخ
مضمضه کرده باشند بمکد و آب دهن را بیندازد و بعد از آن زراوند طویل
را بجاید و دیگر موضع گزیده را حجامت کنند یا نشتر تیغ بزنند و اگر موضع را زالو
بیندازند نیز نافع است و اگر مهره مار حاضر باشد بر موضع گزیده
بگذارند و شیر بر او بریزند تا زهر بسته بشود و مهره چسبیده است اگر از آنجا دور نباشد چون
شیر دیگر بسته نشود و مهره بیفتد علامت نجات است و در بعضی از حیوانات

سمی مثل بعضی از انواع مار بریدن عضو را که سم به تمام بدن رسیده باشد
و آن ممکن القطع باشد لازم است **گزیدن مار** و علامت گزیدن مار
آن است که از موضع گزیده اول خون بیرون می‌آید و بعد از آن چرکی مثل
زرد آب و موضع ورم می‌کند و ورم سرخ می‌باشد و بعد از آن سبز می‌شود و دهن
خشک می‌شود و درد اندر دل انتها بهم می‌رسد و بدن گرم می‌شود و عرق سرد
می‌آید و رنگ رو به سبزی مایل می‌شود و غشیان و قی صفراوی می‌شود و هر چند مار را انواع
بسیار شد و در علاج با یکدیگر مختلف‌اند لیکن تهیه دارد و نهایت از معالجه گذشت
و در همه انواع این است اولا آنچه در معالجات مشترکه هر حیوانی
صاحب سمی مذکور شد تریاق فاروق اعظم ادویه مار گزیده است و آنچه
خاص او است بسته تریج است و اگر شکم خروس را شکافته بر موضع گزیده بگذارند
جذب سم می‌کند و خوردن روغن کهنه که لااقل یکسال بر او گذشته باشد
بسیار نافع است **گزیدن عقرب** و بعضی منفعی از سایر معالجات دانسته‌اند
و نشستن در میان شیر بسیار نافع است گزیدن عقرب علامتش درد شدید
و دو حال مختلف بهم می‌رسد گاهی سرمای سخت و گاهی شدت حرارت
می‌باشد و بسا باشد که بی‌حسی اعضا و غشی و عرق سرد عارض شده باشد

گزیدن مار

گزیدن عقرب

و قضیب ورم کند

و قضیب ورم کند و مقعد بیرون آید و اعضا سرد شود علاجش دستور
معالجات مشترکه است بهمان تفاصیل و آنچه خاص به او است سرکه به موضع گزیده
بمالند و انبه دار فلفل با سرکه و موش را شکم بشکافند و گرم ضماد نمایند
تخم لوبیه را نیز ضماد نمایند ضماد تریاق فاروق نیز نافع است تریاقی که خاص او است
این است پوست بیخ کبر افسنتین زراوند طویل و مدحرج خشخاش اجزا را
برابر با عسل معجون کنند قدر شربت چهار دانگ و خوردن سیر خام کوبیده
بسیار نافع است و همچنین کوبیده بر موضع گذارند و موضع را به آب نمک گرم
غلیظ تسکین دادن نافع است و عقرب گزیده را از همه مفرحات اجتناب
لازم است خصوصا کرفس **گزیدن رتیلا** از گزیدن انواع رتیلا و بعضی انواع
عنکبوت سمیت دارد و ورم موضع گزیده و درد معده و خارش بدن و بعضی
سختی بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و معده و رعشه و درد سر و سرفه و قی دایم در
بعضی رفتن منی از احلیل و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم است و خواب بسیار
سنگین بهم رسد علاجش دستور معالجات مشترکه است و آنچه خاص او است نشستن
در آب گرم است خصوصا در حمام فرسنگ وجع را ساکن سکنید تا چند روز حمام مکرر
نافع است و بعد از سکون وجع موضع گزیده را با آب نمک بسیار گرم بشویند و بعد از آن

گزیدن رتیلا

خاکستر چوب انجیر و اکب و کهلا و مرکی و نمک را با آب بسیار گرم ضماد نمایند و نشو نیز و تریاق خاص او ست **گزیدن زنبور** علامتش ورم است و سرخی موضع گزیده علاجش بعد از معالجات مشترکه از مکیدن و مالیدن تریاقات مالیدن گل ارمنی است با سرکه و همچنان گل سرشته با آب غوره و ضماد سرگین تازه گاو و ریختن آب یخ بر موضع گزیده مکرر و اگر موضع گزیده را در آب بسیار گرم نگه دارند بلا فصل تسکین یابد و نیز نماید تسکین وجع کند و حقیر در تسکین وجع عقرب گزیده و زنبور گزیده مالیدن حدید ارخطائی را تجربه نموده ام و در وجع شدید زنبور گزیده خوردن یک درهم بزر انجره و سه درهم کشنیز خشک نافع است و استعمال نافه در معده از یخ مسکن وجع تر است و اگر وجع شدید بطول کشد فصد نافع است و علاج سایر **جانور گزنده** به نهجی است که در معالجات مشترکه مذکور شد و آنچه از معالجات مشترکه مذکور شد در همین مذکورات نیز کافی است نهایت این چهار چون اشهر حیوانات سمی اند تخصیص به کرد داده علاج اینها جداگانه ذکر شده والا اعتماد کل در اینها بر همان است که کلیه مذکور شد و ذکر داده که حشرات موذیه را می گریزاند مناسب این مقام است سوسن و فنجنگشت در جائی که باشد حشرات میگریزند و همچنان دود کردن چوب انار و دود کردن

رساله مجربات در معالجه بعضی امراض که اکثر با مشاهده فواید رسیده مجربات

در مجربات حکیم یوسف که جهت حاره مخفه و انواع حرارت کبد نافع و مجرب است تخم خیار و تخم خربزه که یک تخم کاسنی از هر یک و مثقال پوست ریشه کاسنی نیم مثقال برخشت ده مثقال قند سفید چهار مثقال عرق یوموم الا... سازند **جهت خون بسیار کام** ... حاجی حبیس جراح که جهت دردهای کام و لثه و حلقوم بوده و مجرب است سماق عطار فارسی و فلفل پوست انار از هر یک ... نیم کوب کرده جوشانیده صاف نموده بار مضمضه با غرغره نماید مستعمل ... را باید در شیشه کرد و سحر که قوه ... را در ... می کنند و نرم کرده بر بن دندانها پاشیده جهت تحلیل ورم و ... دندان و ورم حاره لثه نافع و از وجع دندان مجرب **جهت ... از مجربات** و گاه باشد که مطلق از زوال شود و معطی و ... جهت ... اهلیچ هندی ... مساوی نرم کوبیده ده مثقال مجموع عسل القوام ... و در ... شربتی ... مثقال ... از مشارب ... فاصله ... و ... خضاب ... و در مجربات حکیم ... **در قطع تب ... بلغمی** مکرر تجربه رسیده ... روز نافع می کند ... میوه ... افیون از هر یک ... مثقال کوفته و بیخته با ... عسل کف گیر ... حب ... اند

قدر شربت [illegible] قبل از نوبه میل نمایند از مجربات حکیم محمود
عمادالدین است روز نوبه دو ساعت قبل از نوبه یک تخم [illegible] نمایند
معجون دیگر مجرب است [illegible] منقول از [illegible] سر مرتبا [illegible]
سه مثقال [illegible] کوفته و بیخته با [illegible] عسل بقوام آورده سرشته معجون سازند
معجون [illegible] بسیار [illegible] شیر [illegible] هر یک سه مثقال
[illegible] یکدانگ و نیم [illegible] دانگ سیم [illegible] دو دانگ و نیم
مصطکی دو دانگ [illegible] کوفته و بیخته با دو وزن ادویه قند سفید سرشته معجون
سازند قدر شربت سه مثقال با آب [illegible] میل نمایند نسخه
شربت دینار [illegible] قدر شربت [illegible] دو مثقال [illegible] مثقال [illegible]
باید خورده شود پوست بیخ کاسنی سه مثقال گل گاو زبان گل نیلوفر گل سرخ
تخم کاسنی تخم کشوث [illegible] ده مثقال [illegible] ده مثقال قند [illegible]
قند [illegible] هر قدر که شربت را بقوام آورد ادویه مجربه جهت [illegible]
که در [illegible] شربت [illegible] نافع [illegible] و [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مجموع را [illegible]
[illegible] در ظرف شیشه [illegible] در [illegible] شربت [illegible]

[illegible]

نافع باشد مجربات از خط مرحوم حکیم مسیحا نوشته شد روغن جهت [illegible]
و ضعف [illegible] و [illegible] تا [illegible]
علاج [illegible] باشد [illegible] مجربات مذکوره است
[illegible] مثقال کرکدو [illegible] مثقال [illegible] مثقال
[illegible] روغن [illegible] و [illegible]
پس [illegible] ادویه را بر روی پارچه بریزند و پارچه را تابیده [illegible]
و سر از زیر [illegible] تا دو قطره روغن بچکد [illegible] نگاه دارند
تا آتش بگیرد [illegible] طریق اول [illegible] دارند تا دو قطره دیگر بچکد [illegible]
این دستور [illegible] تمام شود و مجموع روغن بچکد و در وقت حاجت [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] روز [illegible] شربت نمایند جهت [illegible] در حمام [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible] گرم [illegible] جهت
[illegible] که در [illegible] و [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] باشد
که تا ۲ یوم [illegible]

حاجت کوفته در ظرف مس تازه قلع که در آن روی و کشنیز آمیخته باشند کرده باشد [illegible]
[illegible] بکوبند با صمغ سفید پس از آنش بگذارند در ظرف زجاجی حفظ نمایند
و اگر خواهند اکسیرهای نقره را ۳ مثقال سفید رب قلع مثقال دوای اول را
[illegible] مثقال [illegible] تازه قلع [illegible] شده با صمغ سفید دوای دویم را [illegible] شده
دوای سیم را با آب گشنیز سبز نرم صلایه نموده در ظرف زجاجی با یکدیگر مخلوط نموده
در ظرف زجاجی محفوظ نمایند نهایت تجربه رسیده که [illegible] با دوای دیگر [illegible]
و دوای اول را [illegible] مذکور شد بکوبند و [illegible] باشند نافع [illegible]
[illegible] که [illegible] با آب گشنیز سبز [illegible] رکبه
[illegible] و روز دیگر دوای مذکور را [illegible]
[illegible] که [illegible] شبانه روزی [illegible]
[illegible] و طلای [illegible] دفعه اول [illegible]
و دیگر [illegible] که طلای مذکور [illegible]
که طلای اول را [illegible] باشند و اگر دوای مذکور در ظرف
[illegible] گشنیز [illegible] تا [illegible] بهم رسد و آب [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] مجربست [illegible]

رقم محمد صادق خلف علامه دهر شیخ محمد جعفر شیخ الاسلام ساتی الملتان
[illegible] و [illegible] در بیان [illegible] و در [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] که ذکر آن لازم [illegible] معلوم [illegible] **[illegible] بعضی امراض**
تحفة الناس [illegible] تخم مرغ [illegible] نیل [illegible]
[illegible] باشند **جهت بواسیر** [illegible]
[illegible] دفع بواسیر بخورند **جهت سم [illegible]** [illegible] مثقال [illegible]
بخورند **سم [illegible]** [illegible]
تناول نمایند **وجع مفاصل** [illegible] نارنج [illegible] نمایند **دفع خیارک**
ورم [illegible] استخوان [illegible] راست [illegible]
طرف چپ [illegible] دست چپ [illegible] طرف راست [illegible] **وجع مفاصل**
صمغ [illegible] **دفع ازاله جراحات** الالات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نسخه [illegible]** که [illegible] مجرب [illegible] بواسیر [illegible] تجربه رسیده

نافع است علو فرو و عناب سپستان خبازی عنب الثعلب کشنیز و گل نیلوفر هر یک مثقال بعده جو
خشخاش تریاک یک نخود افیون دربانه گل خطمی سفید گل بنفشه جوشانیده با آب
اسفناج نانیده و بر نقل آن سم گرم می‌بندند **حب مغز زردالو** سر درد مجرب است و
عود خام قرنفل زعفران تباشیر در قرنفل تخم بالنگو مروارید با قند سرشته حب سازند
و فرو برند **سفوف مال المحبان** تخم خشخاش حب الاس یک دانه بعد کوفته با لوبه کوفته
و پخته با شیر مرضعه بدهند **حب درد چشم** در مجربات مالحی جوع و انواع
اورام حاره و درد اعضا و مفاصل حاره نافع است مرزنجوش افاقیا حضض یک
زرد کسته هلال گل ارمنی شاف ما نشاسته یک مثقال زعفران صندل سرخ عدس
مقشر ریوند چینی کافور فوفل رب‌السوس هلیله زرد گل سرخ مجموع را نرم کوبیده
با رکشیر سرشته قرص‌ها زنند **حب مسهل که در روز** احمد ... ظفر کنند خصوص سوداوی
و مجرب است پوست ... کوزه کرده ... حکم ساخته در تنور گذارند تا سوخته
بیرون آورده با جرم که مناسب باشد ترکیب نخود حب سازند و هر روز یک
در روغن ... ترتیب **شیاف نور بصر** در ... حبی
جمع ... است ... نفقه ... ... تا روزی دم ال خوین ...
نانسته ... شب ... ... دختران ... ... شیاف سازند **مرهم بلوط**

سفوف مال
درد چشم
حب مسهل
شیاف
مرهم ...

که از ... است

که از سبب ... عادت شده باشد مناسب و مجرب است روغن چراغ
هر دو در سنگ دم الاخوین زرده تخم مرغ بعد کوفته **نسخه نغوره که در**
انواع نوبها نافع و در تب و امراض نافع است پوست خشخاش مثقال ... کند یک
کوبیده سه تخم خفته هر روز یک تخم با مامک ... مثقال ... خوب شده
صاف نموده بنوشند **حفظ قوت باه** که مرد را از قوت ... جفت
بهم رسانند جگر دو مویایی کاه سه مثقال عود یک مثقال روغن کوسفند بر روی
آتش حل کنند ... مثقال عسل القلام آلوده خوب ممزوج و مخلوط کنند
سی حب ساخته ... ... فرو برند که عوض ... ... را دفعه
... و حاضر ... نماید **حب زنه** حکیم مسیحای گیلانی ... جوز ... الوس
تخم خشخاش ... یک مثقال کتیرا ... یک ... یک مثقال زعفران
سه مثقال با لعاب ... حب سازند **حب زنه** مجرب ... ...
و در ... ... کتیرا ... ... بادیه بر تخ
هر یک ... مثقال زیتون دو مثقال ... ... یک مثقال ...
حکایت شخصی ... سه چهار ماه از ... ... زیاد ... و بر ...
... و ... شد که قریب ... و هم ... ... است

....
...
...
...

روا الامر شخص گوشت جهل ... دانه پنبه تخم را بو داده و کوبیده و در مثقال شیر
جوشانیده و صاف نموده مقداری نبات داخل کرده نیم گرم کرده خورده
در مدت سه چهار روز رگ رفع شد دیگر شخصی بیان نمود که در مفاصل
سلس البول داشتم در مدت گرسنگی چند روزی پنبه دانه را بو داده با شیر
و شیرینی خوردم رفع سلس البول شد سال [illegible] چند سال قبل از این در محله [illegible] رسیده
در اطفال بسیاری تلف شد [illegible] دیگر که آقا محمد رضا [illegible] آورده
که این [illegible] و [illegible] سینه هم رسید و علاج دو [illegible] نه
[illegible] انجیر و لعاب [illegible] و غذا [illegible] شد جراب
[illegible] هم [illegible] بند و [illegible] تب [illegible] که مدام [illegible] نمودند [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] خورده [illegible] شد روا الامر [illegible] خشک [illegible]
[illegible] رفع شد و روغن را که بمالید [illegible] قدری صندل [illegible]
در [illegible] روغن [illegible] بمالید [illegible] مدت چهار [illegible] روز [illegible] دیده [illegible]
[illegible] روغن [illegible] خشک را [illegible] کرده و قدری
[illegible] در [illegible] کرده و [illegible] را [illegible] کوزه [illegible]
و کوزه [illegible] مثقال [illegible] که [illegible]
[illegible] را [illegible] کوزه نهاده و [illegible]

ندیم [illegible] ریخته و [illegible] که [illegible] سرد شده [illegible]
[illegible] ببندند وایضا بول شتر در زخم [illegible] سرکه [illegible] مالیدن [illegible]
شربت دینار [illegible] نسخه [illegible] بذر [illegible] با بذر [illegible] مثقال [illegible]
نیلوفر [illegible] مثقال اصل السوس [illegible] مثقال [illegible] گوشت [illegible]
سه مثقال بذر القرع سه مثقال شکر [illegible] قدر [illegible] نافع است **سفوف ممسک**
[illegible] بذر [illegible] مثقال [illegible] مثقال **سکنجبین بزوری**
المعتدل [illegible] اصل [illegible] بذر الکرفس اصل الرازیانج
بذر الخیار بذر البطیخ [illegible] مثقال [illegible] مثقال شکر [illegible]
[illegible] **سنون [illegible]** لقطع الدم عن اللثة [illegible]
الدم وکان [illegible] من الاکسیر [illegible] مثقال [illegible] هندی [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] من الاکسیر [illegible] صندل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] سفید کرده [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] الکبد

و تفرح و تنعش الارواح و الحرارة الغريزية و تقوي الدماغ و تنفع من امراضه
و تنفع تقريبا جميع الامراض الباردة و اخراج الحميات البلغمية و هو نافع في نزف
الدم جميع الاعضاء و نفث الدم و هو ترياق للسموم الباردة و ادا ظن انه
من الدق و السل **حب السعال** من تركيب جدي طاب ثراه ينفع من جميع
اقسام السعال و لم ار ما وجدت بين الناس الكتب في هذا الباب انفع منه
و ادا ظن انه لا عديل له في السل صمغ كتيرا اسابت و نشاسته ما ملاى مقشر
مويز منقى [illegible] پوست خشخاش ريک مثقال بهدانه گل [illegible] مغز [illegible]
يكدانه مثقال ترياق نيم مثقال لعاب بهدانه سرشته حبات نخود [illegible]
وقت خواب يكى را در زير زبان نگاه بدارند **طبيخ جد لا در الحيض**
تخم الجزر [illegible] يكدانه مثقال [illegible] سرخ چهار مثقال نيم كوب
كرده بجوشانند و [illegible] قدرى شكر شربت [illegible] بنوشند **شراب عجيب النفع**
[illegible] رطل [illegible] تقوية الكبد و المعدة و ينفع جميع الحميات
خصوصا الربع و جربته في التخمة [illegible] مرارا و ينفع من الدوار
و الصداع و السدر و الخفقة و جميع امراض الراس الذي [illegible]
كما ذكرنا و اظن انه ينفع من اكثر الامراض الباردات و ينفع [illegible]

وفيه

وفيه من المنافع الكثير و قد جربت اكثرها و صفته على نسخة الاستاد زرشک سياه
گل گاوزبان تخم گاوزبان گل سرخ يكدانه مثقال [illegible] قند سفيد بقدر حاجت شربت سازند
الى عشرة مثاقيل و هذا تركيب من تركيبات ابيه ره و صفته على ما ركبه
هذا تخم گاوزبان گل گاوزبان ريشه گاوزبان يكدانه مثقال زرشک سياه [illegible]
[illegible] و هو النسخة التي من تصرفات الاستاد **شراب الاسطوخودوس**
على نسخة حكيم [illegible] اسطوخودوس [illegible] مثقال عود صليب گل گاوزبان
رازيانه بادرنجبويه تخم خطمى يكدانه مثقال [illegible] مويز منقى گل سرخ [illegible]
[illegible] شكر [illegible] شربت سازند **طلاء مجرب** لتقوية [illegible]
و تهيج الاطراف و قد جربته مرارا [illegible] صاحب التحفة [illegible]
[illegible] كرده مكرر [illegible] اصل السوس بتجربه **حب الربع مجرب**
[illegible] افيون زعفران قند [illegible] حقيقت
[illegible] جند بيدستر سنبل الطيب قسط [illegible] قبل [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] مجرب استادى **[illegible] مجرب**
[illegible] استادى [illegible] و الاكلة و نزف الدم [illegible] تخم [illegible]
و [illegible] الصحيح [illegible] **[illegible] من تركيب استادى**

مجربة لتقوية الاسنان ومنع المواد عنها وقطع نزف دمها وينفع من القروح

الفاسدة وتأكلها ونزف دمها وازالة اللحوم الفاسدة وانبات الصحيح

وصفته بذر الفرفخ طباشير بذر الكزبرة ورد احمر يكدانگ مثقال خون سياوشان

نيم مثقال بذر قطونا كات هندى بذر ورد دو فلفل يك مثقال بدق الجميع

ويستعمل **قرص رادع اورام** كه اى عضو كه ان ورم جمع يحتاج الى

تبريد وادع للحكيم الحاذق حكيم محمد شريف وكان من اسرار ه ومجربات

كل بذر ... قدر الحاجة ويعجن بخل ويضاف اليه طين الاحمر مع قدر

مضيقة ليلا يعرف ه ويستعمل وكان يسميه بقرص احمر **ضماد سريع الاثر**

براى رفع ورم تر ... دفع رو ... دانگ ... رجع ...

وغافقذ او ... الغدد بد ... كه ... نوبس سكم اورا

تا الغدد ... كه ... كه در عمال ... مى كند

ينفع الحمل والنماس الكسر ... برزن ... تا بد قبل ... محت

ولمدرو فرايع رجاع ... نا بد ... دفعه حل ... بسد

وابن ... ديگر ... ديگر ... بايد ... حكيم ... حيله

... ديگر ... **ادوية قطع رعاف** ... كه ببندند ... بار

ورات ... دكلاد ... كل ... كه ... باشند ... كشته

... باشند وبجوز اصل السوس **ينفع الاسهال** حصوص للاطفال والالتهابات

... تهيج الاطراف ... من المجربات المكنونة ...

... ورد ... يك ... مثقال ... كارى

... آنكه ... بدق وبخل ... ويستعمل ...

... **قرص نفث الدم** من ... وكان ...

من الكسر ... ورد احمر طباشير ... الطيب عصاره ...

... السوس **دواء للآكلة** ينفع الآكلة ... او ...

ضماد ... مجرب ... ساخته

... در حمام ... نا ول ... **دواي مجرب**

... من ... كه ... كند ...

... ونمك ... روغن

... **حب ... ش** ...

... **طلاء مجرب** ...

... روغن ... مجرب است

خنازیری که کهنه شده و زخم باشد فوفل سفت قشر شن مصطکی از هر یک ده مثقال صبر
زرد سه مثقال زنجار کوبیده با گلاب خمیر سازند و بر موضع طلا کنند
دوائی که خون از جراحت باز دارد انزروت سه مثقال دم الاخوین
کهربا از هر یک مثقال قشور کندر از هر یک سه مثقال در وقت
حاجت استعمال نمایند جهت کثرت آب بار زخم یا کماع باره مجرب
دوائی که خون جراحت را قطع کند جو قشور کندر از هر یک مثقال کندر
حنک سه مثقال گل مختوم مثقال زاج سعد کاغذ سوخته از هر یک
سه مثقال دم الاخوین سه مثقال عصاره لحیة التیس اقاقیا از هر یک
سه مثقال مرتک سه مثقال زرد زرنیخ کوبیده با سفیده تخم مرغ و بر
خرگوش خمیر نمایند و بر موضع بچسبانند ... که با عنکبوت خاک سنبله
مرهمی که زخم را بر آید و ... جنگ کند شمع اصفر سفیداب
رصاص از هر یک مثقال روغن گل زرد سه مثقال موم را بگدازند
و روغن و سفیداب را ریخته بر هم زنند جهت زخم ... که را ... که
خمیر نمایند و ... نماید مجرب است طلائی که بر گزیدگی جانوران زهردار
طلا کنند

طلا کنند نفط سفید یا نفط ازرق یا سیر تخته با روغن گاو یا چند
بیدستر با روغن زیت یا عصاره کنند یا آب سرشنیده و عصاره
پودنه و کوهی با بول سوده و مرغ خانگی و خروس که زنده سینه
او را شکافته و بدان موضع گذارند و هر یک که قادر نبود دیگری نهند
با سرکه و نمک و سرگین بر همه کنند که جانور را زهر بوده هر
که گزیده که بتازی حماکوینده دیگر رقف جو ... بهنده یا نمک
طلا کنند سود مند است دیگر گزند که افعی را بوده و به درین واقع
کنند و است و طریق اهل مصر است و سحق نکنند ور آب
در یا گرم کرده ... تنها و با سرکه و جلج موش دشتی
زنده که بتازی اسحق گویند و طبخ را نو زنده که بتازی
ابن العرس گویند در روغن که در تن طلا کنند با جانوران
زبان کار درونی دور باشند موم خرگوش با سرکه و روغن زیت
برگرفته و میه زند روغن زیت حل کرده و برگ صنوبر تازه
کوفته در روغن آمیخته و چون مالیده نسخه ... که یاد ربی
که بار شاه ترتیب گفته مثقال جوز ... مثقال ... را با هم خوانیده

باشند چون خایهای دهانه سرین نموده و کیی بی تصحوه بیاشامند دفع سودای کند
و قوه باه می آورد و اخلاط فاسده را دفع نماید و اشتها آورد
و تن را فربه نماید و جگر را قوت دهد و خفقان را سود دهد و رنگ
رو را سرخ نماید و هر روز جوزی تا سه ماه غذا این نمایند
و در ساقول سر بیخ باده درد کهای لعاب بیواند چون شد سرفه را
مفید بود و سینه را از اخلاط بلغمی پاک نماید و حکما گفته اند اگر
اگر در خانه کیک بسیار باشند اگر گوگرد دراد دود کنند بگریزد و هم چنین
سیاه دانه را چون تا شده آب را بر هف کنند یا پوست نارنج را
بسوزانند کیک برود و هر گاه گوگرد را در سوراخ مورچه بر بند
همه بمیرند اگر علق زرشک که در خانه دود کنند کیکان [illegible]
هیچ جنگ را در خانه نباشند برای عفونت را دفع کند بوزه در جا
بر مدلکیکان [illegible] کنند آب تو در همین خاصیت دارد و [illegible]
زنبور گزیده آب غوره بر محل [illegible] و سرکه بر محل گزیده بمالند
و سیر کوفته هم [illegible] الغدر که زبان خود را بدندان بگیرد و محکم بدارد
زنبور کوچک زرد اگر او را بکرد [illegible] و مجربست کودک چندی را

که گزیده

که گزیده بود گفتم چنین کو فی الحال در طرف شد و گویند اگر در حال
ته کف جنگ [illegible] درد ساکن شود و [illegible] تخم [illegible] جهت
درد و [illegible] در رنج [illegible] نفع و آب [illegible] طلا کردن
خاصیت عجب دارد و امثال آن [illegible] خرفه و سرکه
و غیر آن طلا کردن مفید بود و موضع را در آب گرم لحظه داشتن
و [illegible] در آب نور و سرکه نهادن فی الحال درد ساکن شود و [illegible]
[illegible] طلا کردن نافع است جهت گزیدگی مار و عقرب [illegible]
[illegible] و برگ توت کوفته و پخته و بر روغن [illegible] بر نهند و [illegible]
[illegible] همان [illegible] و سیر کوفته [illegible]
درد و [illegible] جهت گزیدگی مردم گزیده نظر [illegible] نفس را [illegible]
درد [illegible] کرفته بر کف [illegible] نهادم گفتم [illegible]
دهان [illegible] مرتبه [illegible] فی الحال [illegible]
[illegible] و آب [illegible] از چشم او آمده شفا یافت اگر [illegible]
[illegible] غیر [illegible] کوفته چون [illegible] اگر [illegible]
[illegible] جهت [illegible] گویند که مار و عقرب گزیده
[illegible] شود اگر کسی را گوش کردم گزیده گوید که [illegible]

دیگر آب نمک [illegible] تا نرم شود [illegible] مجرب

روغن خردل طلا کردن [illegible] جهت نقرس مجرب طلای خردل [illegible]

رفع ثالیل و بردن گوشت زیادتی و [illegible] ورم [illegible] مجرب

پیلجوش و تخم خطمی [illegible] با سرکه [illegible] جهت ورم [illegible] مجرب

سرگین خطاف با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب [illegible]

جوهر [illegible] جهت درد چشم مجرب

خوردن سرکه [illegible] جهت صرع مجرب [illegible] مغز سر مرغ

بدون نمک جهت [illegible] که [illegible] باشد

مجرب شاخ و برگ خرزه که [illegible] باشند [illegible] جهت درد

و جمع [illegible] مجرب [illegible] مجرب

[illegible] با شراب جهت [illegible] مجرب و خوردن [illegible]

[illegible] جهت [illegible] چشم مجرب سرگین [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و قولنج [illegible] مجرب [illegible]

در آفتاب [illegible] باشند جهت [illegible] مجرب

بادیان [illegible] جهت [illegible] مجرب

نقرس

[illegible] چشم

صرع

[illegible]

[illegible] چشم

قولنج [illegible]

اگر خواهی [illegible] دختر [illegible] اگر [illegible]

نهد فرزند پسر بود و اگر پای چپ پیش نهد دختر باشد اگر شیر زن [illegible]

[illegible] اگر ته آب رود پسر و اگر روی آب ایستد دختر باشد اگر [illegible]

[illegible] پسر بود و اگر چپ [illegible] دختر باشد اگر [illegible]

[illegible] پسر و اگر سیاه باشد دختر اگر زن [illegible] و خندان باشد

فرزند دختر است [illegible]

هر مرغ [illegible] تا [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible] همه [illegible] باشند

[illegible]

[illegible]

[illegible] رویه [illegible] اگر خواهی [illegible]

چشم [illegible] چشم [illegible] آب [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

دیگر دل و زبان زاغ سیاه را در روغن دو ده گیرند و در چشم کشند
در نظر مردم غایب شوند و دفینه‌ها در زمین باشد ظاهر و در آید دیگر دل
و زبان زاغ سیاه در روغن کنجد بریان کند و خشک کرده با [illegible] سایند
و در چشم کشد و هر که [illegible] بر چشم نهد هر گنجی که باشد
در چشم رو نماید قرباقی الاسنان در کیف [illegible] قدما مجرب
مجرب است در تسکین درد دندان زنجبیل و قرنفل [illegible] حب سیر
افیون [illegible] را بر دندان درد ناک [illegible] بگذارند [illegible]
تنقیه الکلام این ادویه را [illegible] در مصاف [illegible] سازند [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] و آنچه در تسکین درد دندان
تجربه بکر رسیده [illegible] هر گاه در [illegible]
[illegible] باشند [illegible] هر گاه [illegible] در گلاب بجوشانند
و در دهن حلقه کند در حال [illegible] دیگر [illegible] که
[illegible] باشند [illegible] روز [illegible] بخورند [illegible] مجرب
[illegible] کردن [illegible] در [illegible]
[illegible] بسر [illegible]
صرع [illegible] قضیب [illegible]

درد دندان

کرم دندان

صرع

[illegible] قضیب

دیگر

کحل قوی در مناخرین [illegible] حدقه [illegible]
و نزول آب [illegible] مجرب [illegible] بجهت
و بجهت [illegible] ۲۰ مثقال توتیای کرمانی محلول [illegible]
که [illegible] و [illegible] که [illegible] صاف [illegible] کرده
خشک کنند و [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] خشک کنند
پس [illegible] کرده [illegible] دیگر
اصفر در قطع دمعه و نزول [illegible] عفران
کحل [illegible] هر یک ۳ جو و افیون ۲ [illegible] توتیا
[illegible] توتیای [illegible] کنند
و با آب [illegible] مرود القاطع [illegible] ال [illegible] سدل
[illegible] و دفع [illegible] و تقویت بصر و دفع نزول مجرب
[illegible] سرمه [illegible] که هر دو را [illegible] کرده
[illegible] آب [illegible] سوزد
[illegible] خشک کند شیاف [illegible] نزول [illegible]

وحکه و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب است توتیا
با آب باریک پرورده ۲ درم کتیرا اول شسته انزروت کهربا
چوبه زرد حضض نشا هر یک درم سفید آب قلعی هلیله زرد دانه دار
۳ درم افیون ربع درم شیاف مرارات جهة نزول و قروح
و غشا و رطوبت معتاد و جرب و سبل مفید است که در [illegible] کند
اقلیمیای محرق حجر عرب بسد لؤلؤ هندی فلفل سفید نمک ۵ درم سفید آب
قلعی زنگ مسحوق روغن گاو نشر بکند ۱۲ قرار دهند بسیار تا باشند
روغن آجر افیون از هر یک ۵ زهره کفتار زهره ماهی شبوط
زهره لبلاب بکند با زهره ماهیانه و عقاب و کاو و خروس و کرک
عرب و باز یکدانگ سنج عنا [illegible] باید ضروری
شبوط و دانگ است [illegible] مرارات [illegible] و باید آب
زرد نابینه الکحل [illegible] شیافه جلا جهة ضعف بصر و جرب است
مجرب ذرور [illegible] مرارات بصر و جهة بردن آب و جلاوت
[illegible] ۲ درم توتیای کرمانی مغسول را با آب [illegible] تازه
که نشانده صاف [illegible] باشند خشک نمایند با [illegible]

پیران

با میران بکر ۲ توتار زعفران حضض کتیرا صمغ عربی انزروت محرق
زنگار قلیمیای [illegible] بکند [illegible] درم مخلوط نمایند با آب زرد تازه
سرشته شیاف سازند شیاف اصفر جهة ابتدای نزول آب و غشاوه
و [illegible] لعاب و دمعه بارده و جرب و سبل و امثال آن
انزروت شسته و [illegible] بوره ارمنی سفید زاج سرخ
زعفران [illegible] با آب [illegible] شند و شیاف سازند طبیخ نخود با بار
صبر یک درهم با آب [illegible] کرم معده مجرب [illegible]
جهة لدغ عقرب [illegible] مجرب
زاج زرد و جوز [illegible] چون [illegible] مرطوب نمایند
موی سفید [illegible] سیاه [illegible] آید [illegible] با آب [illegible] سفید
[illegible] و [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] شند جهة [illegible]
مجرب [illegible] مویز با صبر جهة [illegible] مجرب [illegible]
سرخ را با بول حمار [illegible] با آب [illegible] تازه [illegible]
[illegible] موی جهة [illegible] آن مجرب [illegible]
[illegible]
[illegible] جهة حدت بصر [illegible] و دمعه و سبل [illegible] مجرب

کرم معده

لدغ عقرب

سیاه موی

سرخه

رویانیدن موی

حدت بصر

زیبق را با چربی کشته در لقمه مالیده رفع قمل مجرب
سیر یا سیر و برگ او را با آنچه در آب و سرکه طبخ نمایند
با مجرا نمود پس با روغن کنجد کوبیده تا ... شوند و ثفل را از موی ...
و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن و دراز کردن و حفظ
سقوط موی مجرب طلای آب به که گرم کرده باشند
جهة دفع تشنج و سوء القنیه مجرب مربا کرده به در آتش
بعد از که ریش سرخ شود جهة قطع اسهال مزمن مجرب ضماد
از آب نیم گرم چغندر با بوره ارمنی جهة تشنج ... با ...
مجرب طلای سوخته پوست ... با ... روغن ... و یا
... جهة رویانیدن موی دایم مجرب
ضماد کاسه سوخته لاک پشت با روغن مرغ و روغن گل
و روغن کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب سماق
نیم کوب با زیره جهة دفع ... مجرب خوردن
کنجد با شراب جهة ... و ... شکر و ...
... آن ... ولطف ... تا ...
فربه کردن بدن مجرب یک وقیه روغن با ...
شکر خوردن جهة ... مجرب ...

...

در منفعت تنباکو بدانکه از روی قیاس و تجربه و قواعد کلیه
است ... به سبب حدت رایحه و ... نفوذ به دماغ ...
طعم تنباکو حار و یابس است و قیاس مقتضی آنست که در اول درجه سیم
باشد باعتبار ظهور سمیت که در ... و ... از آن ...
که موجب احداث حرارت و تسخین دماغ و تذویب بلاغم
لزجه فاسده غلیظه است چون اخلاط لزجه ... سیلان
نموده در اجواف و اوعیه و مجاری بدن بعضی ... بعضی ...
... ... شده ... اکرم ... الکلمة
اذا لم یوجد ولا ینبغی ... تنقیه دماغ از فضول بارده ...
تسخین دماغ علت قوت حرارت غریزی و قوت حرارت
در بیان اخلاط غلیظه ... چون مولد فاسده مستعد ...
طبیعت ناممکن در دفع آن عاجز شده باشد ... دفع ...
... بطریق تنقیه دماغ از فضول بارده بظهور آید ... از ...
... امراض بارده و ظهور امراض ... ایمن گردد ... اوقات
... امراض مذکور کنند ... که ... خواص تنباکو است

و منافع بسیار صحت آن بتجربه و در امراض حاره بلکه در بعضی امزجه نیز مضر است
چنانکه هر گاه طبیعت مریض رغبت بکشیدن غلیان کند مفهوم شود
که صحت حاصل است و دفع نسیج کاذب می‌کند بجذب رطوبات
بطریق فم اشتهای آورد و سبب ازاله بلغم و درد سرها و بادهای
سرد و عبور در طلوع بسیار حافظات است بسبب تسخین دماغ که
مذکور شد یکی از سموم را هم نافع باشد از مضرت لیکن
الّا آنچه از دود متعفن است دفع آن لازم است و آن خود هوا را تکثیف
بکیفیت سمی مینماید و آن دفع مضرت اهویه سمیه کند
چنانکه معتادین ادویه سمیه را سموم مضرت نمی‌کند معلوم شد
که قبل از ظهور تنباکو وبا و طاعون در اکثر بلاد بعد از چند گاه واقع
میشد و امسال در سنه الف و ثلاثین و ثلاث است ۱۰۳۹ نه سال است
که داعی از خواطر است که وبا و طاعون در اکثر بلاد نشنیده
حضور در ایران صانها الله عن الحدثان و بشر گمان کثیر این است
که بسبب مداومت تنباکو مردمان از وبا و طاعون خارج شود
حضور در اکثر اوقات علامات متعفن در هوا مشاهده شده

از فرار

از فرار نمودن جانوران از کهنه لحس و غیره تأثیرات ریحی و بادهای
ورشا نفع تنباکو آنکه دلگیری و غم و اندوه را زایل میکند و دفع
کسالت مینماید و قوی را کامل میسازد چنانچه کدورت فکر و رنج صحبت
و مطالعه و مشقت طبع بکشیدن آن زایل است و منبسط می‌گردد
و در اورام ریحی و سوء القنیه و استسقا ضماد کردن و طلا نمودن
نافع است بسبب تحلیل و تفتیح نفخ معده و رحم و ریاح را تحلیل می‌کند
و ادرار بول می‌آورد و قولنج ریحی و امتلا را دفع می‌کند تو جهی
که از آن و در ملک هند قطع از برگ تنباکو را با برگ تنبول
نموده میخورند و میگویند که تقویت معده می‌کند و اشتهای طعام
می‌آورد و ضیق نفس را برطرف می‌کند زیرا که ضیق النفس را
نافع است که دفع بلغم و لزوجت آن و تقویت معده و اشتها
بلغم از و لیدار است و کرم دندان را می‌کشد و استحکام دندان
مینماید و تعفن و بوی کل آن را برطرف می‌کند و خاکستر او را
بر قروح خسته و ناصور و در رو کهنه نافع است حتی جراحت
چهار پایان را صلاح می‌آورد و مجرب است و آنکه توختن گو را

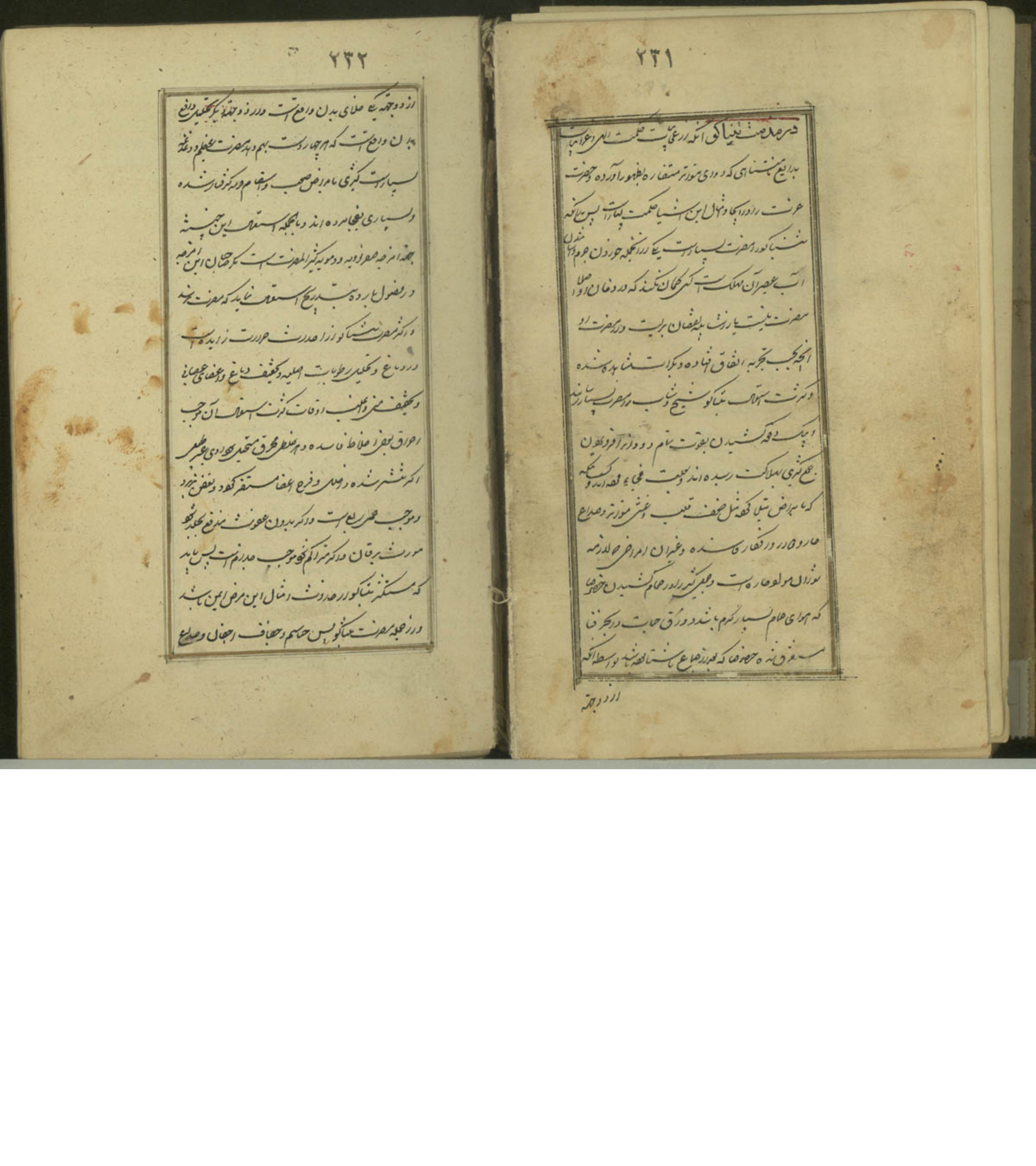
با آب دهان خمیر کرده بر جراحات تازه گذارند خون آمدن را
رطرف کند و جراحت را التیام می‌نماید و بخور آن بواسیر
و اورام و استرخای مقعد را نافع و مجرب است و در امراض بارده
و امراضی که تنباکو را در دفع مواد و ازاله اسباب آن دخل است
مثل زکام و نزله و صداع بارد بلغمیه و اوجاع اسنان و دوی و طنین
و در غلبه اوقات تنباکو ازاله بلغم و حدت و قوت نامیه
کند و نیز اکه ازاله بلغم موجب [illegible] است و با تکلیه تنباکو
در امراض و اسنان و بلدان بارده [illegible] شده است و به تسلیح مزاج
و منع تحقیق سکان جزایر و سواحل و مترددین بکار و در منافع تنباکو
دفع بواسیر و دفع اسهال [illegible] و تسکین اوجاع ادراک [illegible]
و الطرش [illegible] خورده‌اند که چون نافع تنباکو بواسیر را
بطریق اماله است و اسهال را از جهت تفتح سده تنباکو
بقوت حرارت که در [illegible] تفتیح سده است اما تسکین
اوجاع بسبب ذبال و سیلان مواد است و در [illegible]
با این دو حصر نافع است و طلا و ضماد آن مفید است و در منافع تنباکو
دفع

دفع قولنج ریحی است بسبب تحلیل در وست و در بعض مراض [illegible]
می‌کند خصوصا با [illegible] و تنبیهن آن جمع نیز [illegible] صبح با تنباکو
نمی‌کشند شاید [illegible] حاجت بکشند و در منافع تنباکو تقویت معده
بارده است [illegible] کشیدن و هم بخوردن اما خوردن آن بقدر قلیل
باید خورد به تدریج عادت شود و مضرت نکند و هضم اغذیه غلیظه
عسرت الانهضام می‌کند چه سهولت انهضام غذا التقویه
حرارت غریزیست و قویست که بر قوت معده غالب شود
رفع عمل آن کما ینبغی ظاهر شود اگر چیزی در آن شود که دفع قوت
عرضیه آن می‌کند و تنباکو در معده احداث حرارت
کرده قوت هاضمه را زیاده کند و باعث انهضام اغذیه غلیظه
شود و در منافع آن حرب و علت بسبب تحلیل رطوبات
فضلیه بواقیه مجرب و حکایت کرده‌اند که [illegible] تنباکو حرب در زوال
مردم بسیار [illegible] که استعمال حرب [illegible] و اله داعی
می‌آید [illegible] تنباکو شایع شد بسیار کم شد [illegible]
کم است و حرکت در [illegible] قیاس [illegible] الی آن [illegible]

است نافع و مجرب است و اگر برگ قلیان را بر لدغ عقرب بپاشند
و آتش سوزان افکنده درد و نفع عظیم دهد و آنچه بتجربه و قیاس ثابت گشت
معلوم شده تنباکو در امزجه مرطوبین و در زمان شتا نفع نیز
رسانند عین رطوبت نابت نافع است که اکثر رطوبات
زاید و فضلات ردیه در زمان این ابدان بسیار
بهم رسد و در دلایل سابقه بوضوح پیوسته که تنباکو مزیل
رطوبات و مسیل اخلاط است باید که سمان و سمینین
از و انتفاع بسیار یافته خفت و نشاط و انبساط عظیم در یابند و کاهل
و تراهل که لازمه رطوبات امزجه مذکوره است بالکلیه مرتفع شود
و استعمال تنباکو بعد از برشت دل و فواکه رطبه کثیر المنافع است
زیرا که فواکه رطبه به رطوبت ثانیه و در رطوبات ذاتیه
تیز بید و در فم معده بپیماید و معده را ضعیف گرداند و نفخ
معده و امعا پدید آورد و گاهی جمیع بزرگ را از اقصای حلق
و قصبه ریه ملتصق شده به تنحنح و سرفه دفع نشود مجرد استعمال
تنباکو بسهولت دفع شود و دلیل اینهم اذیه و عذب بلغم است

و استعمال

و استعمال تنباکو در تیمارات و مجامعین و مجنون بسیار نافع است
خصوصا افیونی کوکناری و فلونیا را سبب سرعت تحلیل
دواهای جنین دو دوا در معده دیرتر تاثیر کنند قوت این صنف گرد
بنابرین استعمال آن در امزجه این طایفه انبساط و نشاط
به اندازه از حد آورد و آن موجب حرص و رغبت ایشان
بخود اکله این فرقه را کشیدن تا تازه شوق بیشتر متعلق گرد مرتبه
که لمحه طاقت مفارقت از آن ندارند و که درهم خان کرها را در بند
که مردن را حتی ترک آن را حتی ندانند سخن مشهور است اینها که
عفیان می کشند بچه مدح از خواب بیدار میشوند و سقوط قوی
بحجه آن دفع از آن باید و غطه آورد و در دفع بلغم و صرع
و فالج و استرخا و امراض بارده دماغ را نافع است و در
شانع بسیار و منفعت بیشمار است که روز بروز ظاهر میشود
که شاعر در تعریف آن گفته — تنباکو کار زاب انگور کند
اغفار دولت را ز بدن دور کند — دشمن غم اندوه بدل آید
مانند شراو علاج با صور کند والله اعلم بحقایق الامور



در مضرت تنباکو آنکه از عجایب حکمت الهی و غرایب
بدایع نامتناهی که در وادی منور تر [illegible] ره بظهور آورده و مضرت
[illegible] این اشیا حکمت [illegible] پس آنکه
تنباکو را مضرت بسیار است یکی از آنجمله خوردن [illegible]
آب عصاره آن مهلک است اکثری گمان کنند که در دفع [illegible]
مضرت [illegible] برابر است و از مضرت او
آنچه بحسب تجربه اتفاق نهاده و مکرر [illegible] شده
و کثرت استعمال تنباکو شیخ و شاب را مضرت بسیار رسانیده
و بسیار [illegible] کشیدن بقوت تمام دود را فرو بردن
[illegible] رسیده اند [illegible]
که با مراض [illegible] ضعف [illegible] و صداع
[illegible] شده و غیر آن امراض [illegible]
[illegible] کشیدن [illegible]
که هوای حمام بسیار گرم باشد [illegible]
[illegible]

از دو جهة یکی خلای بدن واقع است و از دو جهة دیگر تحلیل و دفع
بدان واقع است که هر چهار [illegible] بهم دهد مضرت عظیم و دماغ
بسیار است اکثری تا امراض صعب و اسقام مزمنه گرفتار شده
و بسیاری بعضا مرده اند و بالجمله استعمال این حشیشه
بجهة امزجه صفراویه و دمویه کثیر المضرت است تا احتمال این امزجه
و فصول بارده بتدریج استعمال نماید که مضرت نرسد
و اکثر مضرت تنباکو از احداث حرارت زایده است
در دماغ و تحلیل رطوبات اصلیه و تجفیف دماغ و اعضای عصبانی
و تجفیف منی و بعضی اوقات کثرت استعمال آن موجب
احتراق بعضی اخلاط شده و هر خلطی محترق [illegible]
اکثر منتشر شده [illegible] و فرج اعضا مستقر گردد و بعضی [illegible]
موجب [illegible] است و اگر بیرون عروق [illegible] بجلد نفوذ
مورث یرقان و اگر [illegible] موجب جذام است پس باید
که مستعمل تنباکو از حدوث امثال این مرض ایمن نباشد
و از جمله مضرت تنباکو یبس حاسه و جفاف [illegible] و صداع

حاره و تشنگی مفرط است زیرا که حرارت موجب
تحلیل رطوبات و تجفیف دماغ است و یبس و جفاف
دماغ موجب امراض مذکوره لازم نیست که این مضرتها
دران واقع شود بلکه بتدریج ممکن است و در مجموع مضرتهای
تنباکو ضعف لثه صفراویه المزاج است و ضعف
قوت باصره و ضعف معده و گاه باشد که بسکته
غشی منجر عارض شود و گاه منجر بهلاکت گردد و بعضی
اوقات مولد سده بسبب ممانعت دخان تنباکو
و تحریک و تهیج که لازمه است مرتبه حرکت و حرارت
سده گشته [illegible] تشبیه بسم کرده اند حفظ الله که گرانی
در بخاری بدرنگ صاحب امزجه صفراویه و دمویه را
اصلا استعمال آن مناسب نباشد و هم چنین در
امزجه نحول و بلدان حاره ارتکاب آن اکثر الضرر است
چون مذکور شد که تنباکو مجفف حرارت است
مدبب بلغم و محرک و مهیج اخلاط پس در امور مذکوره

مضرت

مضرت [illegible] ممکن و در بعضی امزجه کثرت استعمال تنباکو صورت
خونریزی حلق و قصبه ریه شده و مودی بسل گردد زیرا که
تنباکو آنچه بقوت حرارت دود آن محفه بسیلان در اراده
اگر بلغم مالح است بقصبه ریه ریخته شود هرچند طبیعت
مدافعت آن را دفع کند اما در هر وقت اثری از خلط
دران بماند تا بمرور ایام قدری معتدبه از آن بهم رسد
و موجب قرحه گردد و اگر بلغم عفن باشد نخجره و حلقوم
و منصب شود و خونریزی حلق احداث کند چنانکه مذکور
گشت اول بردی بسل شود و ثانی تجربة الصوت هر چند
بهار حرارت تنباکو موجب [illegible] از مرکز اعتدال
سوایت [illegible] است و نسبت بامزجه و اسنان
تکبد و بلدان متفاوت مثلا مضرت آن در امزجه
شبان اکثر است و در امزجه کهول و شیوخ اقل
و هم چنین [illegible] و کهول [illegible] را در فصول

و بلدان بارده انفع است و از باب امزجه بارده در جمیع اما کسی
از فصول و ازمنه آن حالی از نفع نیست اگرچه کثیرش مضر است
که تنباکو در امزجه [illegible] باشد از [illegible] اما این کلیه نیست
چه خواص امزجه مختلف است هرچند مزاج نوعی [illegible] باشد
باشد [illegible] بود در [illegible] مزاج شخص حرارت [illegible] باشند
اما حواصل [illegible] از آن اسباب و حیثیت چه در علت اوست
سبب استعمال چنین شخص [illegible] قبل از جماع و بعد از آن [illegible] و
که موجب خطر عظیم است و بدیهی است که در امزجه حاره
طبعت بکشیدن تنباکو علت نمایند بلکه از بوی
آن متضرر و متاذی و متنفر میباشند و بعضی در ابتدا استعمال کردن
مضرت بیشتری کند از عدم اکثر ضرر میرسانند والله اعلم بحقایق
الامور اما در اصلاح تنباکو و دفع مضرت آن اما
بتدریج استعمال و عادت کردن مانع اکثر این
مضرت [illegible] اصلاح آن [illegible] خوردن اغذیه بارده
و رطبه در فصول و بلدان حاره مثل آب الو [illegible] و دوغ [illegible]

و خیار

و خیار و هندوانه و ریباس مزاج از شیر گاو و مرطبات
تبرید و کرم کدو آب سیب و در ظرف اکشیدن
و قدری در قلیان [illegible] آب را تازه سازند و یخ در ظرف
و در آن ریزند و [illegible] اکثر ضعف قلب عارض شده باشد
[illegible] گل [illegible] و تخم گشنیز [illegible] و اگر غشی و کرب عارض
شود [illegible] آب سرد و گلاب [illegible] مفرحات بارده [illegible]
و دوای المسک سرد و [illegible] کشیدن گلاب و عرق
بیدمشک با یخ سرد که و شربت ترنج و شربت لیمو [illegible]
با یخ دادن در حمام معتدل نشستن [illegible] صندل
و سرکه و گلاب و روغن [illegible] بنفشه [illegible] روغن کدو
و سعوط کدو [illegible] که در روغن گل و بنفشه [illegible]
و [illegible] نافع است و در [illegible] آوردن و خوف [illegible]
[illegible] بنفشه و شیره بادام نافع است و باید دانست
که بهترین تنباکو آنست که زرد رنگ و خوشبو و خوش
طعم باشد [illegible] که رنگ [illegible] داشته باشد

بهتر است که شربت نقود داشته باشند و جمعی کثیر را استعمال آنها کو
اطبا را رأیست به نهایت می کند و لذت تمام دارد والسلام علی من اتبع الهدی

در حقیقت حال چای در حقیقت چای بتجربه و قیاس
مفهوم و معلوم اکثر اطبا شده و حکم بر حرارت و رطوبت آن
کرده اند اما دغدغه در میان در رطوبت آن است با اینکه طبع
درجه اول است که با اعتدال قریب است و رطوبت آن زیاده
بر حرارت است بقول اکثر بنابرین اکثر اوقات چای را
با ادویه یابسه حاره طبخ نموده استعمال کنند زیرا که حرارت
و یبوست توابل حاره کسر رطوبت و تقویت حرارت
چای نماید و در ورود تسخین و تقویت معده و هضم طعام
و تقویت قوی کرده اند و حرارت غریزی را قوت دهد
و رطوبات سطح معده را بدو بان در ورود آورده دفع کند و آن
ادویه را که اصلاح مزاج چای می کند مثل قرنفل و هیل و دارچینی
و بادیان خطائی و فلفل و زنجبیل و عود است و اگر قدری مشک
یا عنبر داخل باید تقویت دل و دماغ کند خواه این ادویه را

داخل

داخل نمایند و خواه مجموعه را و خواه بعض کند مناسبت
با طبایع و امزجه و فصول و ازمان چه در اکثر مشایخ بلغمیه تسخین
بیشتر ضرور است و در فصول و بلدان بارده احتیاج مزاج
زیاده است اما در امزجه و فصول و بلدان حاره احتیاج
به تسخین کمتر است بلکه احتیاج به تعدیل و تقویت لازم است
و در مثل این اوقات چای صرف اولی است زیرا که رطوبات
چای در مثال این اوقات دفع یبوست نموده مزاج را باعتدال
آورد و آنچه مذکور شد در مزاجهای صحیحه جمله است زیرا که
هر گاه کیفیتی از کیفیات اربعه در مزاجی از امزجه غالب شود
استرداد آن بر حذر لازم است بنابر کلیه طبا که گویند
علاج مرض بضد است طبیب باید که از قواعد کلیه و ضوابط علاجیه
قدم بیرون ننهد چنانچه اگر در مزاج امراض رطوبت غالب باشند
از ادویه مذکوره اقوی استعمال کنند و اگر حرارت
غالب باشد با برودت مخلوط باشد و طبیب حاذق را
که در وقت تداوی مراعات چند شرط کند از مثل سن و مزاج

و علامت ضعف معده و صحت و غیره ما بجمله باید که امور مذکوره
در نظر باشد شروع در معالجه نمایند و کوشیده باشند که
که در تقویت معده و تسخین آن داروئیه بلغم شده چای را
دخل عظیم است چنانکه اگر آثار غلبه بلغم ظاهر شده در معده و دماغ
باشد به دو نخود چای را با توابل که ادویه حاره لطیفه مذکوره باشد
جمع کرده استعمال نمایند تقویت حرارت غریزی کند و تقویت
حرارت [illegible] اصلاح مزاج معده کرده و چه بسا اعضا رئیسه معتدل
و ضعف معده از جهت حرارت غریزی است نه از شدت
برودت بود نه از غلبه رطوبت نه از کثرت حرارت
تعب و حرکات شاقه و وجوه های تقویت معده کند رفع امراض
معده نماید زیرا که چون معده تقویت اصلیه خود باز آید و در هضم
غذا کامل گردد و چون هضم تام و دفع فضول جمیع قوی کما ینبغی باز آید
و صحت کامل عارت [illegible] جمیع افعال بدن به ترتیب طبیعی [illegible]
و بعضا اوقات شرب چای [illegible] بدان [illegible]
زیاد می‌شود اند بود قبل از غذا و بعد از غذا و [illegible] غذا را اصل

از معده

از غذا الکی خارج کند که در معده اخلاط فاسده و لزجه ردیه نباشد
ما در طعام اتفاق نفخ یا بخار از معده متولد شده و بعد از طعام گرسنگی
معده را وقت در [illegible] باشد در هضم طعام چه معده که [illegible] باشد بر هضم
طعام احتیاج معاون دارد و چون [illegible] طعام [illegible]
اکنون خلاصه احوال شرب چای را اظهار می‌نماید بدانکه چون اوقات
چای بر سه قسم احوال شرب آن نیز بر سه قسم است
حار و تر و بارد و خشک یا ثالث [illegible] بر مقدار منفعت هر یک از
منحرف [illegible] تسخین افزون را اکثر اعتبار [illegible] بدانکه چای
در امزجه حاره و ضعف [illegible] حاره [illegible] باشد [illegible]
به ترتیب [illegible] یا ادویه حاره و اکثر [illegible] مزاج و بعد تعب
بارد باشد حار لایق بود که با ادویه مذکوره طبخ نمایند و با نبات
و قند و عسل شیرین کرده آشامند اما در مزاج و فصل و بلد حار شیرین
مناسب نیست مگر آنکه [illegible] صفرا می‌کند و موجب صداع [illegible]
صفراوی [illegible] که با ادویه حاره باشد و شیرین کرده بعد از طعام
مناسب نیست مگر آنکه سرعت نفوذ [illegible] بعد از هضم تام

نیافته و عروق پر و مضرت می‌رساند و سده بهم می‌رسد و گاه باشد
که بعد از غذای غلیظ آن غذا را زایل کند و بدین سبب گرداند
و مضرت عظیم بهم رساند اما اگر عطش کاذب بعد از غذا عارض شود
اندک شربتی چای متعارف بقدری که هضم را مدد کند و بعد از آن چای
بیاشامند بهتر است اگرچه چای شیرین در این حالت رفع تشنگی
کاذب می‌کند اما مضرتی که مذکور شد ممکن است بالجمله فواید
عمده که در چای موجود است تقویت قوت معده کند و سطح معده را
از فضول [illegible] غلیظه و [illegible] پاک کند چون آب [illegible] تر
صرف کند [illegible] که در کتب طب و غیره مذکور است مجمع باید چای که بعوض
معده است و [illegible] که معرفت او [illegible]
بیاید دانست [illegible] اگر دماغ [illegible] زاید [illegible] چون چای
[illegible] مذکور [illegible] [illegible] اخلاط فاسده [illegible]
و خفت [illegible] که در دماغ او پدید آید و قوی دماغیه بغایت
قوی کند و [illegible] قلیله الحرارت کثیر المنفعت [illegible]
[illegible] کثیر الحرارت قلیل المنفعت [illegible]

کثیر

نیز ابتلا خفقان [illegible] چای [illegible] چوب و ماهی [illegible]
از عفونت [illegible] که موجب [illegible] اگر [illegible] دور را
با عماق بدن متوسط [illegible] و اکثر اوقات [illegible]
این قسم [illegible] چای [illegible] معده است [illegible]
[illegible] رطوبت اما [illegible] آن [illegible] که چای را در این
[illegible] که اجتماع آن با [illegible] موجب [illegible]

در امتزاج چای با ادویه مقوی و [illegible] و غیره بدانکه
در [illegible] که اکثر [illegible] ممزوج کرده طبخ نمایند
[illegible] که چای گرم [illegible]
[illegible] طبخ شود [illegible] اعتدال [illegible] و اعتدال قوی [illegible]
[illegible] و اگر چای را [illegible]
[illegible] چای که [illegible] در آب چای ریخته دوباره [illegible]
[illegible] آید و با عسل و شکر [illegible] ممزوج کرده
[illegible] طبخ داده [illegible] قوت باه [illegible]

و تسکین حکه و دفع عطش و نزال یا شبیه الطراث و اگر مراد
باشد رنگین و درهمی و داخل کند هر کسی جزو نافع است و اگر مراد جماع
مرتبع مذکوره استعمال کند بدارک ضعف جماع کند و اگر مراد جماع
بارومت آن کند و تقویت معده و محفوظ ... عظیم دارد
و شارب آن همیشه از عرف ... باشد ... که از لطایف خوارج
که حق تعالی در چای ودیعت نهاده که با هر دوائی که جمع شود خاصیت آن را
قوی گرداند مثلا اگر با مسهلات مطبوخ بنوشند اسهال کند و اگر با قابض
امتزاج دهند قبض کند و اگر با مقویات معده ممزوج نمایند تقویت معده نماید
و علی هذا القیاس و اگر چای را با ترید بعض ... جوشانیده
تجرع کنند ... فاسد را دفع کند و اگر با نفه و ... و ...
و خطمی و بابونه و بنفشه یک جا جوشیده ... و شکر خام ... کل
اضافه کرده نیم گرم حقنه کنند ... فضول ... روده ... نماید
و مطبوخ ... را پاک گرداند و اگر ... اکسیر ... طبخ نموده
... باشد ... بدن را اسهال ... و چون ...

در جماع مجرب یا دفع ضربه ... اضافه نمایند نهایت سریع الاثر است
و عظیم المنفعه و صاحب ... قوی ... سریع ... و جهت ... ل
در کام و دفع خوف هر گاه ... چای که ...
نهایت نافع باشد و ... مصدر ... تریاق ... اول کنند
و پیاله چای بر سر آن تجرع نماید تسکین ... از آن الله تعالی و چون چای را
با تره ... یا به ... جوشانیده بنوشند و ... که از کار
متقاعد باشند نافع بود و چون با زنجبیل و خولنجان و ... ان
و تحفه ... جوشانیده صاف کرده بنوشند ... قاطع
... و رگ ... را نافع باشد اما اولی آنکه در ...
... اغذیه ... سوزاک ...
کنند فالوده که از چای ترتیب دهند که نهایت غذای لطیف
خفیف سریع النفوذ ... و قوی است صفت آن ... ل
چای را ... مثقال جوشانیده صاف کرده ... مثقال
... در آب آن جوشانیده ...
با عبارت ... شیراز ... شوند

که لوازم آن بوده و وقت حاجت تناول کند اگر ضعف المعده جلی
القوه که ارودر و زود تقویت آید و جای را در دفع قولنج و مغص
و در مبتلای و نفخ و قراقر و نفخ در حوالی ما و معده تولد کند از
اگر با سوطیر او تریاق و سلافه یا تر و ولیطوس با نعنع کرده از غصص المعده است

در بیان خواص و منافع قهوه بدانکه قهوه در نزد اطبا بارد یابس
و سطبه اگر است که برودت آن در درجه ثانیه است و قشر آن بیش
از بیشت و فعل قهوه در بدن تجفیف اعضاست مخصوص دماغ را و سهر
مفرط آورده و تجفیف منی لازمه اوست و در امزجه بارده یابسه
ممسک است مطلقا قطع شهوت کند و در ادرار بول ها ید و حرقة البول را
نافع است و حبس البول را نافع باید و غذا هضم را دارد که بآن سد جوع میکند
و کرسنگی را دفع نماید و تشنگی را برطرف می کند و مقوی دماغ است
و معتادین ترک قهوه را دستور است و در جمله منافع آن است
چه از طایفه خود را از لذائذ جسمانیه مقطوع الذیل گرداند به نفی
خود را از طلب مزاحمه و ماکله و بی راحت و نوم یکبار مجرد و آزاد نشئه
الحق ما را حال منزه و از شبه النظر و زوال از قدرت کامله و نعمت شامله

خورد

شامه خود از باب لذت جسمانیه را نیز منافع و فواید آن محروم
نگردانیده زیرا که مشاهده ارباب تجارب معلوم و مفهوم شده
که معتادین قهوه از مضرت ایمن اند بلکه منافع کثیره در قهوه آن یافته اند
کنند زیرا که جماعه عرفا و اهل سلوک و ارباب عبادت روحانیه
از کثرت سهر در نیم شب منفعت کل است منتفع شوند و هم چنین اصحاب
عبادت جسمانیه نیز از فواید بدنیه و منافع جسمانیه بهره ور گردند
از قبیل تقویت معده و تلطیف رطوبات بلغمیه و اجتماع فضول
و احتقان حرارت غریزی نفعی عظیم در یابند زیرا که قهوه اگر
چه بارد است اما بالعرض تسخین کند بسبب اجتماع فضول و انسداد
مسام و احتقان حرارت و این جمله موجب تقویه معده است
و علت دوبان بلغم و تنقیه معده حاصل آید و از جمله خواص قهوه است
که اگر رباب از قهوه استعمال کنند است الخ و تقویت دماغ باشد
و کلفت و ماندگی را برطرف و جرم دو را سوخته صلابه کرده
بر جراحت و قروح عفنه ذرور کنند اندمال یابد و که صداع حفظ دودی
یا صداع که بسبب اسبابی حار عارض شده باشد زری مرده

معده دفع باد است واگر اندک آب نیم‌گرم داخل قهوه کرده تجرع نماید
و القولنج نیکو گرداند و از مرض حصبه و سودا کثیر النفع است جهت درد و
صداع است و بهترین قهوه آن باشد که از آن فرجه بود و دوپیه قبلی المعدن
باشد اما حرارت و رطوبت عرض نافع معده است و اند آمده
و بعضی گفته‌اند هر چند گرم و تر باشد از مبادی الحب است
بدانکه قشر قهوه در جمیع خواص نیکو است و از این اقوی است
جهت قبض و تجفیف و لطف رطوبات به قشر بهتر است
و در تابستان خوردن قهوه بهتر است و بعضی عادت کرده‌اند
که بعد از طعام استعمال می‌کنند منفعت نمی‌بخشد بحکم الماء بعد الطعام ردی
و بعضی اطبا رد داشته‌اند که قهوه هم مناسب نباشد چون
عادت شده منفع نباشد و باید مع کوه و بالجمله امر دلیل قهوه
نافع است زیرا که جمله لعلها را زایل کند و نقل و ملال دل را برد
و هر که در کام را دفع کند و قسم معده را از بلغم پاک نماید
و دعوت ... باید و صداع را نافع است و نیز بسیرا را
ببرد و گندی دهان را خوشبو کند والله اعلم

بابونه گاو چشم که جهة داء الثعلب مجرب حی العالم جهة
بهارت نمار او با آرد جو جهة قروح پشته بهاضل حاره و نافع از ف
الدم و زخمهای کهنه و سوختگی آتش نافعه و از ورم حاره چشم و اکرس
مجرب و طلای او جهة باد سرخ که بخز زده خون اکمولع را
نافع است جهة الم النقرس مجرب و برگ حنا سائیده او را
جهة سعفات مزمن مجرب و دانسته اند اثمد سرمه جهة ... و بزور ابله
و سرکین خوردن و شکر جهة عادة نزف مجرب و با حضض
و سماق جهة دمعه و جرب مجرب تو مجرب اکتحال آن جهة تحلیل
ورم نازل شده بی‌عدیل مغز خرگوش هر که مغز زور
هر روز لا جهة از مغز سر او را با دواد و قت شیر باره نمود
منع سفیدی موی کند مجرب سفید آب با شیر ممزوج
جهة ورم حار و مفاصل حار مجرب سیاه غنصل بیم سیر
او را با دو سیر روغن زیتون بجوشاند تا نیک نرم شود آن گاه
روغن را صاف نموده بر کف پاها مالند و کف پا را بر زمین
نگذارند و نگفته ... کند اعاده ... باید تا چشم ...
مجرب غنصل را با سیر کوبیده در حمام بر بهق بمالند

نزف ... بهرتی
بابونج
اسال ...
عاده نزف
جرب
نزول آب
سفیدی موی
ورم و مفاصل
بهق

ابیض از بیخ آن در رفع نمو زاید باد مجرب موردسفید با عفص
وعدس و کلسرخ و اقاقیا جهت تقویت غشاهای قهین مجرب
مورد سفید با آنکه نیمکوفته جوشانیده در روغن کنجد یا لوبیه کوبانیده
با روغن مالند جهت رویانیدن مو مجرب وچون بشمع تمکو
افضل ابریشم ابریشم سرخ ارغوانی خفته کرده با زاج
هر یک کرمی برسد بستن آن زبان رکبرد او خناق
جهت دفع علت با اما مجرب کنک را با شنمه و خرچوب
سوخته با لوبیه جهت فوز مجرب فرفیون آکرال سوخته توده
السان در دفع زیادتی آلکه مجرب بنجهرکشته
حبش در جهت دفع تب سرز مجرب انجیر با عسل مروج
عوده در تضعیب طلا باشند جهت بزرگ کردن قضیب مجرب
قضیب وجگه کاو کوهی در حب کرده با چو الله مقوی کردن
باره و هوام مجرب بادنجان در چون بهار ایجه
مضحک بنجو وصاف نموده آب آنرا با روغن بیتر ل
کوبانیده تا آبها سوخته نمود برص رنگ زنگ بدل
می آورد و در رفع آبله مجرب خفوش ذرد را در قفل
ر ونیه بندند و روز باران روغن جرب کنند

بارکمال

- عفص
- رویانیدن مو
- خناق
- رکعه
- تب سرز
- بزرگی قضیب
- قوت باه و…
- برص
- ثعلب

بادنجان زرد شده را جائی که جوف آن را از روغن تخم لدد
پرکرده و در تب بسکدرور در قرن و تنور کرم بکدارند
و روغن را از آن در آورده بمالند جهت دفع درد کوش مجرب
دهره با بنق جهت نزول آب با چشم عنبین وطرفه بکشند
رفع علت دستکین او را الکلف مجرب بنفشه قطونا
با آب دمن جهت دمل مجرب تاج خروس در انبار افزود
تخم آنرا چون کوبیده در کرطلی شیر جوشانیده شب
در آفتاب نکاه داشته بنوشند در سه روز باشیر جهت دفع حرقه
البول و بول الدم مجرب و تجربه درست نشانه است
ماد نجه باز با آرزد تخم تربع با روغن تازه جهت ورم مقعد و حکه
با روغن کرباک شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر مجرب ذکی
استر را با عفص کوبیده با روغن زیتون حون نشده در موی
بمالند جهت درد کول اوقات آن مجرب هفت عدد از
زر نعقه با قلای نعوب قبل از نوبه بلع نماید جهت تب ربع مجرب
حون تازه کاو با حرارت حمص مروج کوبیده جهت لغو و درد دنده ماهیان مجرب

- درد کوش
- نزول آب
- کلف
- دمل
- حرقة البول
- ورم مقعد و حکه
- بواسیر
- درد کول کافور
- تب ربع
- …

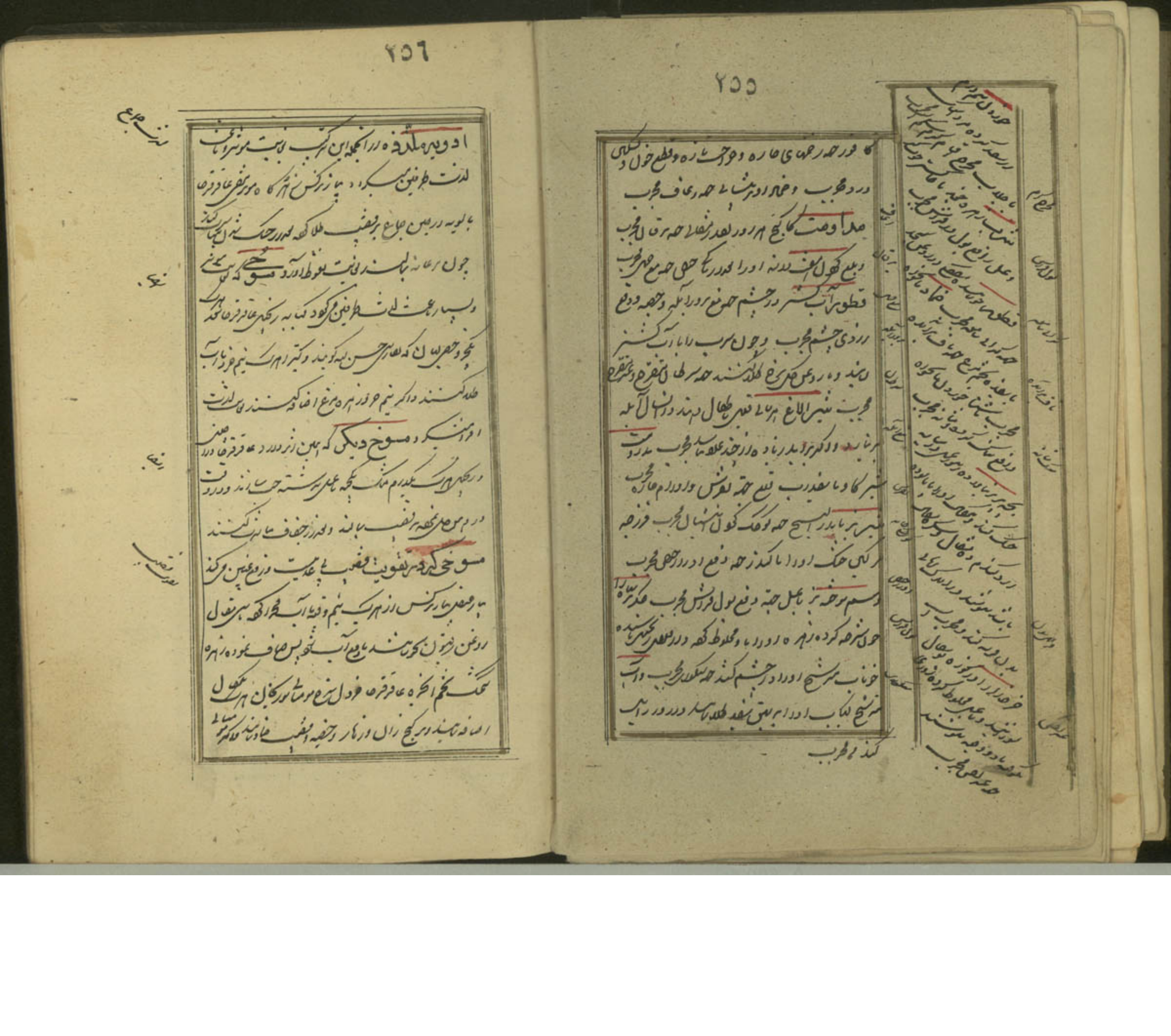
اکتحال زهره قرقاول و خون او رفع بیاض و نزول آب
و درد و ورم اجفان او جهت دفع قروح مجرب. آب طبیخ ریش
با حنظل قرنفل لنگ ریشه مجرب. آب سیب بیمار
و کوبیدن آن جهت غشی مجرب. طلای تیس روباه با پوست
برخنه لحم مرغ جهت داء الثعلب مجرب. لقاح ریش دندان
روباه جهت دفع درد کوش لک مجرب. آب گیاه کرکره
و ریش در سم رطل باید طلی در رفع سم قی ام بار با و لک دیوانه گزیده
مجرب. کج دار کنجشک جهت رفع ما برنج و اورام ملتهبه
مجرب. الصاق پوست ... عاله بر سر جهت ... مجرب
اشامیدن برنجه کردکان که با پوست ... بنده باشند
بعد ... جهت خون ... مجرب. طلای
تراشه چوب کردکان با سرکه جهت رفع کوش ... مجرب
اشامیدن روغن کردکان روزی ... با ... جهت درد ...
مجرب. حمل حجل ... جهت ... بر شکاف ... قبل
... باید رفع ... گردد و مجرب است

بخچ ... سرکه جهت ... مجرب. سوهان جهت
مفاصل ... سفید و ضماد ... با زعفران و تخم مرغ در تسکین
درد استخوان و تحلیل ... اورام مجرب. سیسنبر با عسل جهت گزیدن
عقرب و ... جهت گزیدن زنبور مجرب. ...
شادنج جهت رفع گوشت زیادی جراحت ... گوشت
مجرب. خرد شبت ... با زجاج و عسل جهت ...
... مجرب. اکتحال ... و شکر
... تخم مرغ ... جهت دفع ...
مجرب. ماء الشعیر با عناب و سپستان ... جهت ...
مجرب. قطور ... بعد ... و ... ومیل ...
جهت حرقة البول مجرب. شرب تخم ...
... مجرب. ...
... جهت ... البول مجرب. ...
در ... مفاصل ... جهت ... مجرب
... با بول ... جهت تحلیل ...
... و سرکه جهت ... و برص و ... مجرب

صابون حول را و مجرح خفی زنند و مرده و بدر [illegible] درین
امور مجرب اودیتیم رازفع تخمه و عفونت غذا و درس
[illegible] آن [illegible] ان را و قولنج نفخ و زحیری و بلغمی [illegible]
جهه قولنج سوداوی [illegible] مجرب اودیتیم را اما اگر [illegible] شده
با چهار وزن آب که [illegible] بمانند [illegible] جهه رفع حول
حول مجرب کماد [illegible] که [illegible] گرم کرده باشد جهه دفع
صلابت جمع [illegible] و قطع سیلان حول مجرب [illegible]
با [illegible] در روغن اقحوان [illegible] و در ظرف مس کرده [illegible]
درهم ۵۰ رطل [illegible] جهه دفع [illegible] چشم و نزول آب
مجرب ضفدع سبز را سوخته اکتحال آن جهه نزول آب
مجرب سعوط [illegible] با روغن [illegible] جهه لقوه مجرب
بخورات برگ سبز جهه قطع [illegible] مجرب
عسل با روغن زیتون جهه لقوه [illegible] مجرب و اکتحال او
با آب [illegible] جهه دمعه [illegible] مجرب [illegible] زراوند طویل اگر
[illegible] مجرب [illegible] موی [illegible] را
[illegible] در نقبه گوش بدارند در حال [illegible]
و مجرب است [illegible] جهه [illegible] مجربات است

[illegible]

قطور آب برگ تازه عوسج جهه [illegible] مجرب [illegible]
در روغن زیتون جهه مفاصل و استرخا و [illegible] مجرب
جلوس در طبیخ [illegible] جهه رفع عسر البول و [illegible]
مجرب [illegible] جهه [illegible] را بدل برگ [illegible]
جهه اوجاع سنگ مثانه مجرب و [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] و در [illegible] آتش [illegible]
در اوجاع سنگ مثانه مجرب [illegible] بخورند اکتحال
[illegible] مجربات است
سوختن [illegible] در قطع [illegible] مجرب فتیله [illegible]
یکطرف [illegible] آتش زده طرف دیگر [illegible] بگذارند
که [illegible] دماغ رسد [illegible] مجرب
استحال [illegible] با روغن زیتون [illegible]
[illegible] موی [illegible] مجربات است
باقلا [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible]
جهه [illegible] مجرب [illegible]



و امثال آن در مهره و مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث تقویت
آن میشود و چون سه درم مار [illegible] را که به [illegible] حل نموده
پس تا شیده و برده [illegible] آنچه طلا کنند عجیب الاثر است و چون
سرگین [illegible] اضافه نمایند و در [illegible]
در [illegible] خصیه [illegible] باشد صفت لعوقیه [illegible]
محبت نمایند باعث بغض و نفرت [illegible] می‌گردد و [illegible]
رفیون [illegible] زعفران محرق [illegible] زهره خرس [illegible]
[illegible] سرگین [illegible] سرگین کبوتر [illegible] و مرکب [illegible]
[illegible] طلا کنند اگر [illegible] باشد
که قدری از این ادویه [illegible] که [illegible]
کند باعث نفرت زن می‌گردد دیگر [illegible] اگر
[illegible] نمایند ادویه که باعث توسیع فرج گردد [illegible]
[illegible] بصل النصل [illegible]
[illegible] تخم [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]
در روغن زیتون با ادویه [illegible] خشک نمایند

و قدری زعفران در روغن [illegible] حمول [illegible]
صفت حمولی که چون زن حمول نماید [illegible] رحم او [illegible]
[illegible] باعث نفرت [illegible]
[illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] ادویه که باعث بدبوئی [illegible]
[illegible] تجربه رسیده است
جوز بوا [illegible] قرنفل [illegible] دارچینی [illegible]
[illegible] درم [illegible] سرشته حب کرده [illegible]
[illegible] پوست ترنج و مواد حاره
[illegible] خشک [illegible] و هرگاه خواهند حبوب
[illegible] قدری [illegible]
در علاج [illegible]
[illegible] سرشته فی الحب [illegible] ابن قره [illegible]
که چون [illegible]
[illegible] عرق جبین و قطره خون [illegible]

در محبت بغلامان گوید دیگر دستور در تحفه از مجربات شمرده که چون تخم [illegible]
سوراخ کنند و سعدی را با تمام اقداح تحفه از [illegible] گفته ثقبه او را
مسدود نموده بخیه چهار روز در سرگین اسب دفن کنند تا چون نضج شود
پس خشک کرده بار کرده بینند و باشتا بخورد زن دهند در محبت
بحدی رسد که احدی را دشوار ننماید **ایضا در رد** [illegible] محبت [illegible]
ناخن هدهد را با حنای دست و پای خود در ظرف سفال نو را [illegible]
و مثل غبار ساییده با شراب یا چیزی دیگر دهند مطیع گشته دارد گویند
و در [illegible] ناخن هدهد دیگر نیمه و در [illegible] که چون مرغی
طرقین بارض و تحت الدفن [illegible] نیمه بارز دکند و انچه اعلام
زنند کند در محبت او پایدار گردد **ایضا** [illegible] راه را در سیم
ساعت روز [illegible] شنبه بردارند جمعه دفع عداوت و [illegible]
و [illegible] المحبب عز [illegible] حقیقی است و نگاه داشتن ان [illegible]
[illegible] **فی البغض** نقول از کتاب طب روحانی چون کوزه [illegible]
آب بماند ده روز موی سر زن بگور کنند و مرد از ان آب بخورد
آن مرد از آن زن بحدی نفرت نماید که هرگز با و نظر نکند [illegible]

اسپند

[illegible]

نقض

اسپند در خانه نیم سوخته کرده دود کنند رفع دین زنان و [illegible]
او با یار چه کند رفع چشم زخم **فی اذهاب الغیرة عن النسوان**
در کتاب [illegible] مذکور شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب بزنان [illegible]
غیرت از ایشان زایل شود چون عصب گاو را در سایه خشک نموده [illegible] مثقال
از آن با شراب بزنان دهند [illegible] غیرت جماع از ایشان دیگر دستور چون
عصب گوسفند را قبل از طلوع آفتاب بعد از غروب گرفته و در سایه
خشک کنند که آفتاب نه بیند هر زنی که زر از آن بخورد [illegible] زایل گردد
و قطع خواهش از او شود دیگر دستور چون شجره مریم را با [illegible] ساییده با [illegible] جماع
حب زنند هر زنی که یکدرک زر از ان بخورد [illegible] شهوت قطع شود
[illegible] دو درک تا دو سال همین اثر کند دیگر دستور مذکور است
که چون معشوقه را کرم سرخ را چنان به بندند که زن بداند در حال
[illegible] شهوت او را [illegible] دیگر دستور چون [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] ساییده با آب ان هر کسی که آشنا کند
طلب جماع کند **فی الحقد** از ثابت بن قره منقولست
که چون موی سر که زنان فرو ریزد در سوزانند و [illegible]

معاجین معجون مسک البول جهة سلسل البول و تقطیر آن
نافع و مجرب است ص کندر مقشر مقل ۱۵ درم حرف سپندان تخم
سداب از هر یک یک درم کندر حب الآس جوزبوا بسباسه
و قرنفل هلیله سیاه ۵ از هر یک درم شونیز اهلیلج ۳ درم انجم
خشک ۵ درم با عسل سرشته شود شربت از ۳ درم تا ۴ درم
معجون زوفا جهة سعال مولد بلغم در سینه مجرب رب السوس
زوفا خشک پرسیاوشان از هر یک ده مثقال قردمانا نعنع
از هر یک یک مثقال سعد بادام تلخ ۵ مثقال رازیانه کرد تخم
انجره ۵ از هر یک ۵ مثقال عسل سه وزن ادویه سرشته و هر روز
او را ماس ملوح سرشته الحرز و ده علاج تمر هندی موز سپندان
از هر یک ده مثقال مصطکی تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل
السوس زوفا خشک فراسیون از هر یک ۷ مثقال در چهار رطل
آب بجوشانند تا ربع الباقی بماند صاف کنند و هر روز یکجه را
۲ مثقال معجون بدکور بخورند و چون بطریق او نکو ... رستن
و هر ماه در شتاق بکند یک بار ... ماه ... باشد حمل السوس

ودل

سلسل البول

سعال بلغمی

حو دل تخم ترب تخم شبت حو شسته ... کرده با سکنجبین
سرشته و قی کند در رفع دفع ماده مجانب باشد معجون ملوکی
جهة قوت باه و اشتها و قوت معده ... زنجبیل
جوزبوا قرنفل بسباسه دارفلفل فلفل حب الزلم خولنجان
زرنباد مصطکی عود زعفران از هر یک ۳ مثقال قاقله کبابه
از هر یک یک مثقال شقاقل ۲ مثقال مشک سه نخود قند سفید
از هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل به قدر کفاف
ادویه مجموعه ادویه را به قدر دوام سرشته شربت یک مثقال
معجون جلالی منقی جهة زیاد کردن منی و قوت مجامعت
و ضعف کرده و معده و اشتها مجرب است سنبل الطیب
قرفه قرنفل دارچینی و قاقله از هر یک ۲ مثقال اصل تخم
کرفس از هر یک یک مثقال زرنباد ۲ دانگ مثقال مصطکی و تالیع حک
عود بنجم دارفلفل ۲ مثقال شربت ۲ درم معجون الحرع حج
... کرسی و اسر الاطباء نقل شده و تجربه رسیده

مقوی

...

مع

عاقرقرحا ده مثقال صدیه باشند در منخل باریک بگذرانند
و همه را با آن سر که کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند دو درم
با بیست درم آب معجون دیگر حبه قرع و تقویت دماغ
و رفع سده و منع بخار و امراض مرکبه دماغی مجرب و تریاق
الصرع موسوم است هی سیاالرس عاقرقرحا اسطوخودوس
مکده ده مثقال غاریقون پنج مثقال هلیله کابلی و بلیله مکد
سه مثقال فرد ماناخی و دارفلفل زراوند مدحرج مکد سه مثقال
زنجبیل مرزنجوش العجم حف الادویه شربت دو مثقال
معجون قطع خون بواسیر مجرب است هلیله کابلی بلیله آمله
از هر یک ده مثقال اسد و کهربا و صدف سوخته از
هر یک پنج مثقال شاخ گاو کوهی سوخته پنج مثقال زاج سفید
ناکوزه از هر یک دو مثقال مقل ازرق دو مثقال مقل را
در آب حل کرده مجموع را با چهار و پنج مثقال عسل کف گرفته
بسرشند قدر شربت دو مثقال معجون بذر جمه ماه مجرب
تخم رازیانک تخم خار تخم ترب تخم ترتیزک تخم بوته کلودری سفید

ودرم

و سرخ تخم سفید در قفل حلیت از هر یک پنج مثقال
ماشه وزن عسل بسرشند هر روز دو مثقال و نیم صبح و قبل
از شام تناول نمایند معجون مقوی جماع گرم مجرب سرخس از هر یک
سفید از هر یک درم مقل و تربد مکد دو درم ادویه را
کوفته و بیخته بعسل بسرشند و مجموع آن شربت و باید
که قبل از تناول ایند یکساعت شیر تازه دوشیده
بخورد نقد دو دقیقه و قبل از فی ابتدا سه روز پرهیز نمایند
معجون تب ربع مکرر تجربه شده بسبایج کمافیطوس مرصاف
زعفران حرف حبطیا مکده ده درم طین مختوم فیون
سنبل الطیب صمغ عربی حبه پرستر عاقرقرحا افیون مکد دو
اقاقیا بهو فاریقون فطراسالیون مکد دو قصب الذریره
دار شیشعان حب البلسان عصاره لحیه التیس مکده درم زراوند
طویل ریوند چینی اسارون عاماجده روغن بلسان مکد دو مثقال
بدل روغن بلسان زیت العتیق است و در حد آن با دو
وزن ادویه عسل بسرشند معجون ... مجرب در زیاده از سه

رزنه چهار تونه حبها کرده افتد و قدر شربت یک سکوره معجون ملوکی

مرباک کهنه یک درم زعفران وقته و مر ۴ درم سلیخه

وجلنجبین از هر یک ۲ درم میعه وجند بیدستر یک درم

قسط ۳ درم عسل بوزن جمع کرده سرشند **معجون الربیع مجرب**

قدر شربت و استعمال آن بدستور لوبیت اسارون کندر

هر یک جند بیدستر میعه سایله بزر البنج افیون بابونه یا عنبر

کف کرفته مثل جمع سرشند **معجون نافع سعال کودکان مجرب**

تخم خاص الخیار تخم مورد بلیله مجموع را کوبیده ایله هلیله سیاه

خبث الحدید بدیده با رب به و عسل بالمساهفه وزن دو دو

ادویه سرشند شربتی یک مثقال **حب السعال مجرب** که

در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش

از هر یک تخم ولاشه وصمغ عربی کتیرا رب السوس زعفران

تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق افیون

بدر کتان از هر یک نصف جزو حب سازند پس اگر در

درشش وسینه قرحه باشد باید اضافه کنند بر بد

چهار جزو هلیله سه جزو وردونی دو جزو دم رساوش یا

دو جزو واگر با روتی باشند پس کل ارمنی و کل مختوم

از هر یک ۳ جزو همه را با مثل دو وزن ادویه و شکر

حلاب تخم مرو بذر قطونا وریحان وروغن بنفشه

حبها سازند واگر بتعباره کرده تجان سازند

در تلیین طبع وصاف کردن اوزبیع خواهد بود

حب سیرز ... انفع واقبال ان بنوشند

پوست بیخ کبر ریوند حرزرد مرجان کوخته تخم

کرفس وبنا القون بیخ مهری با عرق ... سازند

قدر شربت ... **حب المقل** صاحب تور سر

که از اثقال طبعت ازرده باشد مجرب است اکثر

هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله

تخم کندنا از هر یک ۵ جزو مقل ازرق چهار جزو مقل را

سم کوب در آب کنند با پنبه که ضماد کنند در روز دیگر
در هاون بکوبند بطریق در هم کنند و ادویه را بدان
سرشته حب کنند بعدد رکعت زنند هر روز صلای
عدد باشد بعدد فرو برند و در چیزهای سودا دو حب باید
حب لمن ابن المجرب و در ساعت رفع می‌کند و چند نفر
زنبوران که در یکسال این زنبور داشتند و ممکن نبود
اینان زنبورهای یکجای گرد دیدن این حب مخالطه کردند
هیچ بار نیش را طلاق می‌کند مجموع سکر زرنب ۱ حب سقمونیا
هلیله اصفر سورنجان از هر یک درم چهار زنند
حب [illegible] مجرب منقول از [illegible] اگر [illegible] رطوبت
در [illegible] باشد کند [illegible] هر [illegible]
یکدرم افیون [illegible] درم [illegible] ساز [illegible]
[illegible] مجرب دیگر تخم [illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] حب [illegible] زنند

۲ مثقال با مطبوخ سنا بدهند حب [illegible] مجرب دانه تمر هندی
۳ چهار روز در آب [illegible] پوست او را گرفته بجوشد و
مغز او را با [illegible] ساخته حب ساخته ۲ مثقال بقدر
نخود استعمال کنند و گویند رفع او را خوردن [illegible] کند
حب [illegible] مجرب دقوی [illegible] و مسکن و [illegible] و مشهی [illegible]
[illegible] سوکران [illegible] مثقال [illegible] ۳ مثقال کوفته [illegible]
[illegible] مخلوط ساخته در [illegible] ۵ مثقال آب [illegible]
آب [illegible] جذب کند و در وقت حب بقدر
حبه [illegible] نمایند و اگر کیفیت او را قوی‌تر خواهند با برگ [illegible]
که ورق الخیال است کم باشد حب [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] آورد [illegible] ساعت [illegible] آب
[illegible] نمود در طرف [illegible] و چون [illegible] در
[illegible] مغز [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] ۲ مصطکی ۲ قرنفل بقدر [illegible]
حب سازند روزی [illegible] نمایند و در عقب [illegible]

قرص کاکنج جهت قروح گرده و مثانه و تقطیر البول و بول الدم
بغایت مجرب افیون و تخم کرفس و رب السوس و نشاسته هر یک [illegible] مثقال
تخم [illegible] دو مثقال زعفران و تخم خاش [illegible] مقشر [illegible]
مقشر از هر یک سه مثقال حب کاکنج بیست عدد [illegible]
ادویه را کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند **قرص بول الدم**
و بول المده و قروح گرده و مثانه [illegible] تخم خیار و تخم خربزه خشخاش
کثیرا گل ارمنی نشاسته [illegible] مغسول از هر یک [illegible] مثقال و [illegible]
محرق مغسول رب السوس صمغ عربی بادام [illegible] دم الاخوین کندر
و تخم کرفس از هر یک دو [illegible] افیون نیم مثقال کاکنج مقدار [illegible]
قرص [illegible] جهت دق و سل و قطع سیلان خون باطن
و اسهال مراری و ذوبان و تپهای دموی و سرفه حار مجرب تخم خرفه
کشنیز خشک خشخاش [illegible] گل سرخ و [illegible] گل ارمنی
مغسول طین رومی هر یک [illegible] رطل سوخته کثیرا رب السوس
صمغ عربی نشاسته مغسول [illegible] کاکوهی سوخته هر یک [illegible] مثقال بذر [illegible]
افیون زعفران هر یک [illegible] بلعاب [illegible] قرص کنند [illegible]

قرص

قرص کهربا جهت حبس خون از هر موضع که باشد مجرب مروارید
خشخاش [illegible] گل مختوم گل ارمنی موافق [illegible] کهربا [illegible]
[illegible] تخم خاش [illegible] کاکوهی سوخته [illegible] سوخته تخم مرغ گل
[illegible] صمغ [illegible] تخم کشنیز [illegible] و [illegible] محرق گلنار
[illegible] نشاسته [illegible] کثیرا [illegible] زعفران
افیون سه درم [illegible] به جهت نفث الدم
[illegible] خشخاش **قرص [illegible] مجرب** [illegible] رب السوس
[illegible] تخم [illegible] عصاره [illegible] الطیب
[illegible] عصاره [illegible] تخم [illegible]
تخم [illegible] تخم [illegible] زعفران [illegible]
قرص سازند **قرص [illegible]** جهت اسهال دموی و [illegible]
و قطع خون از هر موضع و سرفه [illegible] مجرب
[illegible] و صمغ عربی [illegible] گل [illegible] زعفران
افیون تخم مورد [illegible] کاکوهی سوخته [illegible]
[illegible] دم الاخوین [illegible] قرص سازند [illegible]



بگیرند [illegible] بنوشند شکر و عرق [illegible] تا یکهفته بدارد ثابت کند

سفوف [illegible] مجرب [illegible] ۳ [illegible] ۵ [illegible] سفید

کشته و کتیرا از هر یک ۳ [illegible] ۱۰ [illegible]

[illegible] را با صندل [illegible] بنوشند **[illegible]**

[illegible] حب سیماب برای [illegible] و جذام و قروح [illegible]

و ناسور نافع است و طریق اکل [illegible] ۵ [illegible]

[illegible] معمول [illegible]

موقوف برای [illegible] **[illegible]** سیماب ورق [illegible]

[illegible] از هر یک ۳ درم [illegible]

[illegible] از هر یک ۵ درم [illegible] زعفران

مصطکی از هر یک ۲ درم کافور [illegible] ورق طلا [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] سیماب را با [illegible] و آب [illegible]

و [illegible]

[illegible] اگر غذا بخورند [illegible] هر روز

از [illegible] بخورند که ۳ [illegible]

[illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

[illegible] باشد **روغن راحت** از مخترعات

جالینوس منقول از خاطر حکیم عماد الدین [illegible] که گوید [illegible]

[illegible] نفع [illegible] ظاهر شد که از این روغن [illegible]

خصوص در انواع قروح و جروح [illegible]

و شقاق [illegible] و [illegible]

[illegible] مجلد کیمیای بدن است جمیع امراض

مذکوره را [illegible] نافع [illegible]

[illegible] هرچه بیشتر باشد بهتر است **طلای کیمیا [illegible]**

که در [illegible] آب [illegible]

سرکه [illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن راحت

طلای کیمیا

و دباغ و اجزای کوفته و بیخته و نابیده را در آن کشند و موم
مصطکی با زرنیخ در سحق کند و چند روز را در [illegible] شده
داخل آن نمایند و صابون را با کافور حل نمایند و با پیه
و موم بگدازند و صاف کنند پس مجموع روغنها را گرم
آورده و صاف کرده در شیشه کرده نگاه دارند
الکل و مردار سنگ شنجرف زرد داخل نماید و دیگر سحق کنند
هر چه بیشتر سحق می‌کنند قوی‌تر و نیکوتر آید پس در ظرف
نمایند و از گرد و غبار محفوظ باشند قانون نسخه [illegible]
که بعد از [illegible] مسهل و [illegible] جدا و از شوربا و غیره بدارا
سه مرتبه این روغن تدهین کنند و ابتدا از زمان
و [illegible] و بعد از چهار ساعت [illegible] و مهرهای پشت
بمالند و استخوانهای سینه را و بار دیگر هم چنین [illegible]
بمالند و روز پنجم حصه دیگر را [illegible] و دیگر نیز هم
بحمام روند و اگر از تدهین اول و دوم اثر صحت
ظاهر شود احتیاج بتکرار ندارند و غذا [illegible]

[illegible] یک

[illegible] کنند و در حوش دهان [illegible] افزوده و [illegible]
و کثیر [illegible] کوفته و بیخته در دهان گیرند و [illegible]
[illegible] و مضمضه کردن نفع تمام دهد اما [illegible]
از سایر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
در جیب دارند در [illegible] و هوای سرما و [illegible]
عفونت و جماع محترز باشند و [illegible] هر چند [illegible]
که علاج [illegible] نفع تمام است و این ضعیف مرض [illegible]
که [illegible] مذکور [illegible] مجرب
و این [illegible] نه در [illegible] اخلاط [illegible]
دیگر از دوا و بدل [illegible] و چون [illegible]
[illegible] باید [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] خوانده [illegible]
مصطکی و [illegible] رومی
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال

باید استعمال صابون رقی و روغن بابونه روغن
گل سرخ زیت کهنه نرگس خیری موم زرد یکجا کرده بر
ملکه استعمال و اگر کند و قوی شد و مریض حرارت
و توانائی داشته باشد باید راتینج استعمال کند
اما تصرفات که درین روغن کرده اند در قرع کنند
توتیا مردار سنگ شنجرف یکجا استعمال کرده اند
حقیقت جالینوس در ... ستر را از سنجه
انداخته اند و بعضی روغنها را غیر از حرف کرده اند
روغن گل مورد لادن کرده اند و در مرض داء الحیه
و بعضی روغن مورد لادن اضافه کرده اند و این
تصرفات مناسب مزاج و وقت مرض و حدت
طبیب است **قروطی در صلع داء الحیه** عبارت
از موم و روغن **قروطی صبر** نافع است کف و ...
هرگاه در داء الحیه جلد باشد دفع می کند هما عوارض از

اگر چه بعلم بر آبت ... و قرح و جروح و ناصور را هر گاه
مایوس العلاج باشد **حکایت** شخصی این مرض گرفتار بود مدت
هفت سال و کله در نفس افتاده بود و در طرف زیر نقب
بول او اکثر بدست آمد و خشتی بر مجروح و نفعی از آن رفته بود
و اقوام خویش از معالجه او کشیده بودند و دست از حیات
او شسته محمد صالح کشف می گوید این قروطی را بر آن داشته
کم سه روز جلد گوید و در شیم ملایم شد که زخم در کدام
طراف نصب است و حصه است یکبار آن و گفتی با رد جمع
صبر یابت یونانی و فرنج هندی چوب چینی و بادنجان را
سبب آورده و هیچ فایده نکرد با این قروطی معالجه و دیگر ...
معالجه مشغول بود و اثری ظاهر شد و علاج در استخوان ...
و درد شدید در مفاصل داشت ... و ورم ...
این مرکب ... از امراض ... این علت ...
که دیگر ... که در روغن ... کرده شد

رطوبت سهقت نیز همین درجه است که همین سنه‌ها اگه سه روز
متوالی اگر بماند مهلک است و ابتدا اول فصد کند پس مسهل دهد که دران
مخصوص است از حبوبات آنگاه دهد ورد و در سیم جهت تر فقه
مهر زان باید و قبل زان خطر نکاه و ضرر عظیم در خروج آن
متصور است زنهار زنهار ازین دقیقه غافل نشوند مگر آنکه اعاره مرض باشند
و استفراغ قبل زان کرده باشند و محرور نباشند و غلبه خون
در بدن او نباشد **حب** سورنجان سفید ۳ درم روغن گاو
۵ درم حب کرده بزرگ درم ۳ [illegible] نقال [illegible] را
قدری خوردن آب لیمو یا رب [illegible] کهنه چنانچه باید کرد
پس [illegible] دو بار [illegible] بیایند تا [illegible] مطلق ظاهر شود
و اقل باید [illegible] **فرد [illegible] که [illegible]**
دستمال این ضعف [illegible] است **صفت** [illegible] مثقال
[illegible] کرده [illegible] مثقال
روغن گاو ۳ مثقال [illegible] مثقال سورنجان سفید [illegible] مثقال

و در زمستان [illegible] مثقال [illegible] را [illegible] سحق [illegible] باشد.
آنگاه ۵ روغن [illegible] سورنجان را با هم [illegible] زنند و در سحق [illegible]
تمت صلابه کند **حب کبریت** که درین مرض عمل [illegible] دارد
اخلاط فاسده را با سلاح آورد و همه اورام را زایل کند
و حمیات بلغمی و سوداوی و انواع استسقا را نافع است و علت
النقرس را بر طرف کند **حکایت** شخصی را مرض النقرس بود چنانکه از
[illegible] از مفصل کعب پای راست تا زانو و دست چپ او را تا مرفق
و شانه [illegible] زیاده [illegible] سوراخ داشت و همه چشمه
چشمه چون [illegible] سم [illegible] و تیره [illegible]
و [illegible] چون [illegible] او را [illegible] می‌گویند و این ضعف
تا ۱۳ روز او را این حب دادیم و هر روز [illegible]
[illegible] پس [illegible] زایل شد و [illegible]
و [illegible] و انواع امراض [illegible] این حب
مبارک بر طرف شد و [illegible] سبب [illegible] بلغم [illegible] باشد

تفاوت ندارد حکایت دیگر شخصی را در مفاصل وجع الورک شدیدی شد
چنانکه عاجز شد که حرکت از خود نمی‌توانست و از شدت درد شب و روز
فریاد می‌کرد اطبا هرچه کردند فایده نکرد تا حال شدت وجع الورک بمرتبه‌ای
رسید تا چهار ماه این مرض را علاج کردند این فقیر عرق النسا
پنج دانه ازین حب دادم در همان روز در چوب بیشتر کمتر راه
رفت و در ده روز صحیح سالم شد حکایت دیگر صبیه خویش ساله را
در مفاصل مرضی بود که در عبارت کتاب اطبا آنرا گویند مطلقا
فایده نکرد و آنکس مایل بصحت تا حال تب لازم داشت
و این ضعیف پنج روز هر روز یک حب فرمودم و وقت خواب بنگاه
شیر گرم با آن ... بمقدار جوز بخورد تا شفا یافت دیگر
هر روز سه دانه و که هر پنج دانه دادم آن طفل را هر روز
پنج دفعه اطلاق شد ... بلا دیگر کرم ...
اتفاق خالص و آنکس ... زیاده از حد ... کرم ...
و آن صبیه بعد از آن سالم شد و این حب ... مرض ...
و دیگر در امراض سوداوی و ... درد ... مرض ... گویند

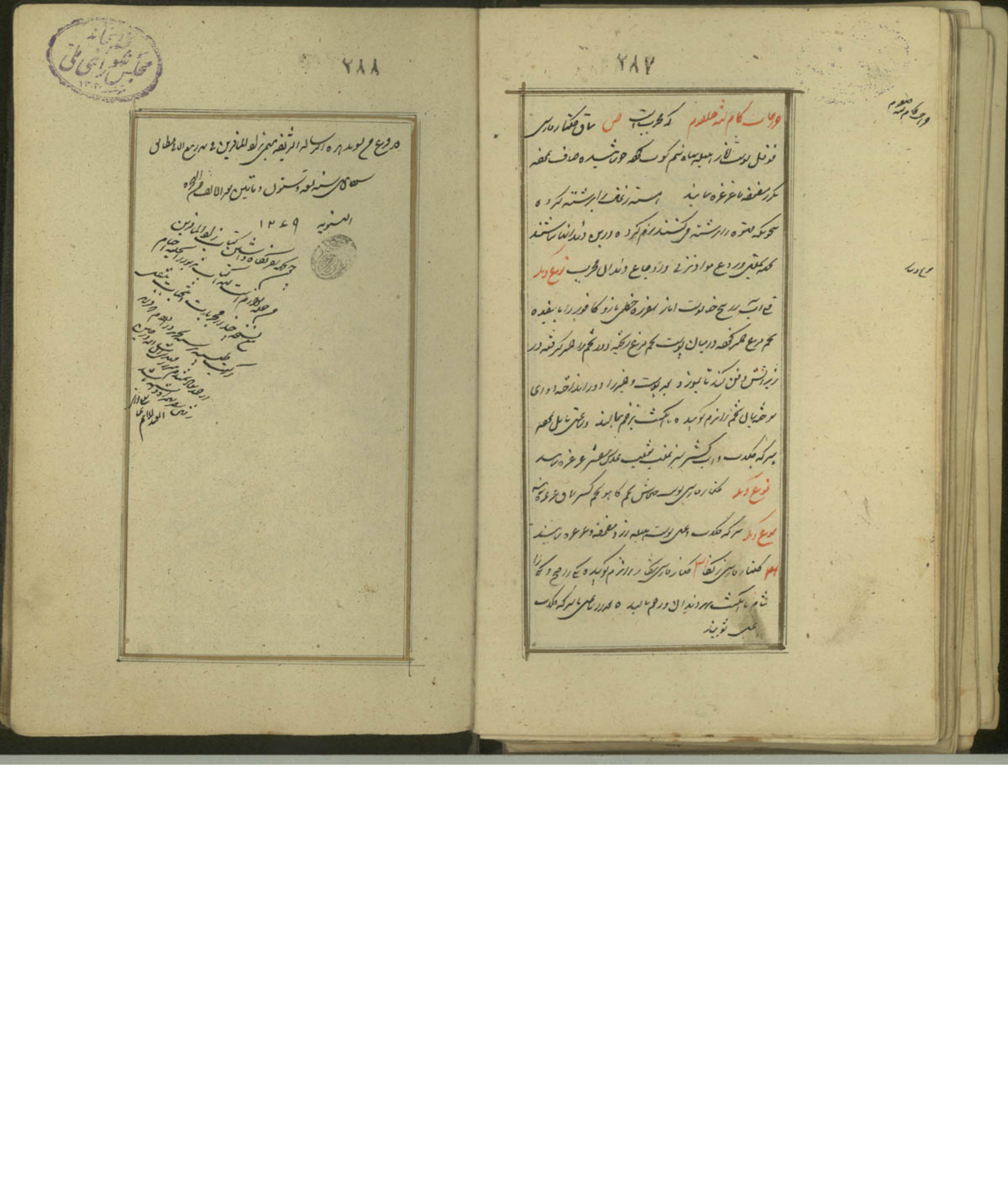
روغن پنج درم ... اسم ... دانه ...
غلیظ داده شد صفت حب السلاطین مدبر ...
پرده ... که ده مثقال ... سه مثقال ... مثقال بکوبد
۲ مثقال ... نقره و نیم ...
منفع هر حب ... اجابت کند مجرب مجرب
طلای ... که زخم و جراحت ...
اصلاح ... نوشادر ...
مرداسنگ بکوبد ۳ درم زنگار یکدرم ... ده درم
...
چرب کند ... و بار روغن گل ...
که نرم شود ... طلای دیگر ...
... اطعمه اهتمام لازم دانند که ...
تا ۲۰ روز ...
... مطلق نمک ... باشد

بهترین اغذیه این مرض نخود آب و مطلق و احتماء در این علت تری
نیز میکنند که اوجاع مفاصل و نقرس و امراض بادی می کند یک ماء
الحیات که آن الفضع اشها و اشربه این علت است ص صابون
رقی والرقه اسم البلده ملک شام و واحد محله فی البغداد
نیم مثقال عنابه و سداب یک مثقال سایب را باب دهان
در کف دست سایند و در مسحوق عنابه هر گاه ببینید تا مخ
مهر شمار و صابون را در پیاله آب حل کند با همه کف نخ
الکه آن دوا ها را که هر دو یک باشند باهم باشند و لت کنند
با ما نه زمراهم نخود پس در حمام بدستور که در روغن زیت یا کل ان کنند
بیماران آورند در آب اولیت جز کنند پس بدن را با آب گرم بشوند
و تا سه بار تکرار می کند هر روز یک مرتبه یا یکبار در میان
طلای غریبه نبور غریبه که این علت را نهایت نافع است و این را
بر نعال دستور بمالند با مراد حمی موی بابی بیه فا دند
سحوف زنگار زراج نقد حر زرد یک درم بوریان

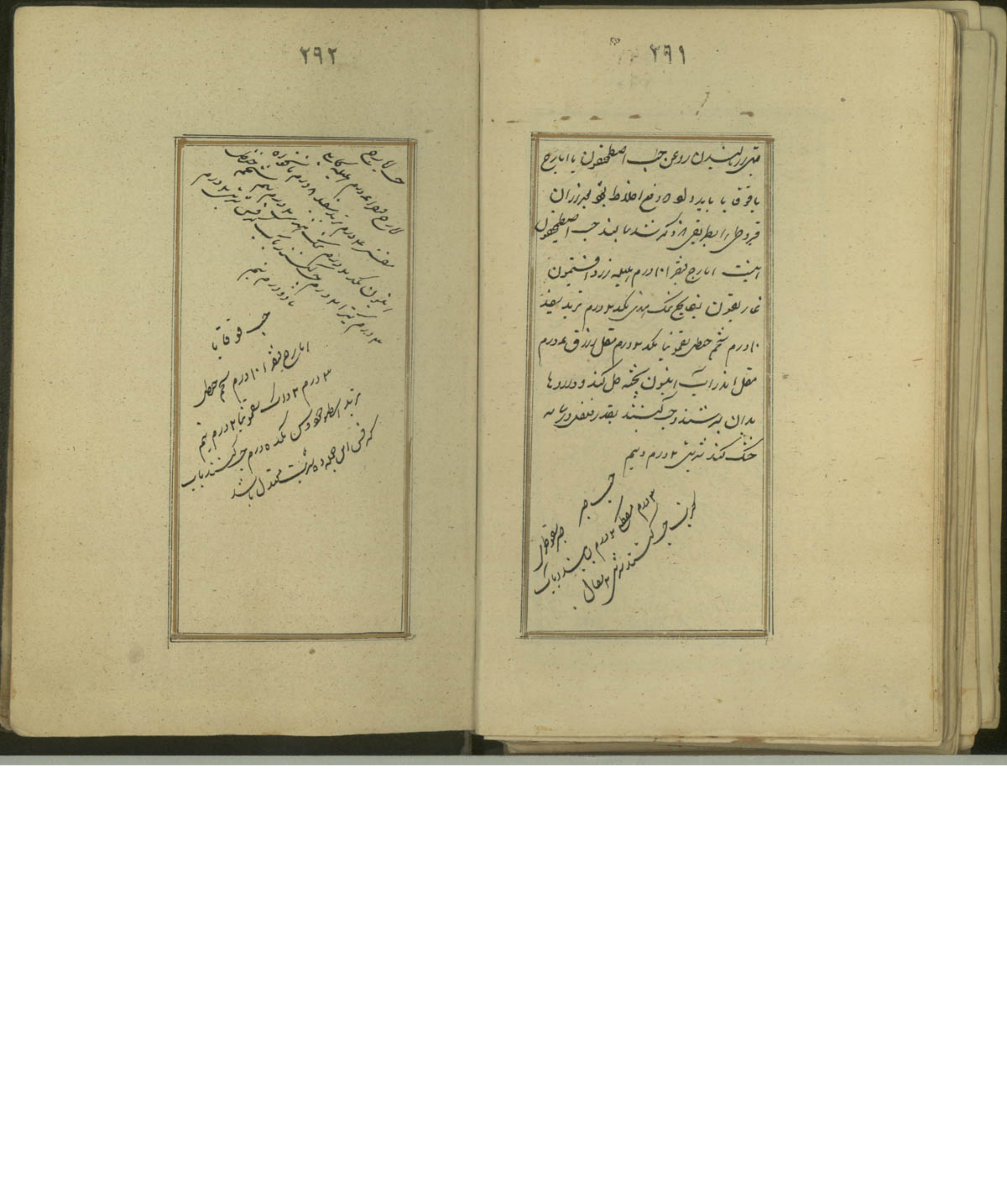
کند زمرد زرنگ تلوث تاریخ پنج نقره روغن گل موم سفید
مصطکی ۳ درم توتیای تر ۲ نی ورگ حنا و نشق تیز اسحکی نوره
ارسنی زنبق کشته یکده درم بیه بز سیاه ۲ درم روغن گل ۱۲ درم
نونیاق کا و ۲ درم بدستور روغنی راجب زنه طلا بکه
شور غریبه و اوجاع مفاصل که بسبب آن لنگ باشند و مانع ابراز حل
زائل کند ص زنبق مغسول ۱ دال یکده ۲ درم زبد پنج نقره
یکده ۳ درم روغن گل ۱۱ درم بیه بز ۵ درم روغن زیت ۲ درم
زنبق را با حنا در آب نیکو بکشند و در ده تا سه باره روغن
زیت و گل با میزند و طلا کنند طلا بکه بنور لبینه حول
ست طلا کنند و در لبونید هم چنین یکده تا سید زایل کود
زبل الدجاج را سفیده بعمل عجین کند پس او را باز دهان قلد
سایند و حوف الماء را چون کوفته بنبور خادی سایند
بیش از حب یک مرتبه باید آن اله ورود بمی آب مقول
در فراه پس نقانی ص زنبق مقول با نقفه خلال دل

لادن مصطکی سورنجان از هر یک سه درم زنجبیل سفید پنج مثقال از هر یک
سه درم روغن گل ده مثقال روغن زیت ده مثقال آب لیمو
ده مثقال همه بر هم ده مثقال اگر جراحت درازنا باشد توتیای هندی
مرداسنگ مکلس دو درم نیم زنگار سیم درم اضافه نماید
و بدستور مذکور ترتیب نمایند حب کبد ایارج فیقرا ده مثقال زنجبیل
سفید یکدرم نیم ریوند مغسول پوست هلیله زرد سورنجان از هر یک
سیم درم سقمونیا دانگی انیسون و کرفس از هر یک دانگی کوفته و بیخته
با عسل حب سازند حب اطلاق صبر زرد دو دانگ مصطکی بابونه
کوبیده ممزوج نموده حب سازند در حالت احتیاج بعد سیم مثقال
تناول نماید السعد ریوند چینی سه مثقال مصطکی دو دانگ مثقال صبر
سقوطری مثقال کوبیده ممزوج نموده حب سازند جوشانده که قبل از معالجه
باید بعمل آورد گل گاوزبان پوست هلیله زرد
گل سرخ سپستان الوبخارا ده دانه قند سفید ده مثقال جوشانیده
صاف نموده وقت صبح تناول نماید بجهت بعد زائیدن مرده

عناب لک سپستان از هر یک ... افسنتین ... حارر
هر یک سه مثقال تخم کاسنی بیدمشک سیاه شاهتره پوست هلیله کابلی
هر یک سه مثقال همه را خیسانده جوشانده صاف نموده با شکر
سفید ده مثقال در قبل نموده با سرخشت و ترنجبین شادن نماید
گریه اطفال شیره و نبات را جوشانده هر روز بخورد
ثالیل اگر مریض ضعف باشد بعد بقدر یکدرم ازین دوا
بالای آن بکوبند رنجه دو دانگ آنرا دو بندص شنجرف
... قرنفل سرخ در ... توتیای هندی هلیله ... پوست هلیله زرد
... یکدرم ... سبز ... حب ... ۲
... ۲ ... را با ... بعد ... یک
صبح ... در ... حکه دهن زخم
بود ... دو این ... را در بیخ دندان
... دهان کند و اگر جوشیده ... دندان
این دوا ... آورد ص ... رگ ... کند رعد
... تا رسیدن ... کوفته و ...



سنه تسعه و ستین و مائتین بعد الالف من الهجره النبویه ۱۲۶۹



مثبت زیر بیندان روغن حب اصطمخیقون با ایارج

باقوقیا باید [illegible] درم اخلاط بخور [illegible] زان

قیروطی [illegible] کرشند با بند حب اصطمخیقون

هیئت ایارج فیقرا ۱۰ درم هلیله زرد افتیمون

غاریقون بنفشه [illegible] نمک هندی یکدرم ۳ درم تربد [illegible]

۱۰ درم تخم حنظل [illegible] یکدرم ۳ درم مقل ازرق ۵ درم

مقل اندر آب [illegible] پخته حل کند و [illegible] ها

بدان بسرشند و حب کنند بقدر [illegible]

خشک کند شربتی ۲ درم و نیم

حب [illegible]

[illegible] ۳ درم [illegible] ۲ درم [illegible] بکنند [illegible]

حب لاجورد

لاجورد [illegible] ۶ درم هلیله کابلی [illegible] ۸ درم [illegible]

[illegible] ۳ درم [illegible] ۲ درم [illegible] ۲ درم

[illegible] یکدرم [illegible] ۱ درم [illegible]

۳ درم [illegible] ۱۰ درم [illegible]

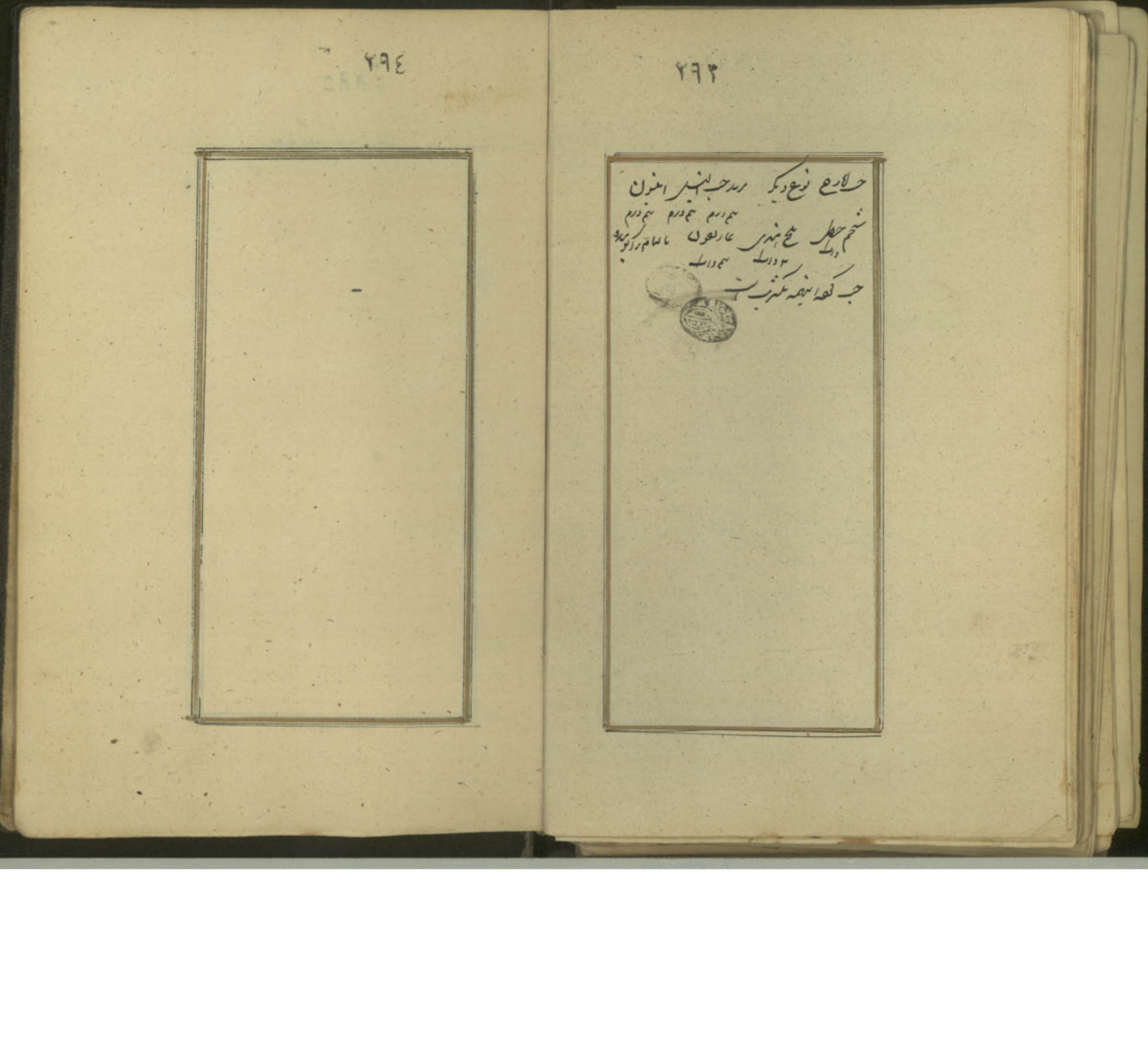
حب قوقایا

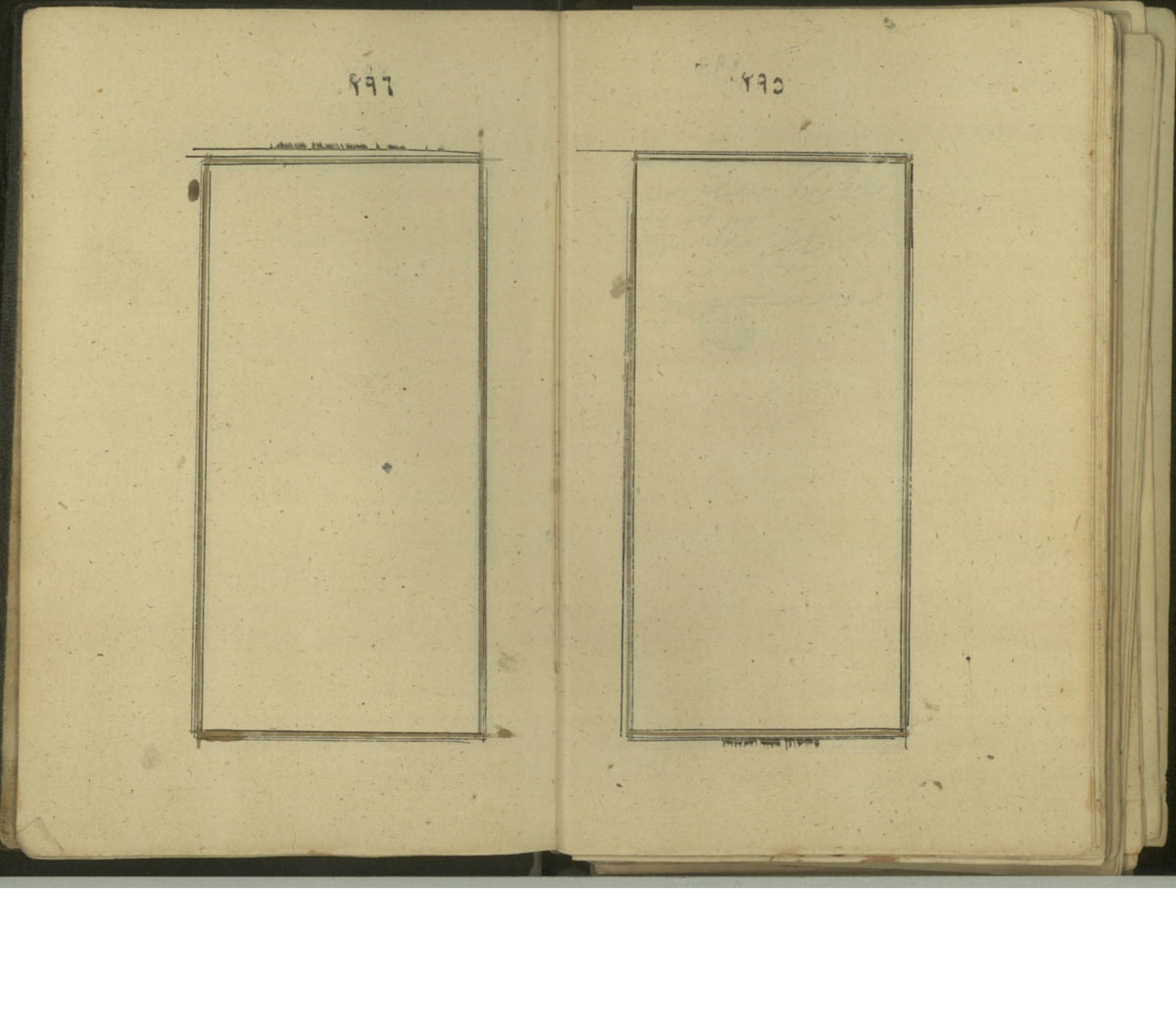
ایارج فیقرا ۱۰ درم شحم حنظل

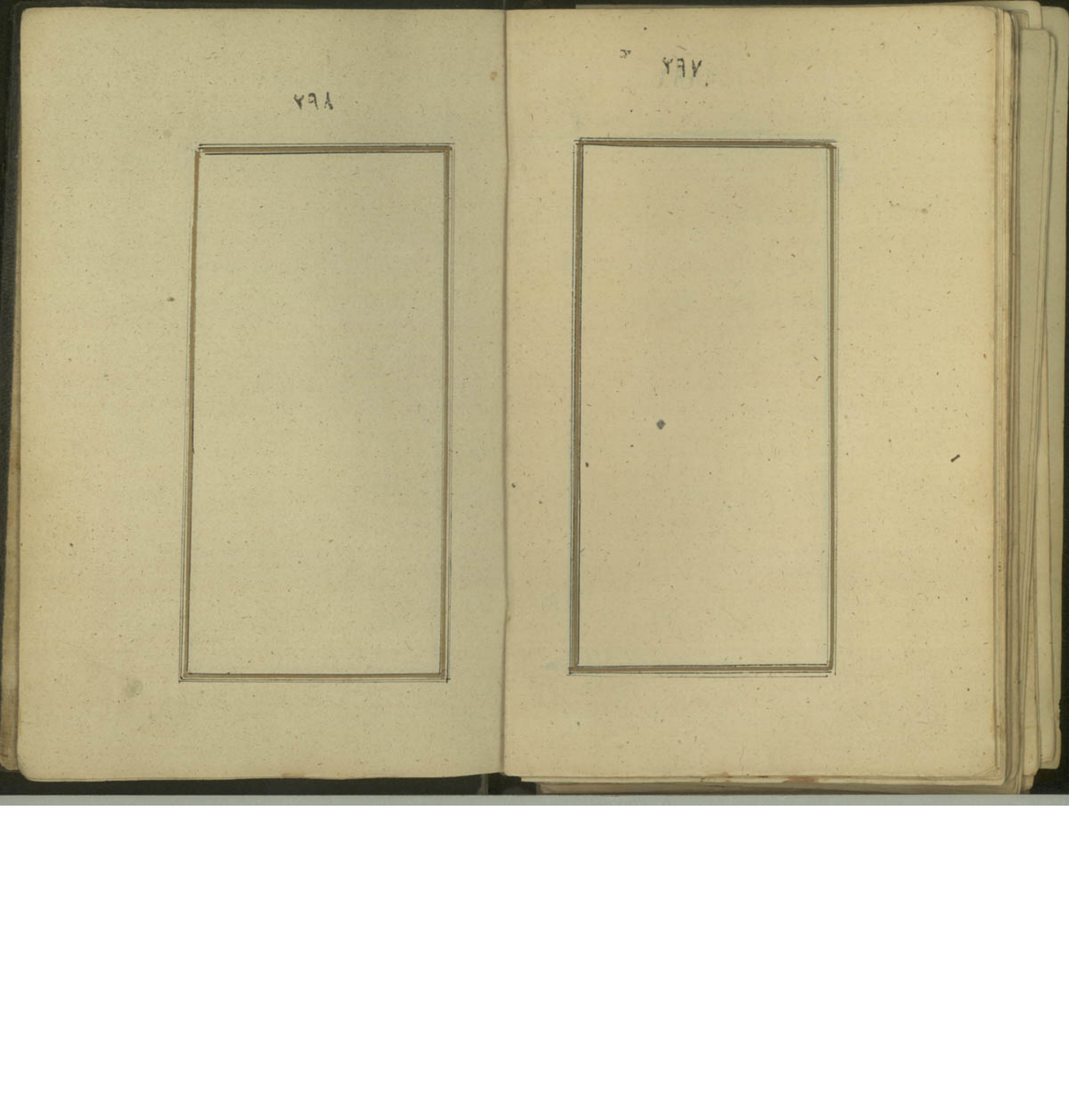
۳ درم ۲ دانگ سقمونیا ۲ درم نیم

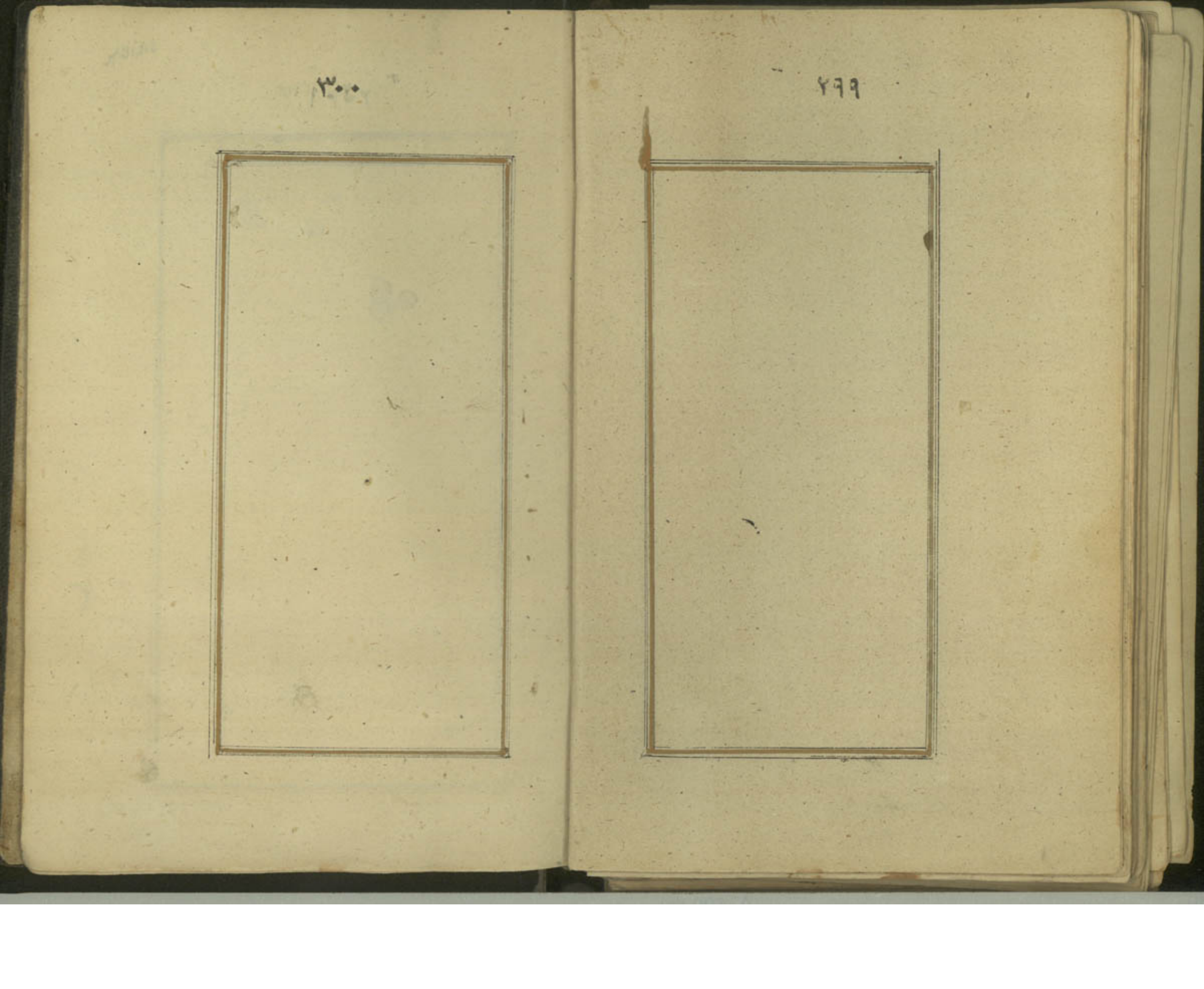
[illegible] یکدرم ۵ درم حب کنند [illegible]

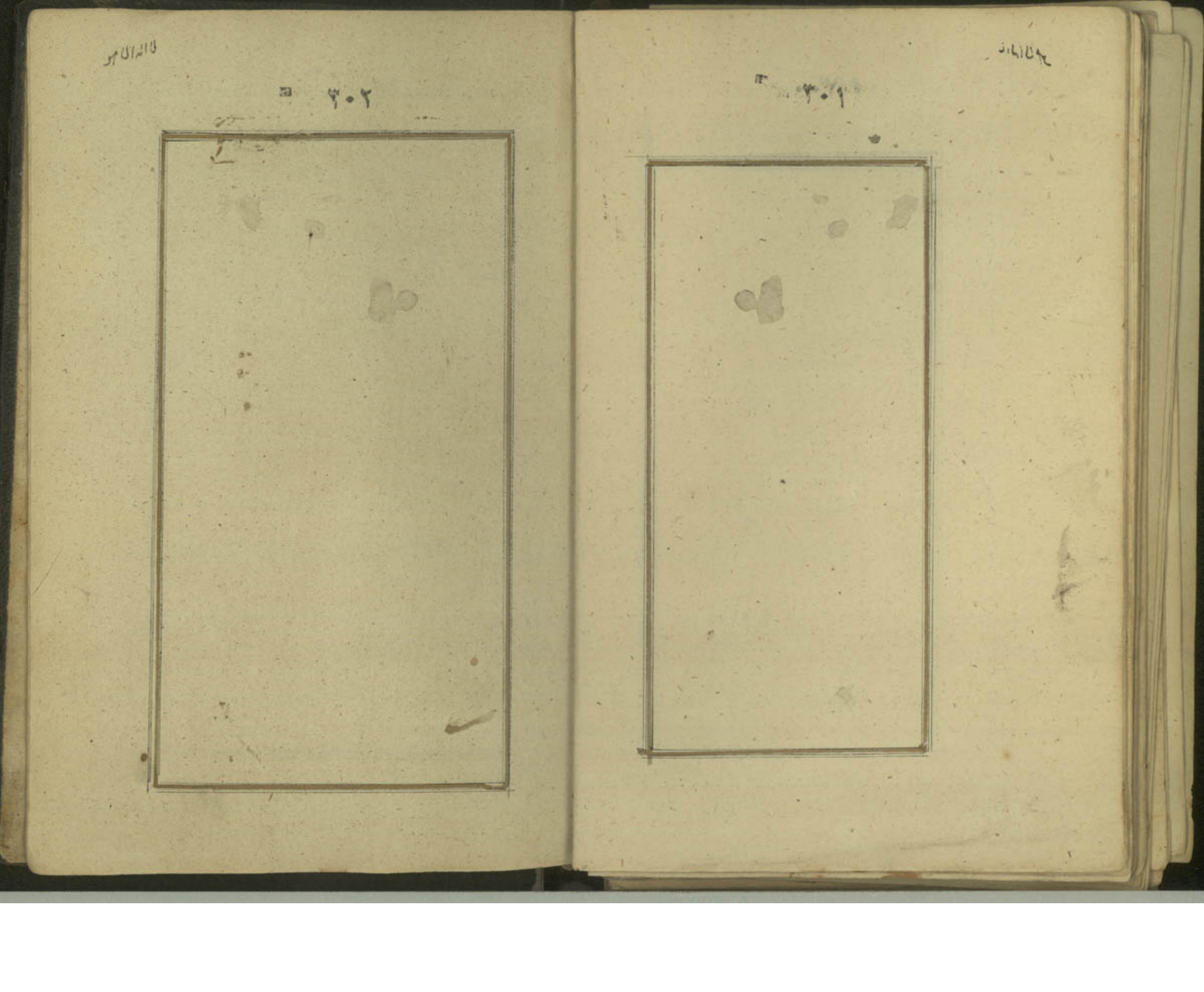
کرفس [illegible] شربت [illegible] مثقال باشد

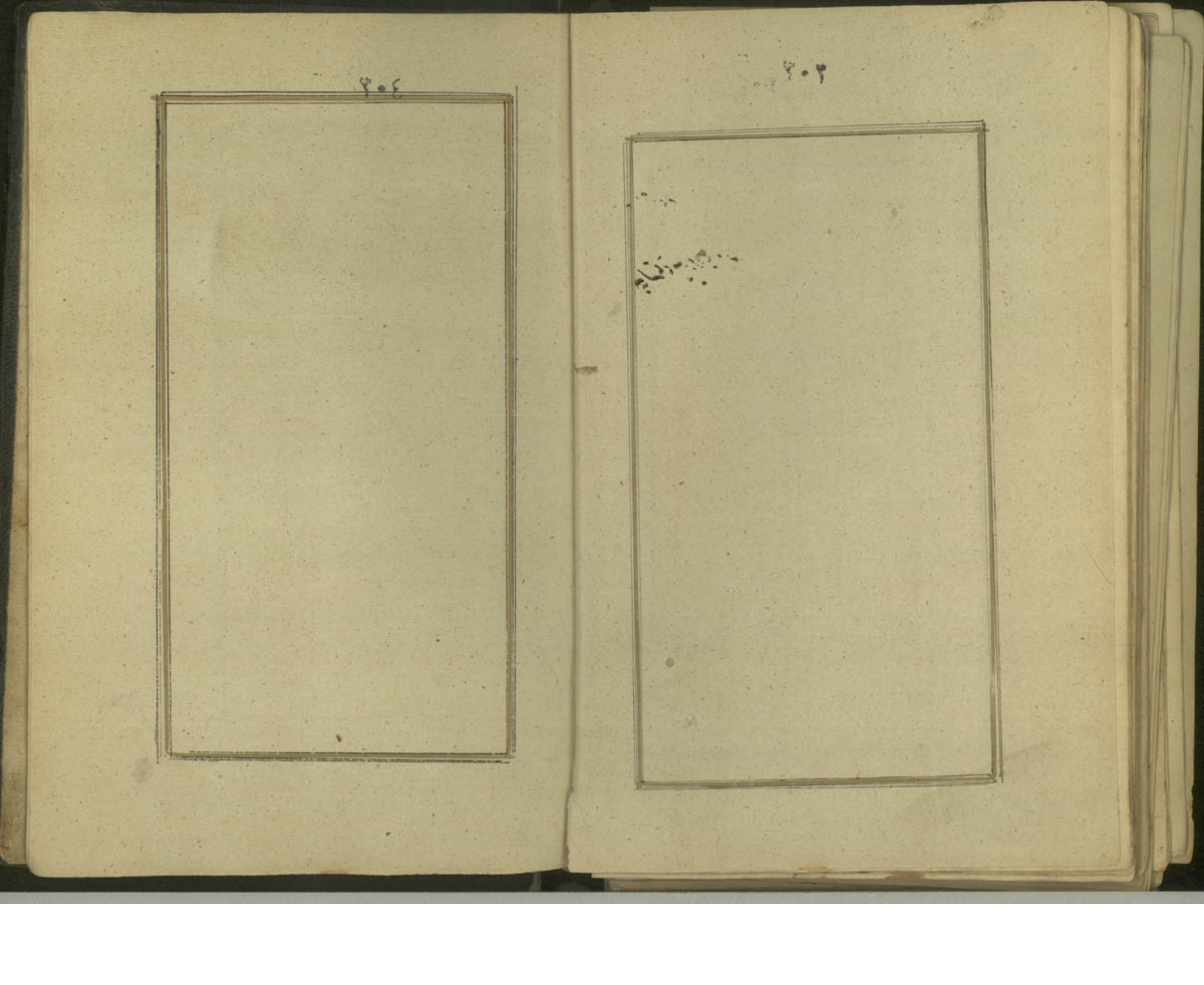

٢٩٤
٢٩٣
نوع دیگر

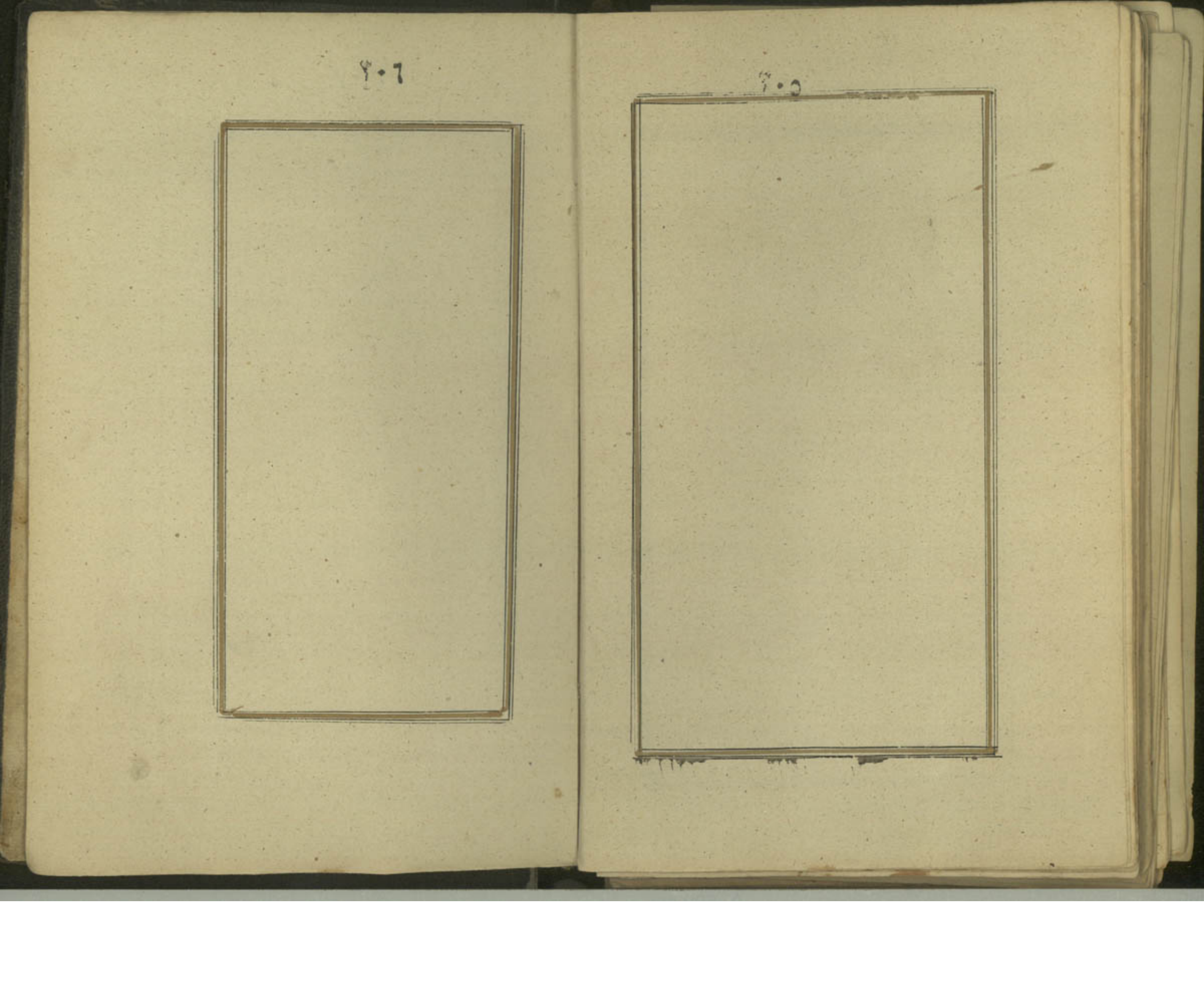


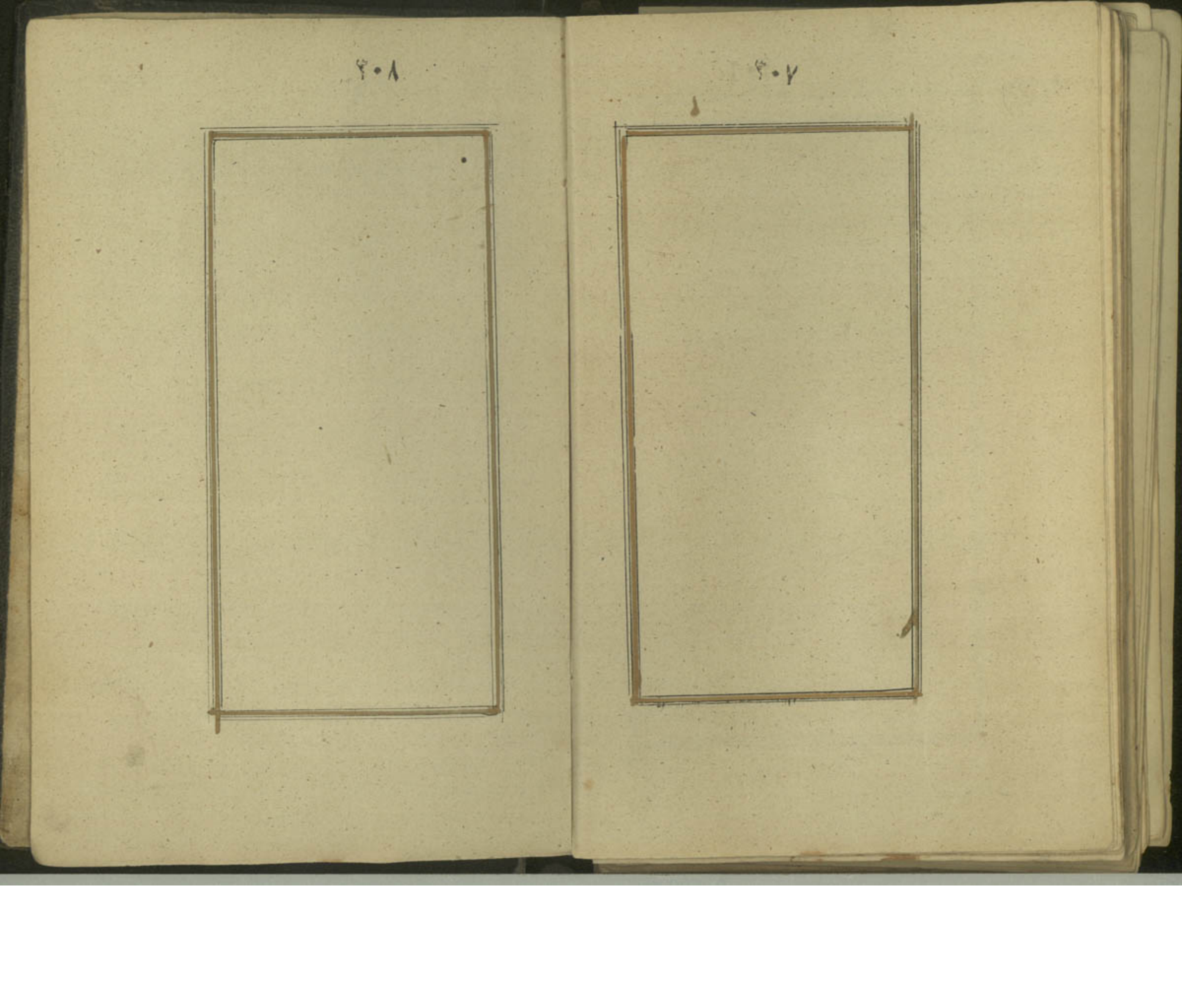

۲۹۸
۲۹۷

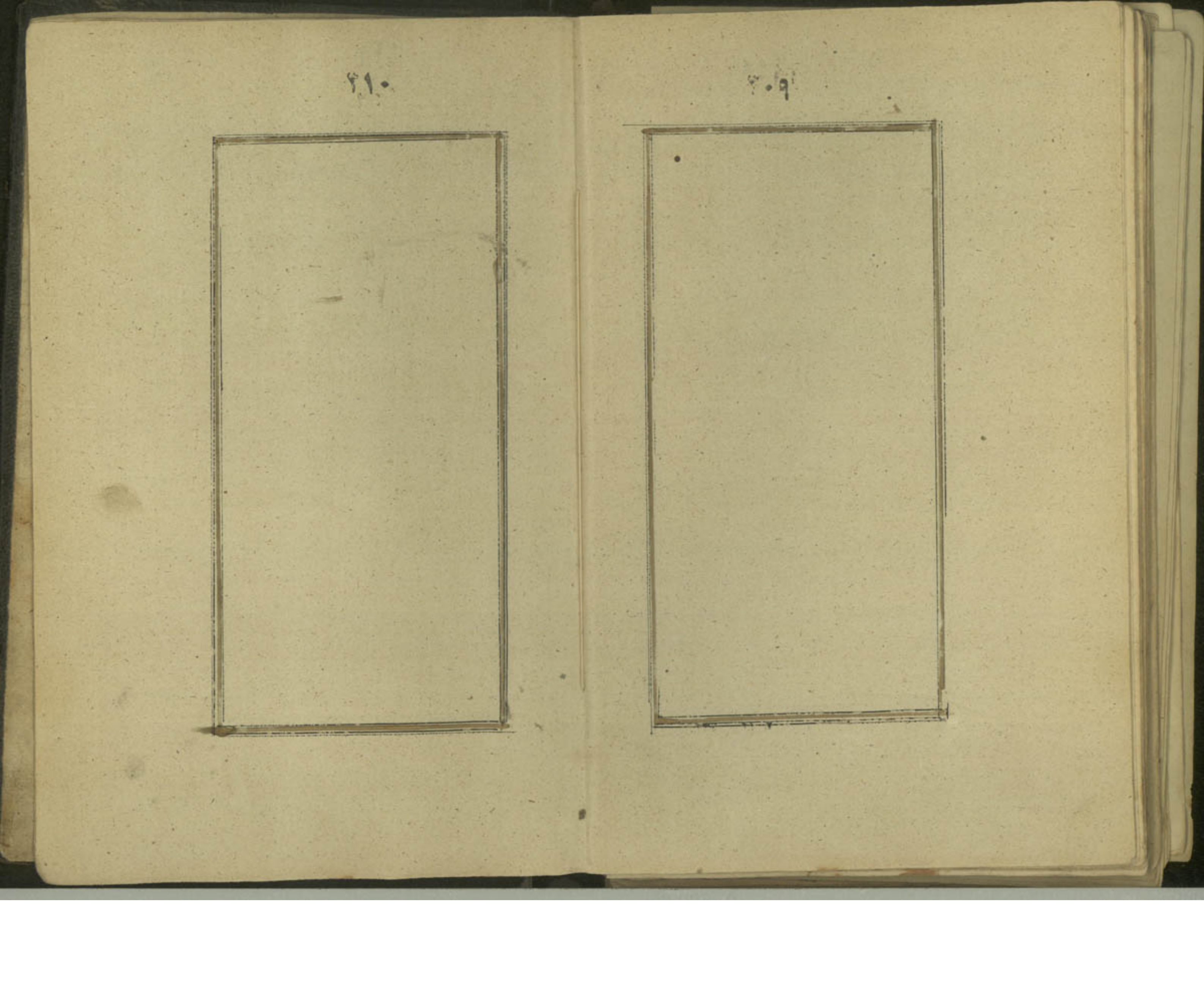

٣٠٠
٢٩٩

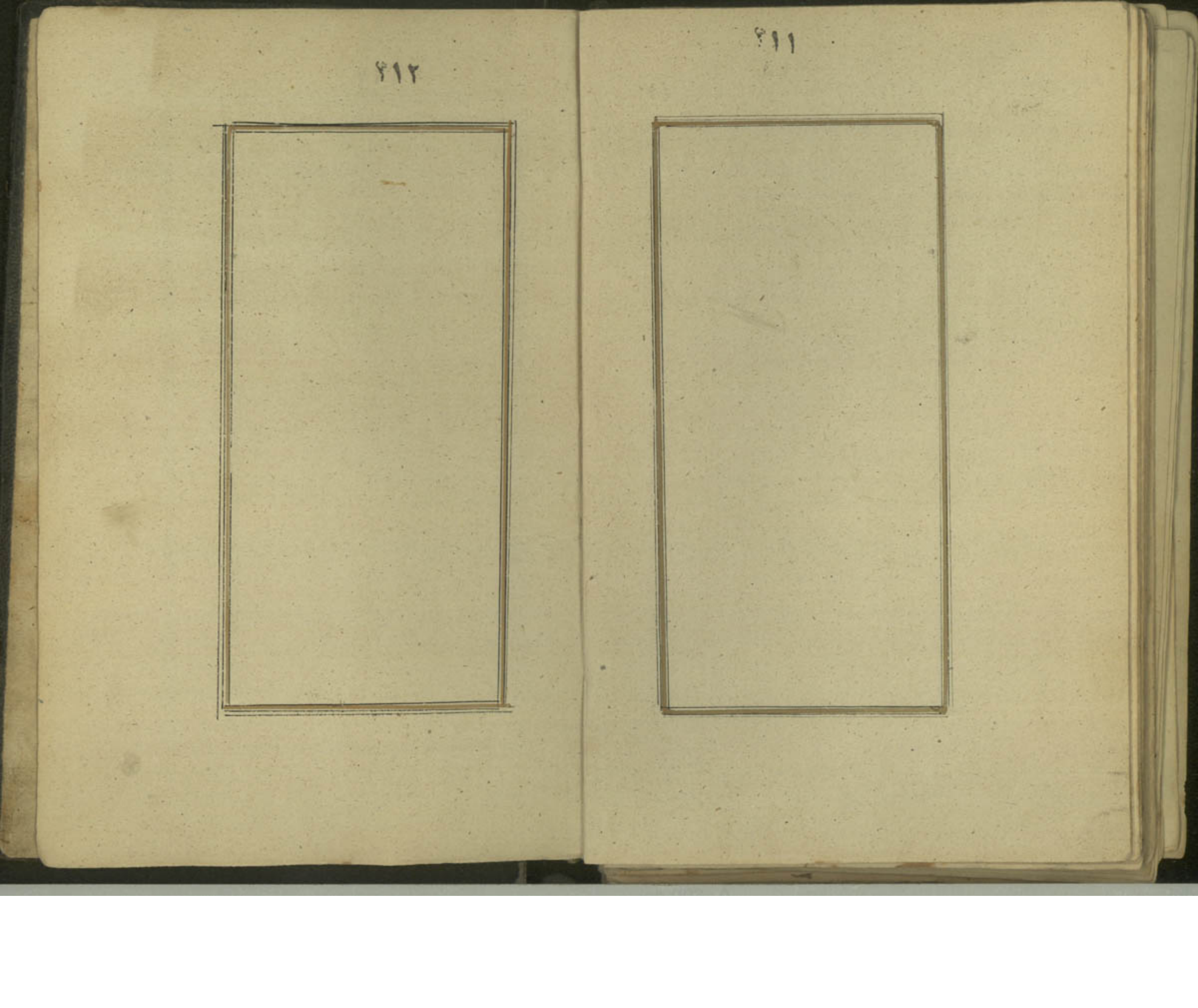

٣٠٢
٣٠١



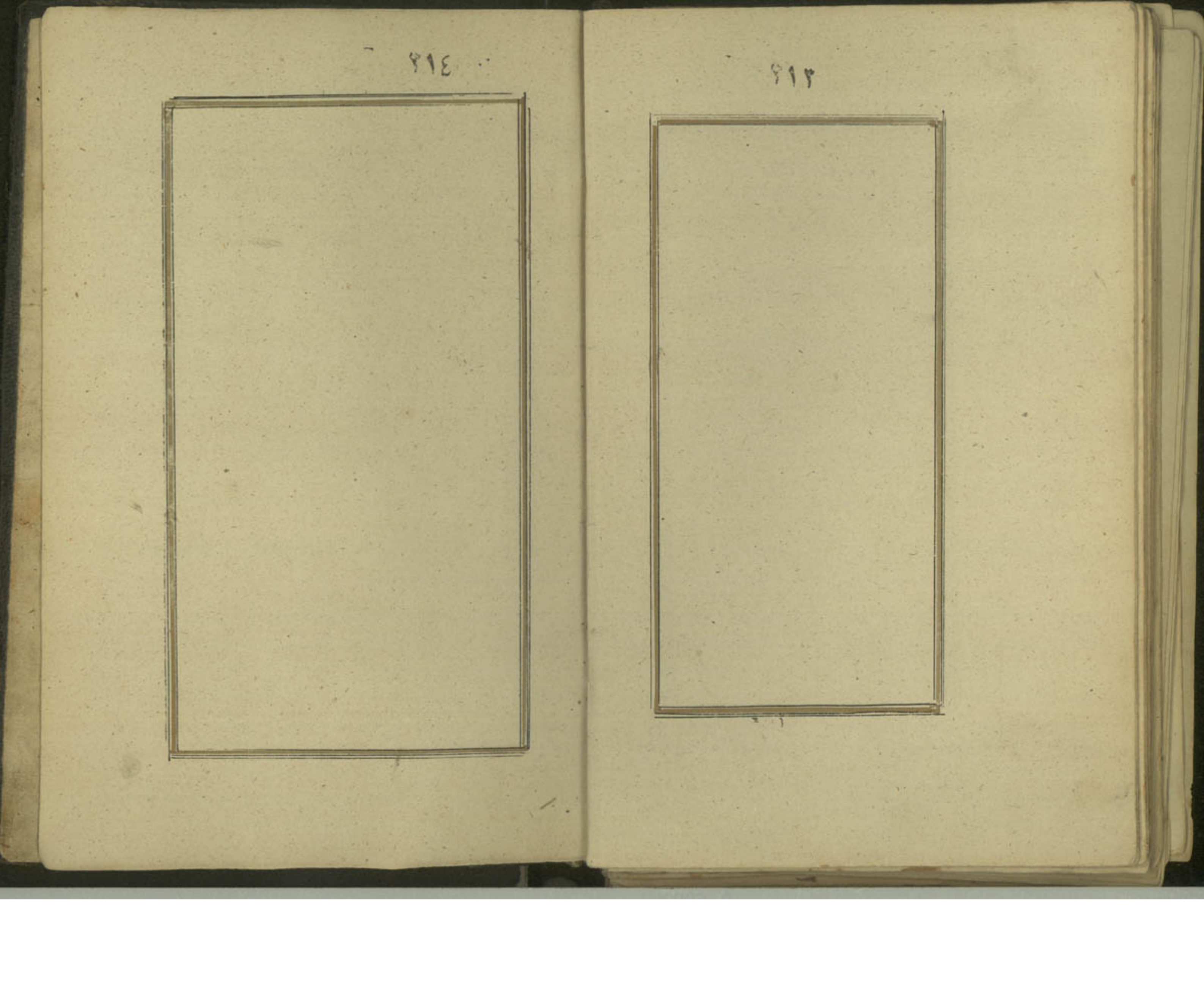


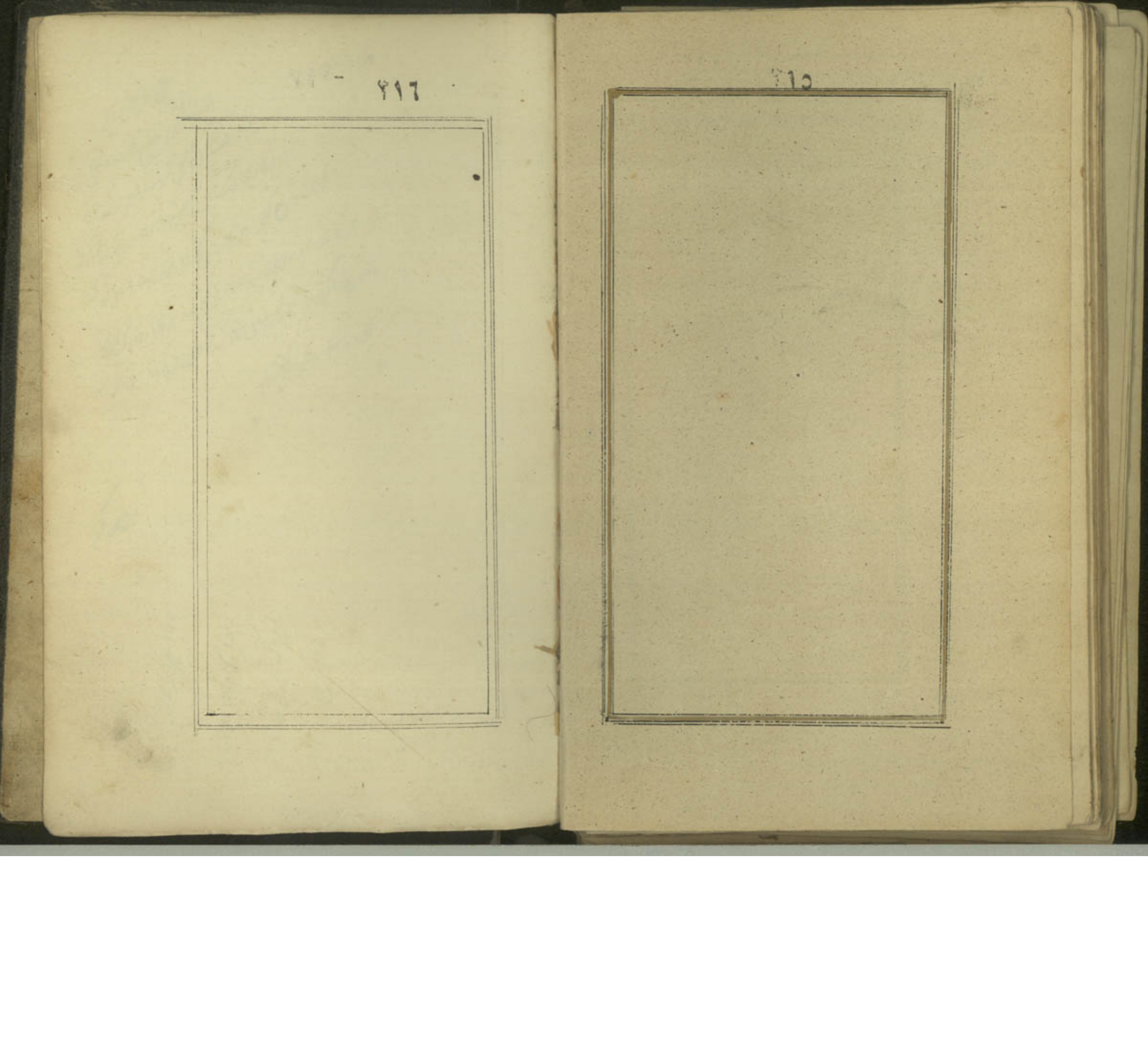


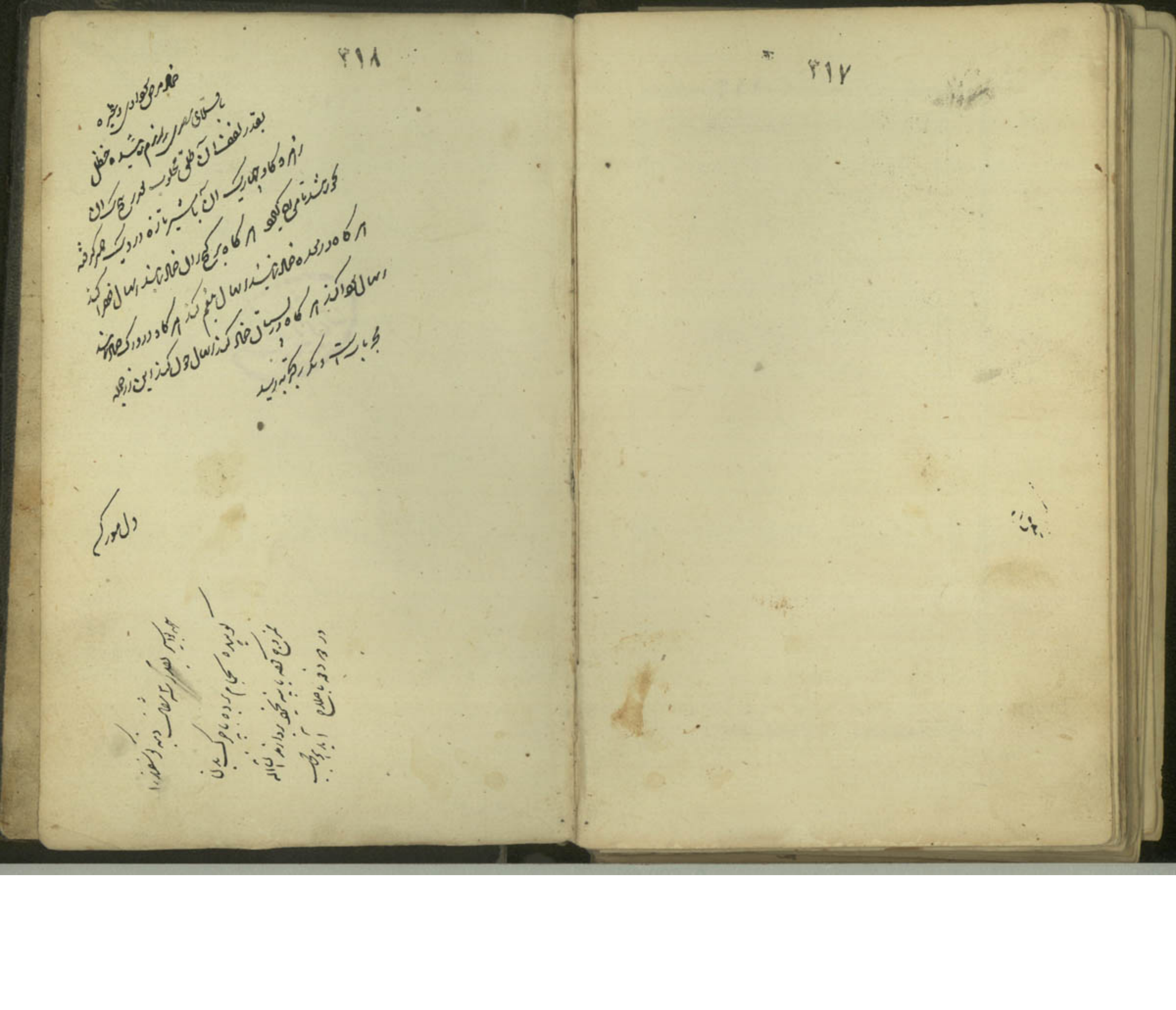


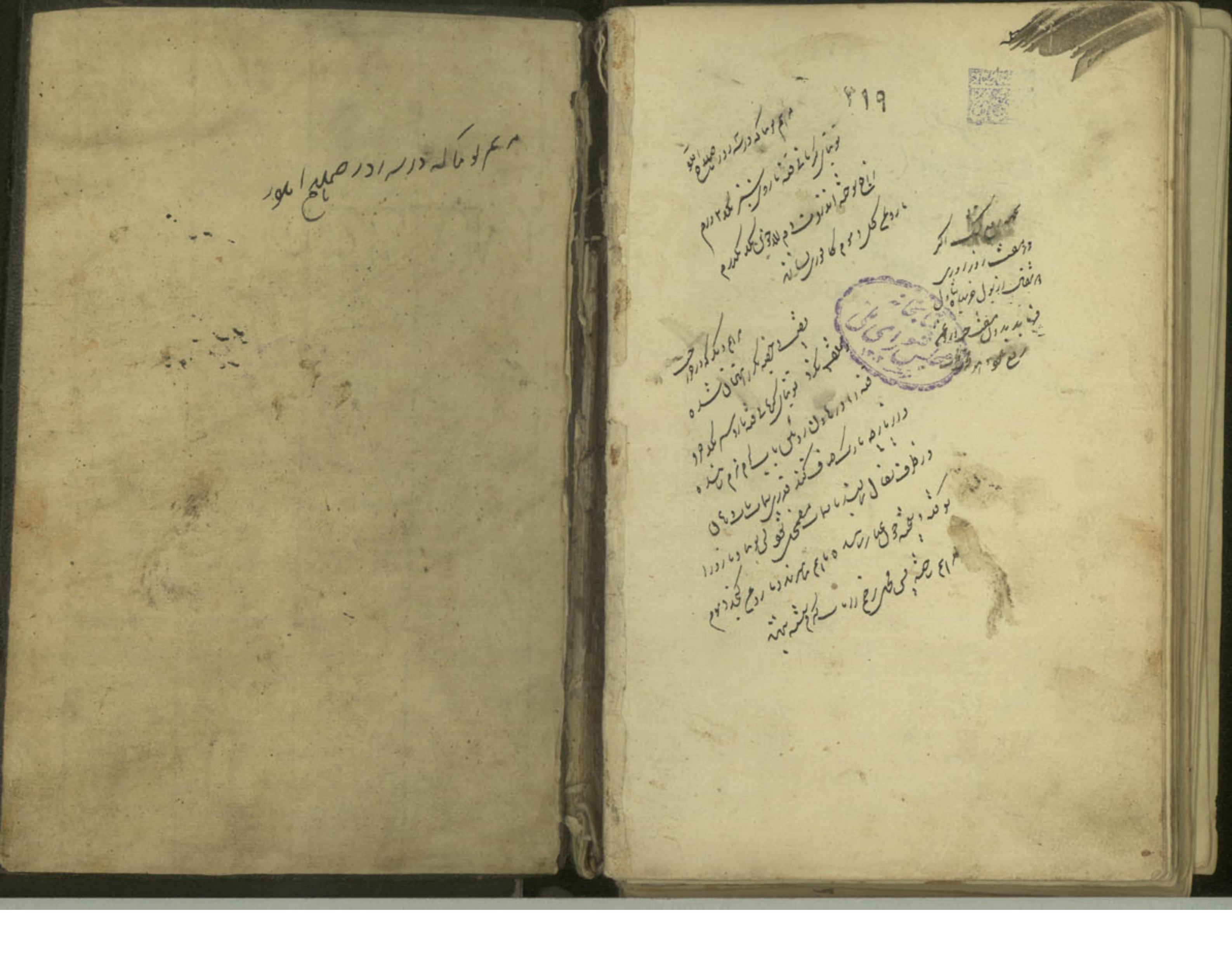


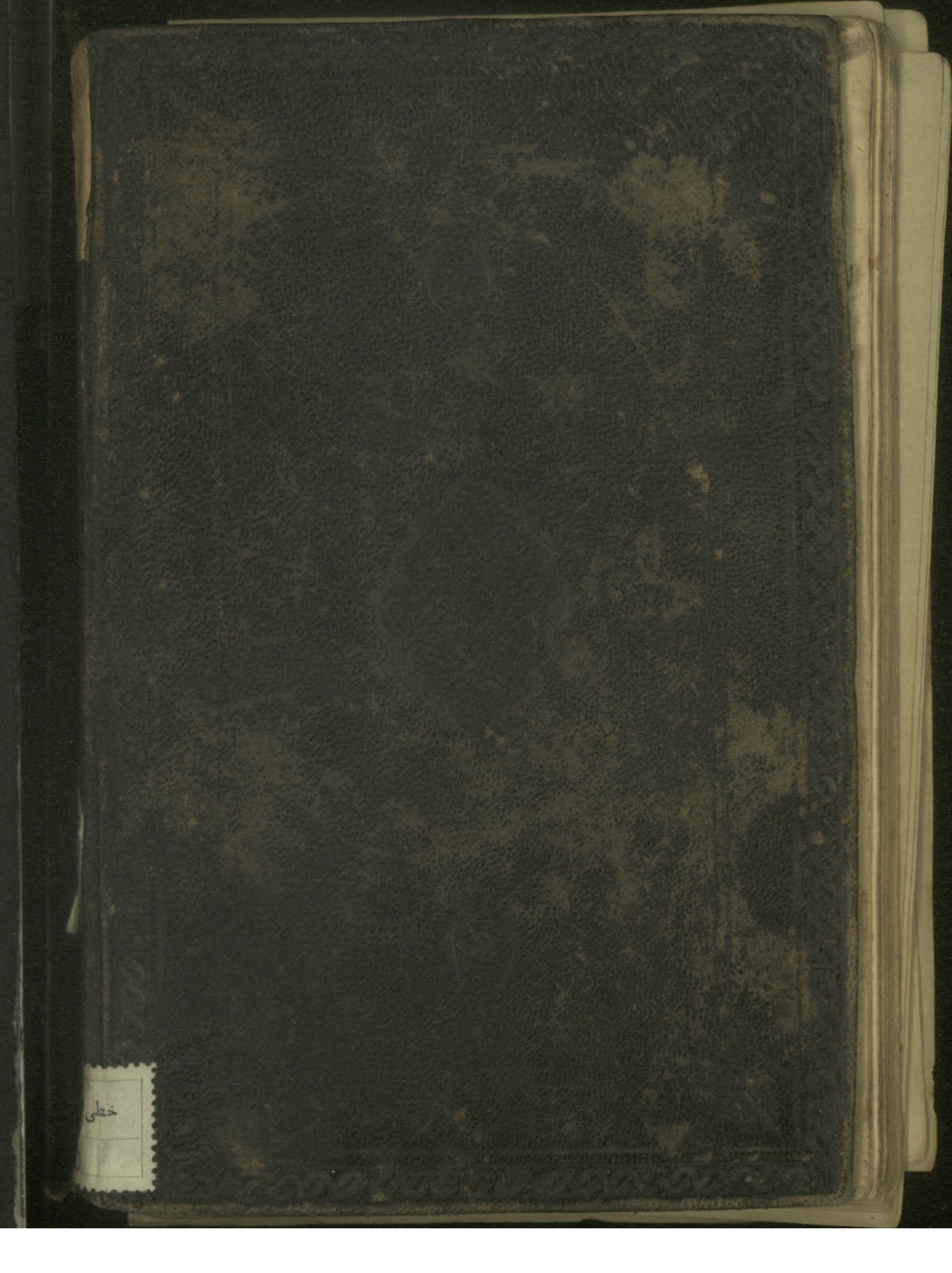
۴۱۲
۴۱۱


٢١٤
٢١٣








خطی